

ایران و ترکمان

در روزگار ساسانیان

تألیف

غیاث‌الله رضا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایران و ترکان در روزگار ساسانیان

نویسنده : عنایت‌الله رضا

چاپ اول : ۱۳۶۵

چاپ دوم : ۱۳۷۴؛ تیراژ ۱۵۰۰ نسخه

آماده‌سازی و چاپ : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی



○ دفتر و فروشگاه مرکزی : خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، شماره ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸

صندوق پستی ۳۶۶-۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۰-۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس : ۸۷۷۴۵۷۲ ○ تلفن مدیریت فروش : ۸۰۱۷۶۰۶

فهرست

- | | |
|-----|---|
| ۳ | پیشگفتار |
| ۷ | بخش نخست |
| | اشاره‌ای کوتاه به نظام دولتی و نظامی ایران در سده‌های ششم و هفتم میلادی |
| ۲۰ | بخش دوم |
| | شرحی کوتاه پیرامون پژوهش تاریخ ترکان |
| ۲۷ | بخش سوم |
| | نام، منشاء و مذهب ترکان |
| ۴۶ | بخش چهارم |
| | مبدأ تاریخ ترکان |
| ۵۴ | بخش پنجم |
| | گوشه‌ای تاریک از تاریخ |
| ۸۴ | بخش ششم |
| | ترکان و ایران در روزگار خسروانوشیروان |
| ۱۰۰ | بخش هفتم |
| | ترکان و ایران در روزگار شاهنشاهی هرمزد چهارم و اوایل پادشاهی خسرو دوم |

- ۱۳۵ بخش هشتم
خاقانات غربی
- ۱۵۵ بخش نهم
خاقانات شرقی و دواتحاد بزرگ جهانی
- ۱۶۳ بخش دهم
هجوم مشترك ترکان، خزران و رومیان به ایران در روزگار
خسرو دوم (پرویز)
- ۱۸۹ بخش یازدهم
پایان کورسانیان و انهدام ترکان
- ۲۰۵ فهرست نامها
نامهای کسان
- ۲۱۴ نام جایها
- ۲۲۶ نامهای اقوام، تیره‌ها و قبیله‌ها

پشگفتار

در روزگار ساسانیان رقابت میان دو دولت بزرگ ایران و روم شرقی (بیزانس) به اوج خود رسید و دگرگونی‌هایی بس بزرگ به همراه آورد که به انقراض هر دو دولت انجامید.

مسایل اقتصادی، از جمله پیکار بر سر ابریشم چین موجب بروز جنگ‌هایی شد که حاصل آن چیزی جز ضعف این دو دولت باستانی و اقوام و تیره‌های نوحاسته نبود. دولت روم شرقی می‌خواست بی‌هرگونه واسطه‌ای به ابریشم چین دست یابد و ثروت خویش را در اختیار واسطه‌ها نگذارد.

دولت ایران که وجود واسطه‌ای میان خود و چین و روم را تحمل نمی‌کرد، قصد داشت با افزایش بهای ابریشم، طلای رومیان را از چنگشان بیرون کند و مانع اجیر کردن لژیونرها و سپاهیان رومی شود. بدین ملاحظه دولت کوشان را که به حایلی میان چین و ایران بدل شده بود، از میان برداشت. حاصل این کار چیزی جز کینه و دشمنی بازرگانان سغدی با شاهنشاهی ساسانی نبود.

امپراتوری چین نیز از موانعی که دولت ایران بر سر راه ابریشم پدید آورده و به تنها خریدار کالاهای چینی بدل گشته بود، ناخرسند می‌نمود. زیرا دولت ساسانی بهای خرید و فروش ابریشم را به میل خود معین می‌کرد. پارچه‌های ابریشمین زربفت ایرانی بسیار گران و تنها در دسترس اشراف و بزرگان رومی و پوشش جسد قدیسان بود.

بدین روال دو دولت بزرگ جهانی — چین و روم — از دو سو با ایران به رقابت و دشمنی برخاستند. در این میان گروهی از «تورکیوتها» — ترکان — که در شرق

کوه‌های اورال و شمال چین در سیبری می‌زیستند، سر برآوردند و در جستجوی نعمتهای

زندگی به چین و پس آنگاه به غرب و آسیای مرکزی روان شدند. گذر از دیوار چین و پیکار با جمعیت انبوه آن سرزمین آسان نمی نمود. راه غرب نیز مستلزم تحمل دشواری و گذر از صحراهای بی آب و علف بود. اما تکیه گاهی نیز وجود داشت و آن سفدیان بودند که بخاطر کسب سود بیشتر و به منظور درهم شکستن قدرت شاهنشاهی ساسانی، مقدم هر بیگانه ای را پذیرا می شدند.

دولت امپراتوری روم شرقی نیز که از پیکار میان ایران و اقوام شرقی سود می جست، با شعی زاید الوصف و رود ترکان را به آسیای مرکزی درود گفت.

ترکان در مدتی کوتاه سرزمین وسیعی را به تصرف آوردند و تا مرزهای ایران پیش تاختند. اما به سبب عادت به کوچ نشینی، نتوانستند در آغاز دولتی متحد و نیرومند پدید آورند. رفته رفته ترکان به دو خاقانات شرقی و غربی بخش شدند.

خاقانات شرقی با امپراتوری چین سر جنگ داشت و خاقانات غربی راه پیکار با ایران را در پیش گرفت. دولت امپراتوری روم شرقی نیز با ترکان پیمان اتحاد بست تا مشترکاً به سرزمین ایران حمله برند.

اندکی بعد رقابت و دشمنی میان دو خاقانات شرقی و غربی پدید آمد.

امپراتوری چین که خاقانات شرقی را دشمنی خطرناک می شمرد، راه اتحاد با خاقانات غربی را در پیش گرفت. بدین روال از کرانه های اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه اتحاد سه گانه بزرگی شامل امپراتوری چین، خاقانات غربی و امپراتوری روم شرقی برضد ایران پدید آمد. چندی بعد خزران ساکن کرانه های ولگا و شمال دریای خزر نیز به سه دولت نامبرده پیوستند و اتحادی چهارگانه برضد شاهنشاهی ساسانی ترتیب دادند.

دولت ساسانی که موقعیت خویش را سخت در مخاطره دید، کوشید تا با پدید آوردن اتحادی دیگر به مقابله با دشمنان برخیزد. نخستین گام در این راه برداشته شد و آن اتحاد با خاقانات شرقی بود که راه دشمنی با چین و خاقانات غربی را می پیمود. دولت ساسانی به منظور جلوگیری از پیوستن اردوی ترکان و خزران به لشکر یان روم شرقی، کوشید تا متحدی در قفقاز جستجو کند. این متحد، آوارها بودند که در شمال قفقاز می زیستند و نیرویی بزرگ برابر هجوم ترکان و خزران به شمار می آمدند.

بدین روال در سده هفتم میلادی، دو اتحاد بزرگ جهانی پدید آمد و شکل گرفت. در یک سو امپراتوری چین، خاقانات غربی، خزران و امپراتوری روم شرقی متحد شدند و در سوی دیگر ایران، آوارها و خاقانات شرقی متحد گشتند.

گرچه لشکر یان امپراتور چین هیچگاه با سپاهیان ایران رو برو نشدند، ولی پیکار با

خاقانات شرقی که سرگرم نبرد با خاقانات غربی بود، موقعیت دولت ساسانی را به مخاطره می افکند.

پس از پیروزی امپراتور چین بر خاقانات شرقی وضع دگرگونه شد و سپاه چین راه انهدام خاقانات غربی را در پیش گرفت. این وضع بی گمان به سود دولت ساسانی بود. ولی دیگر دیر شده و کار از کار گذشته بود.

پیکارهای متمادی ایران با ترکان و رومیان سبب گردید که دولت ساسانی از مرزهای جنوب غربی غافل ماند و اعراب را نادیده انگارد. همین غفلت موجب شد که اندکی بعد تازیان از صحرای عربستان سربرآورند و قدرت و عظمت شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم شرقی را پایان بخشند.

امپراتوری چین تنها کشوری بود که از این ماجرا پیروز بدر آمد. بعدها با تأسیس دولت بزرگ عباسیان، آرزوی دیرینه چینیان تحقق پذیرفت و کالاهای چینی نه تنها از طریق آسیای مرکزی، بلکه از راه مالایا، سنگاپور و هند وسیله در یانوردان ایرانی و عرب به محدوده خلافت که از کوههای پامیر و رود سند و شمال آفریقا تا اسپانیا گسترش یافته بود صادر می شد. این نیز جوش و خروشی در بازرگانی آن روزگار پدید آورد. بعدها دو نیروی جدید بر ضد خلافت عباسیان شکل گرفت و اندک اندک سر برافراشت که یکی از اروپا و دیگری از سرزمین مغولستان و ماوراء سیحون در آسیای مرکزی منشاء یافت و به جنگهای صلیبی و یورش مغولان و ترکان انجامید. سرانجام با حمله هلاکو و کوشش ایرانیان که در آرزوی تجدید عظمت خویش بودند، خلافت بنی عباس منقرض شد.

چون پس از پیروزی اسلام در مآخذ تازی و پارسی به تفصیل از ترکان سخن رفته، بنابراین نگارنده به رابطه ایران با ترکان در عهد اسلامی پرداخته است. در این کتاب تنها رابطه ایران با ترکان در روزگار ساسانیان مورد بررسی قرار گرفته است. بدیهی است این بررسی بدون پژوهش در پیرامون تاریخ ترکان و ظهور و سقوط خاقانات و رابطه آن با دو امپراتوری بزرگ روم شرقی و چین میسر نبود.

گرچه کتاب شامل اشاره هایی در زمینه یاد شده است، با این همه نباید از دیده دور داشت که جهت اصلی کتاب بررسی رابطه ایران با ترکان بوده است.

کتاب از نارسایی بدور نیست. بی گمان آشفتگی و تشویش در اسناد و مدارک موجب بروز برخی نارساییها شده است. دو دیگر بضاعت اندک نگارنده است که امید می رود اهل دانش بروی ببخشایند و از یاری دریغ نفرمایند.

نگارنده چون اشاره به نظام دولتی و نظامی ایران در سده های ششم و هفتم میلادی

را ضرور پنداشت، از این روی مناسب ندانست که بخش نخست کتاب را به شرح بسیار کوتاهی پیرامون این نکته اختصاص دهد تا یادآور اوضاع ایران در آن روزگار باشد.

در نگارش این کتاب از نوشته های پژوهندگان و دانشمندان برجسته ای چون پروفیسوردگین و شاوان از فرانسه، لیو- مائو- تسزای دانشمند چینی الاصل آلمان و نیز دانشمندان بزرگ روس چون آریستوف، اینوسترانتسوف، بیچورین، بارتولد و گومیلوف بهره فراوان جستیم. بنابراین مراتب احترام عمیق خود را نسبت به همه استادان بزرگی که در کتاب از آنان یاد شده است تقدیم می دارم و خود را شاگرد بسیار ناچیز این بزرگان علم تاریخ می شمارم.

در کتاب از نوشته های مورخان ایرانی و اسلامی چون طبری، فردوسی، دینوری، بلعمی، مسعودی، بلاذری، ثعالبی و دیگران نیز بهره فراوان گرفته ام. چه هرگاه نوشته های این مورخان دانشمند نمی بود، نگارش کتاب ناممکن می نمود. از این رو بر خود فرض می دانم در برابر خاطره این مردان بزرگ تاریخ سر تعظیم فرود آورم و خویشتن را رهین منت این دانشمندان بشمارم.

سالها کوشش در خارج و نیز داخل کشور سبب شد که نگارنده در گردآوری اسناد و مدارک لازم برای تدوین این کتاب اندکی توفیق حاصل کند. در واقع برخی درگیریهای سیاسی از سی و چند سال باز عامل اصلی و مشوق نگارنده در پژوهش تاریخ رابطه ایران با ترکان بوده است. حاصل این پژوهشها نخست به صورت کتابی زیر عنوان «آذربایجان و آران» در سال ۱۳۶۱ انتشار یافت. آرزو داشتم مطالب وسیعی در این زمینه ارائه کنم. فسوسانه فرصت بود و نه توانایی. از این رو تنها به نگارش کتاب «آذربایجان و آران» و کتاب حاضر که در زمینه تاریخ رابطه ایران با ترکان در روزگار ساسانیان است بسنده شد. کتاب حاضر در سال ۱۳۵۸ پیش از کتاب «آذربایجان و آران» آماده شده بود. ولی چاپ آن تا کنون میسر نگردید و با چند سال تأخیر صورت پذیرفت.

امید است دانشمندان و پژوهندگان نقیصه های کتاب را بر این بنده ببخشایند و با تحقیقات خود گوشه های تاریک تاریخ میهن ما را که اندک نیست روشن گردانند. در پایان توفیق خوانندگان ارجمند و یآوری اهل دانش را صمیمانه مسئلت دارد.

عنایت الله رضا

تهران - اردیبهشت ۱۳۶۳

بخش نخست

اشاره‌ای کوتاه به نظام دولتی و نظامی ایران در سده‌های ششم و هفتم میلادی

در ایران ساسانی تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی معین و شیوه اداره کشور و ارتش رابطه‌ای بس نزدیک داشته‌اند. با این همه تا کنون نکته‌های بسیاری مبهم و ناروشن باقی مانده‌اند. آگهی پیرامون تقسیمات اجتماعی ایران در روزگار ساسانیان خالی از تشویش نیست. یکی از مآخذ عمده ایرانی در این زمینه نامه تنسر است. در میان مآخذ غربی نوشته «سیموکاتا» را می‌توان تا اندازه‌ای معتبر دانست. سیموکاتا از توارث در مشاغل و شرکت اشراف و بزرگان در اداره امور دولت و کشور سخن آورده است.^۱ دیگر مآخذ، از جمله نوشته‌های مورخان سریانی و عرب عهد ساسانی، درباره دوران فرمانروایی ساسانیان چنین آورده‌اند که شاهنشاه نزدیکان خویش را به مقامهای وزارت، پادکوست‌پانی و فرماندهی واحدهای بزرگ ارتش می‌گمارد. از مطالعه و مقابله مآخذ و منابع چنین برمی‌آید که در سراسر دوران فرمانروایی ساسانیان، میان بزرگان و اشراف با شاهنشاه اختلافهایی در این زمینه وجود داشته و همین اختلافها، گاه موجب برخوردها و درگیریهای شدیدی نیز شده است.

دشمنی و مخالفت بزرگان و موبدان با شاهنشاه، گاه به خونریزیهای شدیدی انجامیده است. پس از شکست نهضت مزدکیان و دوران شاهنشاهی

1- Theophylacti Symocatta, Historia edidit Carolus de Boor, 3, 18, Lipsiae, 1887, p. 143

پراقتدار خسرو انوشیروان، این دشمنی و اختلاف در روزگار شاهنشاهی هرمزد چهارم رو به فزونی و شدت نهاد و وحدت کشور را خلل پذیر و مخدوش کرد. در روزگار شاهنشاهی کواذ یکم - قباد - تلاشهای اشراف و بزرگان برای حفظ سلطه موروثی در امور دولت و کشور و فزونی یافتن قدرت بی حد و مرز موبدان سبب شد که قباد در گروه مزدکیان تکیه گاهی برای خویش جستجو کند تا بتواند به یاری مزدکیان، اشراف و بزرگان را از مسند قدرت و حکومت برکنار نگاه دارد.

با وجود برخی تضادها و تناقضات در مآخذ عهد ساسانی، آگاهیهای بدست آمده حاکی از آن است که در سده ششم میلادی نیز اصل توارث در مشاغل هنوز برقرار بوده ولی بیشتر جنبه صوری و ظاهری داشته است. این نکته را در «نامه تنسر» نیز می توان یافت.

داوری پیرامون اصالت ترجمه های متعدد این نوشته کاری است بس دشوار. ولی با این همه جهتی را که از آن یاد شده است، در مجموع ترجمه های مختلف این سند ارزشمند می توان یافت.

داستان مهر نرسه فرزند برازوزیر بهرام پنجم که در سده پنجم میلادی می زیست، خود نمونه ای است بر رواج توارث در مشاغل اداری و دولتی. بنا بر مآخذ موجود مهر نرسه چند فرزند داشت. وی فرزند ارشد خود «زرا ونداد» را به پایگاه هیربدان هیربد رسانید. فرزند دیگر او «وستریوشان سالار» و رئیس دیوان خراج و مالیات بود. فرزند سوم وی که نام و مقامش در نوشته طبری خالی از تشویش نیست، سرفرماندهی سپاه را برعهده داشت.^۲ از نوشته طبری چنین برمی آید که اشراف و بزرگان، دست کم تا سده پنجم میلادی از امکان و قدرت وسیعی برخوردار بوده اند.

در طبقات حاکم جامعه ساسانی، برجسته تر از همه شاهان، شاهکان و شهرداران بودند که از شاهنشاه پیروی می کردند. در سده های چهارم و پنجم

۲ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوک»، جلد دوم، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۵ - ۶۲۶.

میلادی شهرداران در اداره امور سرزمینها و استانهای خویش و نیز در امر نگاهداری سپاه تا اندازه‌ای استقلال داشتند. آمیانوس مارسیلینیوس در کنار باروی شهر «آمد» شاه هیونی و نیز شاه آلبانیا را مشاهده کرد که در معیت شاپور دوم شاهنشاه ساسانی حرکت می‌کردند.^۳ در روزگار خسرو دوم «ابروثر» پرویز از شاهان هیونی و آلبانیایی سخنی نمی‌یابیم، اما از شاهان عرب لخمی که در دربار شاهنشاهی ساسانی مقام و مرتبتی داشته‌اند، سخن رفته است.

در سده پنجم میلادی عنوان شاه وجود داشته است. چهارمرزبان «پادکوستپان» ایران عنوان شاهی داشتند.

پس از شهرداران، «وسپوهران» یا «ویسپوهران» بودند. دیگر از مقامهای بزرگ «ارگبد» یا فرمانده پادگان بود که در نوشته‌های «سیموکاتا» از آن یاد شده است.^۴

سیموکاتا از پایه‌های دولتی دیگری که در جامعه ساسانی بر مبنای توارث وجود داشته سخن رانده و در این زمینه از مسئولان امور نظامی و غیرنظامی، از جمله فرماندهان سوار نظام، دادرسان، شمارگران، مسئولان اخذ مالیات و خزانه داران شاهی یاد کرده است.^۵

خسرو انوشیروان پس از سرکوبی نهضت مزدکیان، دگرگونی‌هایی در سلسله مراتب کشوری و لشکری پدید آورد. ولی اشراف ساسانی همچنان از امتیازهایی برخوردار بودند و عدم تداخل طبقات در یکدیگر به عنوان اصلی تغییرناپذیر برجای ماند. موبدان از امتیازهای وسیعی برخوردار بودند. ولی این امتیازها همانند گذشته بی حد و مرز نبود.

در سده‌های ششم و هفتم میلادی، اداره امور نظامی و غیرنظامی در دست کسانی متمرکز شد که از سوی شاهنشاه منصوب می‌شدند. این اشخاص بی‌گمان از طبقات ممتاز کشور بودند. میکایل سوریایی در رویدادنامه خود از

3- Pigulevskaia N. v., *Siriiskie istochniki po istorii narodov SSSR*, Leningrad, 1941, str. 35 - 37.

4- Theophylacti Symocatta, *Historia* edidit Carolus de Boor, 3, 18, Lipsiae, 1887, p. 148.

این مقوله یاد کرده است. بنا به نوشته او خسرو دوم سرداری به نام « رومی زن» را جهت پیکار با سپاهیان روم شرقی گسیل داشت که در بخش مربوطه از آن یاد کرده‌ایم. او مرزبان ناحیه را از کار برکنار و به اعدام محکوم کرد.^۶

بدین روال معلوم می‌شود که شخصیت منصوب از سوی شاهنشاه، از اختیارات وسیعی برخوردار بوده است. مقامهای عالی کشور در اختیار اشراف و بزرگان «وزرگان» قرار داشت.

نکته‌ای که پژوهندگان کمتر مورد توجه قرار داده‌اند، نقش و اهمیت شورا در سیستم اداره امور دولت و مملکت در سده‌های ششم و هفتم میلادی است. به سبب کافی نبودن مآخذ و مدارک، نقش این سازمان مشورتی وابسته به شاهنشاه، چنان که باید معلوم و مشخص نشده است. با این همه در برخی مآخذ از موجودیت این شورا و دعوت آن بویژه در مواقع حساس تا اندازه‌ای سخن رفته است.

شاهنشاه در رأس همه طبقات و نیروهای اجتماعی و دولتی قرار داشت. ولی به هنگام بروز دشواریهای بزرگ، شورا تشکیل می‌شد. هنگامی که خسروانوشیروان خواست نظام مالیاتی جدید خود را پدید آورد، همه اعضای شورای مذکور را فراخواند. در این شورا دولتمداران، بزرگان و موبدان شرکت داشتند.^۷

هنگامی که خسرو دوم خواست جنگ برای تصرف اراضی روم شرقی — بیزانس — را آغاز کند، شورای مذکور را فراخواند تا نظر موافق بزرگان، اشراف و فرماندهان عضو شورا را جلب کند. وی در آغاز جلسه نطق مبسوطی ایراد کرد و بزرگان، اسپهبدان و دیگر فرماندهان را «بزرگان و فرماندهان دولت من» نامید.^۸

شاهنشاه در پذیرش نظر شورا مختار بود. به عنوان نمونه می‌توان از ماجرای جلسه شورا در مورد اخذ مالیات که به هنگام شاهنشاهی خسروانوشیروان تشکیل شده بود، یاد کرد. در این مجلس یکی از دبیران به سخن برخاست و با نظر

6- Michel le Syrien. Chronique, éditée par J.B. Chabot. Texte, trad., II, Paris, 1901, 1910, p. 389.

۷ — محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۰۲.

8- Michel le Syrien. Chronique, éditée par J.B. Chabot. Texte, trad., II, Paris, 1901, 1910, p. 389.

شاهنشاه مخالفت ورزید و گفت «چگونه برتاکی که بمیرد و کشتی که بخشکد و نهری که فرورود و چشمه یا قناتی که آب آن ببرد خراج دایم توان نهاد؟» کسری گفت: «ای مرد شوم از چه طبقه مردمی».

گفت: «از دبیرانم».

کسری گفت: «اورا با دواتها بزنید تا بمیرد». و دبیران بخصوص اورا بزدند که درپیش کسری از رأی او بیزاری کرده باشند.^۹

از این ماجرا می توان دریافت که نقش شورا تا چه پایه ناچیز بوده است. بهر تقدیر، چنین می نماید که اعضای شورا ناگزیر بودند به گونه ای اظهار نظر کنند که موجبات خشم و غضب شاهنشاه را فراهم نیاورد. چنین به نظر می رسد که جز از فرماندهان و بزرگان، نمایندگان از قشر دبیران نیز در جلسه حضور داشتند.

طبق نوشته های موجود در دربار خسرو دوم سیصد و شصت دانشمند از کاهن و جادوگر و منجم وجود داشتند که به هنگام بارشاهنشاه، در ایوان حضور می یافتند. در میان آنان عربی سائب نام بود که برپایه سنتهای تازیان پیشگویی می کرد و کمتر خطا می گفت. این شخص از مردم یمن بود.^{۱۰} کار قانونگزاری بنا بر معمول برعهده موبدان و هیربدان بود.

در روزگار فرمانروایی ساسانیان تقسیم اراضی دولتی میان اشراف و بزرگان به فرمان شاهنشاه صورت می گرفت. حل کلیه مسایل مملکتی وابسته به خواست و اراده شاهنشاه بود. در مآخذ از قدرت «وزرگ فرمذار» نیز سخن رفته است. ولی بی گمان قدرت «وزرگ فرمذار» با قدرت شاهنشاه قابل قیاس نبوده است.

مؤسسات دولتی در اداره امور کشور تأثیری بسزا داشتند. نقش دیوان خراج واجد اهمیت فراوان بود. در مآخذ نام رئیس دیوان خراج «وستر یوشان

۹- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۰۲.

۱۰- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۴۱.

سالار) آمده است. این عنوان در مآخذ عربی به صورت «صاحب دیوان خراج» ترجمه شده است. «وستریوشان سالار» گزارش درآمد و هزینه کشور را به شاهنشاه عرضه می‌داشت.^{۱۱}

وجود مراکز بایگانی متعدد، از جمله «کعبه زرتشت» که یکی از «بن‌خانه»ها و مراکز اصلی بایگانی بوده است،^{۱۲} نمودار وجود دبیرخانه شاهی است. در نوشته‌های عربی، عنوان دبیری که فرامین شاهی را می‌نوشت به صورت «صاحب التوقيع» ترجمه شده است.^{۱۳} زیر دست این شخص دبیری بود که متن یا خلاصه فرمان را در دفتر ماهیانه ثبت می‌کرد. پس آنگاه، شاهنشاه مهر بر آن می‌نهاد. فرمان توقیع یافته را به شخصی می‌دادند که متصدی مهرگذاری نیز بود و در نوشته‌های عربی او را «صاحب الزمام» می‌نامیدند.^{۱۴} وی فرمان را به «کاردار» یا «صاحب العمل»^{۱۵} می‌داد و او از روی متن فرمان، نامه‌ها می‌نوشت و به «صاحب الزمام» می‌سپرد تا به عرض شاهنشاه برساند. پس آنگاه متن فرمان با نامه‌ها مقابله می‌شد و شاه یا شخص مورد اعتمادی زیر نامه‌ها را مهر می‌کرد.^{۱۶} در دربار شاهنشاه ساسانی مهردادان متعددی چون «خاتم الاسرار»، «خاتم الرسائل»، «خاتم التخلید» (مأمور مهر کردن آمارها و قوانین مربوط به اقطاع) و «خاتم الخراج» وجود داشتند.^{۱۷} در مواردی مقام «خاتم اسرار» به

- ۱۱- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۶۸-۳۶۹.
- ۱۲- لوکونین، و. گ.، تمدن ایران ساسانی، ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی، شرحی درباره تاریخ تمدن ایران در روزگار ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۶.
- ۱۳- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۶۷.
- ۱۴- همانجا، ص ۳۶۸.
- ۱۵- همانجا، ص ۳۶۸.
- ۱۶- همانجا، ص ۳۶۸.
- ۱۷- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۶۸.

شخصی از خاصان شاه سپرده می شد.^{۱۸} «خاتم الخراج» همه ساله مقدار درآمد و هزینه و موجودی خزانه را بر پوستهایی به هم پیوسته می نوشت و به شاهنشاه عرضه می کرد. سپس شاهنشاه مهر بر آن می نهاد و فرمان اجرا می داد.^{۱۹} دیگر از مقامها، منصب «هوتخشبد» است که مسئول و رئیس امور پیشه‌وران، کارگران و همه کسانی بود که به کار بدنی اشتغال داشتند.^{۲۰} بیشتر این مقامها، از جمله پایه‌ها و درجات نظامی در عهد ساسانی موروثی بودند. یکی از مقامهای نظامی پایه «ارگبد» بود که بدان اشاره شد. مقام عمده نظامی «ارتشتاران سالار» بود. مقام «سپاه‌بد» پایین‌تر از مقام «ارتشتاران سالار» به شمار می رفت. فرمانده کل نیروهای مسلح ایران در روزگار ساسانیان تا سده ششم میلادی «ایران سپاه‌بد» بود که از سوی خسرو انوشیروان ملغی شد. خسرو انوشیروان، ایران را به چهار بخش تقسیم کرد و در رأس هر یک از این بخشها سپاه‌بد جداگانه ای قرار داد.

در عهد ساسانی، اداره امور استانهای کشور برعهده مرزبانان بود که از استقلال برخوردار بودند. در رأس استانهای بزرگی چون ارمنستان بزرگان طراز اول و گاه جانشینان شاهنشاه که عنوان «پیدخش» داشتند قرار می گرفتند. گاه کسانی از بزرگان محلی نیز به فرمانروایی این استانها برگزیده می شدند. مرزبانان، فرماندهی نظامی و فرمانروایی غیرنظامی را یکجا برعهده داشتند. این شیوه حکومت بعدها در سده هفتم میلادی از سوی امپراتوران روم شرقی تقلید شد.^{۲۱}

بررسی بودجه دولتی ایران در روزگار ساسانیان، بویره در سده‌های ششم و هفتم میلادی، تصویری در زمینه اقتصاد آن روزگار ایران پدید می آورد. به سال ۶۰۸ میلادی در روزگار فرمانروایی خسرو دوم - ابروثر - مبالغی که وارد خزانه

۱۸ - همانجا، ص ۳۶۸.

۱۹ - همانجا، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۲۰ - پروفیسور آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۳.

21- Stein. Ein Kapitel vom Persischen und vom Byzanti-nischen Staate. Byz - neuogr. Jahrbücher, 1920, B. I. p. 83.

شاهی شده بود، مورد محاسبه قرار گرفت. نقود وار یز شده به خزانه شاهی را ششصد میلیون درهم، معادل چهارصد و بیست میلیون مثقال نقره نوشته‌اند.^{۲۲} این نکته را نباید از نظر دور داشت که مالیاتها تنها نقدی نبوده، بلکه بخش مهمی از آن جنسی بوده که صرف ارتش و سازمانهای مشابه می شده است. گمان نمی رود این ثروت از راه پیکار بدست آمده باشد، بلکه حاصل مالیاتهای اخذ شده بوده است. برای اثبات این مدعا درآمد خزانه شاهی در سال ۶۰۸ میلادی را که پیشتر یاد شد با درآمد خزانه شاهی در سال ۶۲۰ میلادی پس از پیروزی خسرو دوم بر رومیان مقایسه می کنیم. در این سال گذشته از هزینه، حدود یک میلیارد و ششصد و میلیون مثقال نقره در خزانه وجود داشت. با در نظر گرفتن تفاوت عمده میان موجودی خزانه در سالهای ۶۰۸ و ۶۲۰ میلادی، به سهولت می توان دریافت که حدود مالیاتهای واصله تا چه پایه بوده است.^{۲۳} بی گمان مبلغ عمده مالیاتی که وارد خزانه شاهی می شد، متعلق به اراضی مزروعی بوده است. در این زمینه مالیات سرانه را نیز نباید از نظر دور داشت.

بخش عمده درآمد حاصله از مالیات، صرف نگاهداری سپاه می شد. بخش بزرگی از این درآمد نیز صرف مخارج دربار و نگاهداری حرم و سایر هزینه‌های شخصی شاهنشاه می شد که در واقع ارقام آن بهت انگیز بود. پیش از روزگار فرمانروایی خسرو انوشیروان، مالیات حاصله از اراضی برحسب بهره‌دهی زمین و تعداد احشام، از یک سوم تا یک ششم بود.^{۲۴} دینوری این رقم را از یک دوم تا یک دهم ذکر کرده و فاصله روستا از شهر را نیز در نظر داشته است.^{۲۵} برحسب نوع محصول، مالیات سالیانه هر جریب زمین زراعتی از یک تا هشت درهم بود که بنانه دستور خسرو انوشیروان در سه قسط وصول

۲۲- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۷۶-۷۷۷.

۲۳- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۷۶-۷۷۷.

۲۴- همانجا، ص ۷۰۱-۷۰۲.

۲۵- ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷۵.

می شد.^{۲۶} مالیات سرانه نیز از چهار تا دوازده درهم در سال بود. اشراف، بزرگان، موبدان، هیربدان، صاحب منصبان دولت، دبیران و سپاهیان از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند.

ارتش در شاهنشاهی ساسانی از اهمیت فراوان برخوردار بود. از این رو به آموزش و پرورش سپاهیان توجه فراوان مبذول می شد. در روزگار خسرو انوشیروان انضباط در ارتش به میزان قابل ملاحظه ای فزونی یافت و اسلحه و تجهیزات و نیز قدرت جنگی ارتش ایران ساسانی کمال پذیرفت.

چنان که اشاره شد در روزگار خسرو انوشیروان مقام سرفرماندهی ارتش — ایران سپاه بد — حذف شد و مسئولیت وی میان چهار سپاه بد که فرماندهی استانهای شمالی، جنوبی، شرقی و غربی را برعهده داشتند، بخش گردید. زیرا تمرکز قدرت نظامی در دست یک فرمانده، ممکن بود به کسب نیروی عظیم و طمع در تاج و تخت و وارد آوردن فشار بر شاهنشاه منجر گردد. به هنگام پیروزی نیز سهم «ایران سپاه بد» از غنایم جنگی بسیار بود. وی می توانست با پشتیبانی سپاه، مخاطرات بزرگی برای شاهنشاه پدید آورد در روزگار هرمز چهارم همین مسئله موجب بروز اختلافهایی میان شاهنشاه ساسانی و بهرام چوبینه گردید و تا مدتی از دوران شاهنشاهی فرزندش خسرو دوم ادامه یافت و دشواریهایی بس بزرگ و زیانهای جبران ناپذیر بار آورد که در متن کتاب به کوتاهی بدان اشاره شده است.

تجدید نظر خسرو انوشیروان در سازمان ارتش، بی گمان به سود حکومت مرکزی بود. خسرو انوشیروان در واقع مقام «ایران سپاه بد» را به خود اختصاص داد و میان فرماندهان رقابت پدید آورد و از این رهگذر تاج و تخت و موقعیت خویش را قوام و استحکام بخشید.

ارتش ایران شامل سوارنظام و پیاده نظام بود. سوارنظام از دیدگاه اجتماعی بر پیاده نظام برتری داشت. زیرا سپاه سوارنظام از «دیهگان» — دهقانان — و «آزادان» تشکیل می شد. دهقانان صاحب زمین و خود از مهتران جامعه بودند. نه تنها مورخان ایرانی، بلکه مورخان تازی نیز عنوانهای مهتر و دهقان

را مرادف آورده‌اند. در رویداد نامه‌های چینی نیز دهقان به صورت «دا - شائو - لین»^{۲۷} آمده که به معنای بزرگ است. در این رویدادنامه‌ها، فرمانروایان سمرقند، بخارا، کش و فاریاب را «دا - شائو - لین» نوشته‌اند.^{۲۸} طبری و بلاذری دهقانان بزرگ سمرقند و سغد را «عظماء الدهاقین» نامیده‌اند. این عناوین به صورت «اخشید» و «افشین» نیز آمده‌اند.^{۲۹} طبری «دواشتیج» را دهقان سمرقند و نرشخی نخستین فرمانروای بخارا «بخار خدات» را دهقان بزرگ نامیداند.^{۳۰}

قشر دهقان شامل دو گروه بزرگ و کوچک بود. در این قشر نسب و دارایی اهمیتی بسزا داشت. اینان گروه‌هایی جنگی از «چاکران» خویش در اختیار داشتند که به منزله گارد مخصوص آنان به شمار می‌رفت. در مآخذ چینی این افراد به صورت «چو - کی»^{۳۱} آمده که شکل تلفظ چینی واژه «چاکر» است.^{۳۲} چاکران افراد مزدور و حقوق‌بگیری به شمار می‌رفتند که از امتیاز و احترام برخوردار بودند. یکی از وظایف چاکران، همراهی با بزرگان و حرکت در رکاب آنان بود. این نکته در یکی از رویدادنامه‌های چینی نیز ذکر شده است. در رویدادنامه، چنین آمده است که امپراتور سه تالار بزرگ را برای پذیرایی از چاکران اختصاص داد.

پس از پایان ضیافت به هریک از چاکران سی قطعه پارچه ابریشمین هدیه شد.^{۳۳}

بدین روال دیده می‌شود که دهقانان برحسب مقام و منزلت با خود

27- Da - Shao - Lin.

28- Smirnova O. I., Ocherki iz istorii Sogda. Maskva, izdatelstvo «Nauka» 1970, str. 39.

۲۹ - همانجا، ص ۴۰.

۳۰ - ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقبایوی، تلخیص محمدبن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۰.

31- Cho - ki.

32- Chavannes, Documents sur les Tou - kiue (Tures) occidentaux, - «Cbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii» VI, SPb., 1903, pp. 137, 313.

۳۳ - همانجا، ص ۹۵.

سوارانی مرکب از چاکران به همراه داشتند که به هنگام جنگ به میدان نبرد می بردند.

دیگر از پایگاههای شاهنشاهی ساسانی قشر آزادان بود. شماره آزادان بسیار و گاه مالک اراضی نیز بودند. استثمار کشاورزان بطور عمده از طریق این قشر صورت می گرفت. آزادان از دیدگاه دولت اهمیتی بسزا داشتند. زیرا مبالغ عمده ای از مالیاتها، وسیله آزادان به خزانه دولت پرداخت می شد.

به هنگام پادشاهی بلاش، روستاییان که از سنگینی بار مالیات و بهره مالکانه گرفتار گرسنگی شده به جان آمده بودند، گروه گروه سرزمین و کشتزارهای خویش را رها کرده می گریختند.

در مآخذ پارسی، سغدی و ارمنی، آزادان را به همین نام نامیده اند. قشر آزادان به گروههای متعددی بخش می شدند و هر یک نامی چون «آزادکار»،^{۳۴} «آزاد پیدرک»^{۳۵}، آزادک - مذکر - و «آزادچ»^{۳۶} - مؤنث - داشتند.^{۳۷}

آزادان هسته مرکزی «اسواران» در سپاه ایران ساسانی را تشکیل می دادند. این قشر اجتماعی بعدها پس از شکست نهضت مزدکیان نیز قوام و استحکام یافت. زیرا سیاست داخلی خسرو انوشیروان موجبات تقویت آزادان را فراهم آورد. این قشر اجتماعی با دربار پیوستگی داشت. آزادان به خاطر خدمت در ارتش از دولت حقوق می گرفتند.^{۳۸}

سپاه پیاده نظام از مهنه و زبردستان جامعه ساسانی تشکیل شده بود. در این سپاه، تیراندازان نیروی عمده به شمار می رفتند و در بیشتر موارد، سرنوشت پیکار را در دست داشتند. بخش دیگر این سپاه شامل نیزه داران، فلاخن اندازان و غیره بود.

۳۴ - Ztkry مردم آزاد

۳۵ - ztpydrk کسی که پدرش آزاد است - آزادزاده.

۳۶ - ztch ztk - وابسته و منصوب به آزاد.

37- Smirnova O.i., ocherki iz istorii Sogda. Moskva, izdatelstvo «Nauka» 1970, str. 72 - 73.

38- -pigulevskaia N. V. Vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, izdatelstvo Akademii nauk SSSR, Moskva - Leningrad, 1946, str. 213.

اسلحه‌سازی در ایران عهد ساسانی به پایه‌ای بلند رسیده بود. بنا به نوشته مورخان سواران سنگین اسلحه ایران که در پیکار غرق زره بودند، در دل دشمنان هراسی بس عظیم پدید می‌آوردند. آمیانوس مارسیلینیوس مورخ رومی در کتاب تاریخ خود چنین می‌نویسد:

«جوشن پولادین این سواران سرپای آنان را چنان پوشانیده بود که بندهای آن با حرکت بدن کاملاً هم‌آهنگ بود و نقاب آهنین چهره و پوشش سر چنان خوب ساخته شده بود که گویی سرپای وجودشان به آهن و پولاد پرچ و متصل شده بود و تیرتها از درزهای کوچکی که در برابر دیدگان‌شان تعبیه گردیده می‌گذشت»^{۳۹}

در نوشته‌های مورخان رومی، از جمله پروکوپئوس، بیشتر از نقش سوارنظام ایران سخن رفته است. گویا پیادگان پس از حمله اسواران و در زیر پوشش آنان پیش می‌رفتند و نواحی تصرف شده را نگاه می‌داشتند. بی‌گمان قوت و ضعف سپاه با وضع جامعه و اوضاع اقتصادی ایران ساسانی پیوندی ناگسستنی داشت. در سده‌های ششم و هفتم میلادی، نقش سپاه در حفظ و حراست ایران اندک نبود. ولی نابرابری اجتماعی و ستم زبردستان بر زبردستان، سرانجام شیرازه ارتش مجهز ساسانی را از هم گسست و موجبات انقراض این دولت بزرگ جهانی را فراهم آورد.

39- Amianus Marsillinius. Istorica. Perevod na ruskom iazike Kulakovskogo. Kiev, 1906, 12, I, XXV.

بخش دوم

شرحی کوتاه پیرامون پژوهش تاریخ ترکان

یکی از جهات عمده‌ی تاریخ و تمدن ایران در روزگار ساسانیان وابسته به رابطه‌ی ایران و ترکان به هنگام شاهنشاهی ساسانیان است که تا کنون به اندازه‌ای کافی روشن نشده است. از دو قرن باز، پژوهش در زمینه‌ی تاریخ ترکان توجه بسیاری از دانشمندان و پژوهندگان جهان را به خود معطوف داشته است.

طی دو یست سال گذشته، گاه و بیگاه کوششهایی در این زمینه صورت پذیرفت. در سده‌ی هیجدهم کشیشان فرانسوی به ترجمه‌ی نوشته‌های تاریخی چین پرداختند که از دیدگاه پژوهش تاریخ ترکان حایز اهمیتی بسزا است. پروفسور دگین استاد دانشگاه سوربون پاریس، بر مبنای همین نوشته‌ها در نیمه‌ی سده‌ی هیجدهم میلادی «تاریخ هونها، ترکان و مغولان» را در چند مجلد به رشته‌ی تحریر کشید.^۱

در جمهوری فدرال آلمان دانشمندی بنام لیومائو — تسزای اثر دو جلدی خود را درباره‌ی سرزمین خاقانات شرقی نوشت که تا اندازه‌ای از دیگر نوشته‌ها جدا و متمایز بوده است.^۲

سده‌ی نوزدهم میلادی «لبو» مطالبی در پیرامون تاریخ هونها، ترکان و مغولان نوشت که در روزگار خود بسیار ارزشمند بود.^۳

1- Deguignes: «Histoire des Huns, des Mogols et des autres Tartars...» L1 - 2, paris, 1755.

2- Liu Mau - tsai: «Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost-Türken, B. 1-2, Wiesbaden, 1958.

3- Lebeau: «Histoire du Bas - Empire». Paris, 1928.

از دیگر پژوهندگان می توان مارکوارت^۴ و هنیگ را نام برد. با افسوس بسیار باید گفت پژوهشهای استاد هنیگ در زمینه ی تاریخ و سرزمین ترکان تا اندازه ای آمیخته به پندار است. او مرز شرقی سرزمین خاقانات شرقی را به ولادی وستوک^۵ و مرز شمالی آن را به شمال دریایچه ی بایکال در شرق سیبری می کشاند. استاد هنیگ سرزمین آوارها^۶ را که در شمال قفقاز است، به خطا آسیای میانه می داند. اما هم او بی اندک توجهی به این گفته و نوشته ی خویش، فاصله ی میان دو رود ولگا و دن در روسیه را مقرر آنان می شمارد و گاه سرزمین آوارها را با سرزمین بلغر (بالکارها^۷) و آلانها^۸ اشتباه می کند. هنیگ بی ذکر هیچ منبع و ماخذی می نویسد که به هنگام پادشاهی ون - دی^۹ امپراتور چین (۵۸۱ - ۶۰۴ میلادی) مرز چین تا کرانه ی دریای خزر کشیده شده بود.

حال آنکه مرز چین در آن روزگار به آن سوی دیوار بزرگ چین محدود می شد. هنیگ منکر آن بوده است که چینیان مقدار فراوانی ابریشم به عنوان غرامت به ترکان داده باشند. وی بر آن بود که در سرزمین سغد، ابریشم به میزان بسیار فراوان تهیه و تولید می شد.^{۱۰} حال آنکه همین ابریشم مدتی دراز، عامل

4- Marquart.

- ۵- ولادی وستوک Vladivostok بندری است در مشرق سیبری و کرانه ی اقیانوس آرام.
- ۶- آوارها مردمی هستند که در سرزمین داغستان واقع در شمال قفقاز سکنی دارند. نام آوارها نخستین بار از سوی توفیلاکت سیموکاتا مورخ بیزانسی آمده است. قدیمترین آگاهی ما از آوارها مربوط به سده ی پنجم میلادی است. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دایرةالمعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم، جلد ۱، ۱۹۷۰، ص ۴۹.)
- ۷- بالکارها که برخی آنان را اسلاف بلغارهای کنونی می دانند، مردمی هستند که در کوههای شمال قفقاز می زیستند. اکنون گروهی از این مردم که حدود ۴۲ هزار نفراند در بخش جنوبی جمهوری خودمختار کارباردینو-بالکار در اتحاد شوروی بسر می برند. (دایرةالمعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم، جلد دوم، ۱۹۷۰، ص ۵۷۸.)
- ۸- آلانها که به زبان گرجی اوس و در زبان روسی یاس نامیده می شوند از آریاییان پارسی زبان ساکن قفقاز هستند که خود را ایرون می نامند. آگاهی ما از این قوم مربوط به سده ی چهارم میلادی است. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دایرةالمعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم، جلد ۱، ۱۹۷۰، ص ۳۸۱) و بخش ششم همین کتاب.

9- Ven - di.

10- R. Hennig: «Terrae incognitae» P. 89, 90, 92.

بروز اختلافهای شدید میان ترکان و ایران شد. امپراتوران روم شرقی نیز همواره آتش این اختلاف را دامن می زدند. هنیگ برای حل این مشکل تاریخی ناگزیر از ذکر مطلبی شد که مورد تأیید هیچ پژوهنده‌ای قرار نگرفته است. او به خطا سرزمین سفد را خطه‌ای مولد ابریشم نامید.

دیگر از پژوهندگان بزرگ سرزمین آسیای میانه بیچورین دانشمند روسی بود.^{۱۱} ترجمه‌های بیچورین از رویدادنامه‌های امپراتوران چین، تاکنون نیز از منابع و مآخذ بسیار معتبر به شمار است. گرچه در این ترجمه‌ها اندک تشویشها و نارسایی‌هایی نیز مشاهده شده است، با اینهمه باید آنها را از منابع و مآخذ معتبر دانست.

دیگر از منابع معتبر نوشته‌های آریستوف^{۱۲} و نیز کتاب اینوسترانستف درباره‌ی هونها است.^{۱۳}

دیگر از نوشته‌های جالب در این زمینه «تاریخ خزر» نوشته‌ی ارتامونوف است که در آن از زندگی مردم ساکن کرانه‌های دریای خزر و دریای سیاه و نیز از انهدام خزران سخن رفته است.^{۱۴}

دیگر از پژوهشگران برجسته در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیای اقوام آسیای میانه آکادمیسین بارتولد است که تحقیقهای او در عهد اسلامی بسیار جالب توجه است.

ولی نوشته‌های این دانشمند نیز در بعضی موارد تاریخ باستان از دقت کافی برخوردار نیست. به عنوان نمونه می‌توان گفت که بارتولد توفیق نیافت تفاوت میان اقوام ایرانی و ترکان کوچ‌نشین ساکن سرزمینهای آسیای میانه را در سده‌های ششم تا هشتم میلادی به درستی روشن و معلوم کند.^{۱۵}

از ترکان نوشته‌ای تاریخی برجای نمانده است. تنها نوشته‌ای چند از

11- N. Ia. Bichurin: «Sobranie svedenii Onarodakh, obitavshikh v Sredney Azii Cdrevnie vremena -, Istoriia Tibet -, Istoriia Kitaia».

12- N. A. Aristov: «Zametki ob etnicheskom sostave Tiurkskikh Plemen inarodnostei i svedeiia ob ikh chislennost». X. t. 4, 1896.

13- K. A. Inostrantsev: «Khunnu i Gunni». Leningrad, 1926

14- M. I. Artamonov: «Istoriia Khzar». Leningrad, 1962.

15- V. V. Bartold: «Turkistan». Sank Piterz burg, 1900.

ترکان بر سنگهایی از گورهای ترکان بدست آمده است که نمی تواند جایگزین نوشته های تاریخی شود. بنابراین، تنها راه شناختن تاریخ ترکان، استفاده از منابع و مآخذ بیگانه است که متأسفانه به سبب ناهمگونی چندان قابل اعتماد بنظر نمی رسند.

عمده ترین مآخذ درباره ی ترکان رو یدادنامه های امپراتوران چین است. گرچه دانشمندان بزرگی چون بیچورین، شاون^{۱۶}، ژولین^{۱۷} و لیومائوتسزای^{۱۸} ضمن بررسیهای خویش، از مآخذ رومی، ایرانی و عربی نیز مدد جسته اند. با اینهمه باید افزود که تحت تأثیر منابع چینی قرار داشته اند. حال آنکه نباید ضمن پژوهش در تاریخ قومی، تنها به نوشته های دشمنان آن قوم، استناد جست. قدر مسلم آنکه نوشته های چینی باید مورد بازبینی و واریسی جدی قرار گیرند. خوشبختانه نکته ای را باید اذعان کرد و آن این است که در نوشته های چینی، زمان رو یدادها به گونه ای دقیق معلوم شده است. اما در رو یدادنامه های چینی جهت ناخوشایندی نیز وجود دارد و آن این است که در اغلب موارد پیروزی از امپراتوران چین بوده است. گاه نیز که از شکست چینیان سخن می رود، گناه شکست را برعهده برف و باران و طوفان و بدیگر سخن برعهده طبیعت گذارده اند. از دشواریهای دیگر در بررسی منابع و مآخذ چینی، مشکل نام شهرها و استانهای چین است که اغلب دگرگون شده و تغییر یافته اند. ولی استاد بیچورین این دشواری را ضمن مقایسه ی نامهای جغرافیایی تا اندازه ای حل کرده است. او در نوشته های خود مطالب بسیار ارزنده ای از تاریخ ترکان و برخی اقوام کوچ نشین ارائه نمود.

و اما درباره ی نوشته های موجود بر سنگ گورهای ترکان، باید گفت متأسفانه این نوشته ها، بیشتر متعلق به اواخر سده ی هفتم میلادی است. گرانپهاترین این نوشته ها، شعری است به زبان ترکی که از خویتو - تامیر^{۱۹} واقع در نزدیکی رود بزرگ ینی سئی در سیبری بدست آمده است.^{۲۰}

16- Shavann.

17- Julien-

18 - Liu - Mao - Tszai.

19- Khoito - tamir.

20- S. E. Malov: «Pamiatniki drevne - tiurkskoi pismennosti Mongolii i

درباره‌ی مآخذ رومی، ارمنی، ایرانی و عربی باید گفت که نوشته‌های مذکور در پیرامون ترکان، عاری از پیوند و از هم گسسته‌اند. گاه نیز در نگارش نامها، خطاهای بزرگی دیده شده است. در این مآخذ نامها و یا لقبها و عنوانها به خطا نوشته شده‌اند. ولی بهر تقدیر، ضمن مقایسه و مقابله‌ی این نوشته‌ها، با رویدادنامه‌های چینی، نکته‌های بسیاری را می‌توان روشن کرد.

نگارنده ذکر نکته‌ای را ضروری شمرد و آن این است که ترکان از بدو تولد تا هنگام مرگ نام واحدی نداشتند. نام ترکان همواره با مقام و موقعیتشان درهم آمیخته بود. به عنوان نمونه باید گفت که ترکان در کودکی به نام، و در جوانی به لقب، و به هنگام مردی با عنوان و مقام مشخص و شناخته می‌شدند. در ضمن باید گفت تلفظ این نامها و عناوین، در زبان چینی، با تلفظ نامها و عنوانها در زبانهای پارسی، عربی و یونانی متفاوت‌اند. زیرا خط چینی برمبنای اندیشه‌نگاری است و بندرت با تلفظ ترکی هماهنگی داشته است. به عنوان نمونه می‌توان به مقایسه‌ی کوچکی در این زمینه پرداخت:

در رویدادنامه‌های چینی، نام یکی از بزرگان ترک «ایبی شابولوشیخو کخان»^{۲۱} آمده است. حال آنکه این نام را پژوهندگان «ایربیس یشباراجبغو خاقان»^{۲۲} خوانده‌اند که به معنای «خان برفی ستمگر، نیرومند و دهشتناک» است.

درباره‌ی واژه‌ی «ایربیس» که چینیان آن را «ایبی» آورده‌اند، نکته‌ای را باید یادآور شد و آن این است که در زبان چینی حرف (ر) به صورتی که در میان دیگر اقوام تلفظ می‌شود وجود ندارد. چینیان گاه این حرف را به صورت (ل) تلفظ می‌کنند. گاه نیز حرف (ر) به کلی از تلفظ حذف می‌شود. نمونه‌ی روشن این مدعا تلفظ نام «ترک» یا (Turku) است. چنانکه خواهیم دید چینیان این نام را به صورت (تو - کیو)^{۲۳} تلفظ می‌کنند.

باید با استفاده از نوشته‌های پارسی، عربی، و یونانی که برمبنای الفبا

Kirgizii». Moskva - Leningrad, 1959.

21- Ibi Shabolo Shekhu Kekhan.

22- Irbis Ishbara Djabgu - Khagan.

23- Tu - Kiu.

نهاده شده‌اند، به تصحیح بسیاری از نامهای مشوش چینی که بر پایه‌ی اندیشه‌نگاری است، پرداخت. به گمان نگارنده نامهایی که در مآخذ ایرانی آمده‌اند، تا اندازه‌ای به تلفظ اصلی نزدیک‌اند.

بخش سوم

نام، منشاء و مذهب ترکان

نام و منشاء ترکان

همه‌ی راه‌هایی که جامعه‌ی ترکان باستان طی کردند، به یک پایان منتهی شد و آن انهدام بود. زیرا تضادهایی که در مرزهای ترکان و نیز در درون سرزمینشان پدید آمد، رفع‌شدنی نبود.

در لحظه‌های بسیار حساس، اکثر ترکان ساکن دشت از خانها پشتیبانی نکردند. این نیز سبب شد که به سال ۶۰۴ میلادی حکومت خاقانهای ترک در غرب و به سال ۶۳۰ - ۶۵۹ میلادی حکومت‌های خاقانهای ترک در شرق ساقط شوند. در نتیجه اقوام ترک که تا سال ۷۴۵ میلادی برجای مانده بودند، از این پس منهدم شدند.

این انهدام البته بدان معنا نبود که همه‌ی افراد از خرد و بزرگ و مرد و زن منهدم شده باشند. بخشی از ترکان به تبعیت «او یغوران»^۱ درآمدند و بخشی دیگر نیز به چین رفتند و به سربازان مرزدار چینی پیوستند. ترکان به سال ۷۵۶ میلادی، همراه با دیگر مرزبانان چینی، برضد امپراتور چین که از سلسله‌ی «تان»^۲ بود

۱- او یغورها مردمی هستند که در شرق کوه‌های پامیر و غرب صحرای کاشغر و تکه مکان در کنار مرزهای افغانستان، و هندوستان، تبت و صحرای گوبی سکنی داشتند. مرکز سرزمین او یغورها شهر قدیمی کاشغر است. مردم این سرزمین در سده‌ی هفتم میلادی از سوی فرمانروایان سلسله‌ی امپراتوران «تان» به تبعیت امپراتوری چین درآمدند.

۲- «تان» نام سلسله‌ای است از امپراتوران چین که در سالهای ۶۱۸ - ۹۰۷ میلادی بر آن سرزمین فرمانروایی داشتند. در سده‌ی هفتم میلادی امپراتوران این سلسله پیکار شدیدی را با کوچ‌نشینان از جمله با ترکان آغاز کردند. انهدام ترکان بدست سپاهیان این سلسله صورت پذیرفت.

دست به عصیان زدند.

عصیان به شکست انجامید و ترکان همانند دیگر عاصیان نابود و قطعه قطعه شدند. این رویداد در واقع پایان و آخرین مرحله‌ی حیات ترکان بود. ولی با اینهمه نام «ترک» از میان نرفت. این نام در پهنه‌ی آسیا انتشاری بس گسترده یافت. تازیان، همه‌ی جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سغد را ترک می‌نامیدند. از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه، به خطا «ترک» نامیده شدند. حال آنکه اقوام مذکور هرگز ترک و جزء خاقانات^۳ نبودند. باید افزود که برخی از اقوام و تیره‌ها، چون ترکمانان، مردم شبه جزیره‌ی آناتولی (ترکیه کنون)، مردم آلبانیای قفقاز (که به خطا آذربایجان نام گرفته) و نیز مردم آذربایجان ایران (آذربایگان راستین)، هیچگاه کمتر خویشاوندی با ترکان و مغولان نداشته‌اند^۴ برخی از اقوام و تیره‌ها نیز دشمن سرسخت خاقانات بوده‌اند که از میان آنان کوره‌کنان، اهالی یاقوتستان^۵ و قرغیزان^۶ را می‌توان نام برد. دسته‌ی سوم چون بلغرها (بلغارها) و چوواشها^۷ از اقوامی بودند که سابقه‌ی تاریخی آنان، پیش از ترکان باستان بوده است. از میان قبایل ترک ساکن شمال چین «پانصد خانواده» یا قبیله «آشینا»^۸ را می‌توان نام برد که از امتزاج قبیله‌های گونه‌گون پدید آمدند. این

۳- برخی از پژوهندگان خاقانات را مربوط به خزران و برخی مربوط به ترکان دانسته‌اند. بهر تقدیر سرزمین خاقانات از شمال دریای خزر تا بخشهای شمال شرقی کوهها اورال گسترده بود. سرزمین خاقانات را برخی از پژوهندگان به خاقانات بزرگ و خاقانات کوچک بخش کرده‌اند. خاقانات به سرزمین و حیطه‌ی فرمانروایی خاقانها گفته می‌شد. فرمانروایان این سرزمین را خاقان می‌نامیدند. این عنوان بعدها به صورت قآن و خآن و خان نیز نوشته و در بیشتر سرزمینهای شرقی رایج شده است.

4- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, Izd - vo «Nauka», 1964, str.6.

۵- یاقوتستان یا سرزمین Yakutiia ناحیه‌ای است در سبیری که جزء اراضی اتحاد شوروی است و بخشی از معادن الماس و سنگهای گرانبهای سبیری در این سرزمین قرار دارد و شاید به همین دلیل آن را یاقوتستان یا سرزمین یاقوت نامیده‌اند.

۶- قرغیزان مردمی هستند که در شرق کوههای اورال و شمال ازبکستان سکنی دارند. پایتخت کنونی جمهوری قرغیزستان شهر فرونزه است.

۷- چوواشها مردمی هستند که در شمال دریای خزر و حوالی رود ولگا بسر می‌برند و باقی ماندگانی از مردم چوواش در روزگار باستان‌اند.

۸- «Ashina» چنانکه در متن آمده به مجموعه‌ای از قبایل و رئیس آن قبیله‌ها گفته می‌شد.

قبیله‌ها در غرب ایالت «شانسی» چین می‌زیستند و در پیکارهای چینیان با «هونها»^۹ در سده‌ی چهارم میلادی شرکت داشتند و بعد به تبعیت هونها درآمدند. ولی به سال ۴۳۹ میلادی، پس از شکست هونها بدست «توبا»^{۱۰} ها به جنوب کوه‌های آلتای^{۱۱} پناه بردند و در آنجا سکنی گزیدند.

متونی از روزگاران کهن درباره‌ی پیدایی قبیله‌های ترک وجود دارد. در این متن‌ها هیچ نکته‌ی افسانه‌ای مشهود نیست. بعضی از پژوهندگان چون استاد بیچورین برآنند که واژه‌ی «آشینا» همان «پانصد خانواده» است که از امتزاج قبایل گونه‌گون پدید آمده‌اند.^{۱۲}

بعضی دیگر نیز برآنند که «آشینا» رئیس قبیله کوچکی بوده که هنوز شکل دولت و حکومت نداشته است. شاید گمان استاد بیچورین به حقیقت نزدیکتر باشد. اینکه چینیان اتباع خانهای «پانصد خانواده» را «آشینا» نامیده باشند، تا اندازه‌ای مورد تردید است. نگارنده ذکر نکته‌ای را ضرور می‌شمارد و آن این است که «آشینا» ها از سده‌ی سوم تا سده‌ی پنجم میلادی به قیامها و شورشهای

۹- هونها مردمی کوچ نشین بودند که در دامنه‌ی کوه‌های اورال می‌زیستند. فعالیت و هجوم و ایلغار هونها را از دهه‌ی هشتم سده‌ی چهارم میلادی تا اواخر سده‌ی پنجم دانسته‌اند. از سال ۳۰۷ میلادی هجوم هونها به سوی غرب آغاز شد. در اواخر سده‌ی چهارم میلادی، هونها سرزمین آلانها را در قفقاز مورد حمله قرار دادند و از آنجا روانه‌ی سرزمین کاپادوکیه، سوریه، روم شرقی و سپس اروپای مرکزی شدند. یکی از فرمانروایان بزرگ هونها، آتیل بود. به سال ۴۵۱ میلادی مردم اروپا از جمله ژرمن‌ها، برضد هونها پاخواستند و در سال ۴۵۵ قوای هونها را درهم شکستند. به سال ۴۶۹ میلادی، هونها در بالکان دچار شکستی سخت شدند و از آن پس رفته رفته منهدم گشتند و دیگر نامی از آنان برجای نماند.

۱۰- «توبا»ها «Toba» مردمی کوچ نشین بودند که در روزگاران کهن بخشی از سرزمین مغولستان داخلی را در تصرف خود داشتند. در سده‌ی سوم میلادی این گروه از جرگه‌ی اقوام «سیان‌بی» خارج شدند. در اواخر سده‌ی چهارم میلادی توباها اراضی شمال چین را به تصرف آوردند. از سالهای پنجم توباها رفته رفته در اقتصاد، فرهنگ و بدیگر سخن در جمعیت چین مستحیل شدند و عادات و زبان خود را از دست دادند.

۱۱- سرزمین آلتای در شرق کوه‌های اورال و کنار سرزمین مغولستان گسترده است. زبان مردم این سرزمین مخلوطی است از زبانهای ترکی، مغولی، منچوری، تونگوزی و کره‌ای.

12- N. Ia Bichurin: «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh V Srednei Azii V drevnie vremena». T. 1, Moskva - Leningrad, 1950 str. 221.

پی در پی دست زدند و سرانجام بی آنکه نشانه‌ای از خود باقی گذارند در سده‌ی پنجم میلادی از میان رفتند.

چنانکه اشاره شد، چینیان اتباع خانهای «آشینا» را به این نام نمی‌نامیدند، بلکه آنان را «تو-کیو»^{۱۳} می‌گفتند. این نکته را باید متذکر شد که چینیان در زبان خود مخرج (ر) ندارند. این نام بعدها از سوی پلیو دانشمند فرانسوی به صورت «تورکیوت»^{۱۴} خوانده شد که در واقع تلفظ درست ترواژه‌ی «تو-کیو» است که با مخرج (ر) همراه شده و به صورت «تورکیو»^{۱۵} درآمده است.^{۱۶}

واژه‌ی «تورک» به معنای «نیرومند و استوار» است. کونونوف دانشمند روسی معتقد است که بعدها این نام به مجموعه‌ای از اقوام و قبیله‌های ترک داده شده است.^{۱۷} این قبیله‌ها حدود سال ۴۳۹ میلادی به شمال صحرای گوبی در چین نقل مکان کردند.

واژه‌ی «آشینا» را برخی به معنای گرگ دانسته‌اند. گرگ در زبان ترکی باستان «بوری»^{۱۸} و «کاسکیر»^{۱۹} است. ولی در زبان مغولی گرگ را «شینو»^{۲۰} می‌نامند. پیشوند (آ) که پیش از «شینو» آمده است، در زبان چینی نشانه‌ی احترام است. بدین روال واژه‌ی «آشینو» و یا «آشینا» به معنای گرگ محترم و نجیب است.^{۲۱} این واژه که از زبان چینی اقتباس شده است، در نوشته‌های عربی از جمله در کتاب «مروج الذهب و معادن الجواهر» نوشته‌ی ابوالحسن علی بن حسین مسعودی به صورت «شانه» و در بعضی نسخه‌ها «سانه»

13- tu - kiu.

14- tur - kiut.

15- turkiu - turku.

16- P. Pelliot: Le nom turc de «Mille sources» chez Hiuen-tsang, - «Tóng Pao» paris, 1930.

17- A. N. Kononov: Opit analiza termina «Turk». - SE 1947, N. 1.

18- Buri.

19- Kaskir.

20- Shino.

21- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 23.

آمده است.^{۲۲}

نکته‌ای مسلم است و آن این است که در سده‌ی ششم میلادی، نام «گرگ» در میان ترکان از اهمیت و اعتبار فراوان برخوردار بود. بی‌جهت نیست که ملکه‌ی «سیان‌بی»^{۲۳} هنگامی که از زوج خود خان «شابلویو»^{۲۴} سخن رانده، گفته است که «خان به مثابه‌ی گرگ است»^{۲۵}.

در طرح هجوم چینیان به ترکان نیز چنین آمده است: «باید تصمیم به راندن کوچ‌نشینان گرفت و به گرگها حمله برد»^{۲۶}.

طبق نوشته‌های باستان، برپرچمهای ترکان نیز «سر گرگ» نقش بسته بود.^{۲۷}

دو افسانه در این زمینه وجود دارد. یکی از دو افسانه‌ی مذکور مربوط به هونها و سرزمین آنها است که سرزمین «آتیلا»^{۲۸} نامیده شده است. بنا بر روایت‌های آن روزگار، سرزمین ترکان مورد هجوم همسایگان قرار گرفت. همه‌ی مردم آن سرزمین کشته شدند. تنها پسرکی نه ساله زنده ماند. دشمنان دست و پای او را نیز بردند و به میان باتلاقش افکندند.

۲۲- المسعودی: «مروج الذهب و معادن الجواهر» الجزء الاول، عنی بتنقیحها و تصحیحها شارل پسلا، بیروت، ۱۹۶۶، الباب الخامس عشر، فی ذکر ملوک الصين والترک و تفرق ولدعامور و اخبارالصين وغيرذلک مماالحق بهذاالباب، ص ۱۵۵. همچنین رجوع شود به ترجمه فارسی کتاب مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۳۰.

۲۳- مردم «سیان‌بی» کوچ‌نشینانی بودند که تا اندازه‌ای با مردم مغولستان خویشاوندی داشتند. بنا بر مآخذ چینی «سیان‌بی» نام کوهی است که ساکنان آن نیز به همان اسم نامیده شده‌اند. تا سده‌ی یکم پیش از میلاد مردم «سیان‌بی» در تبعیت هونها بودند. در سده‌ی سوم میلادی، کوچ‌نشینان «سیان‌بی» بخشی از شمال چین را به تصرف آوردند. ولی رفته رفته در مغلوبان مستحیل شدند و از میان رفتند.

24- Shabolio.

25- N. Ia. Bichurin: «Sobranie svedenii po istoricheskoi geografii srednoi i vostochnoi Azii». Cheboksari, 1960, V. 1, str. 237.

۲۶- همانجا، ص ۲۹۰

۲۷- همانجا، ص ۲۲۹

۲۸- آتیلا از فرمانروایان بزرگ هونها بود که در سالهای ۴۳۴ تا ۴۵۲ میلادی بر آنان فرمانروایی

داشت. به سال ۴۵۱ میلادی آتیلا به روم حمله برد. مرگ آتیلا سبب شد که مردم اروپا پیاخیزند و هونها را از سرزمین خود بیرون رانند.

ماده گرگی از پسرک آبستن شد. پسرک مرد. ولی ماده گرگ به سرزمین آلتای رفت و در آنجا ده فرزند زاید. اندک اندک شماره‌ی آنان فزونی گرفت و از غار بدر آمدند و پس از گذشت زمان خود را فرمانروایان سرزمین خان «ژوزان» نامیدند.^{۲۹}

بنابراین افسانه «تورکیوتها»^{۳۰} (ترکان) از دودمان هونهای غربی هستند که «با نسل گرگ درهم آمیختند». باید یادآور شویم که هونهای غربی به سال ۴۶۹ میلادی تارومار شدند. اما هفتاد و هفت سال بعد، به سال ۵۴۵ میلادی، مردمی در این سرزمین پدید آمدند که خود را «تورکیوت» می‌نامیدند. از اینجا می‌توان به روشنی دریافت که ترکان، نه از امتزاج گرگ و انسان، بلکه از اختلاط اقوام و قبیله‌ها پدید آمدند.

در افسانه‌ی دوم نیز از امتزاج مردم سرزمین ترکان با نسل گرگ سخن رفته است. بنابراین افسانه، مردم «سو»^{۳۱} به سبب نادانی خویش، نابود و منهدم شدند. تنها چهار نواده از ماده گرگ بجا ماند. نواده‌ی نخستین به قوبدل شد. نواده‌ی دوم در ناحیه‌ای میان دورود «آبو» و «گیان - کم»^{۳۲} که چینیان آنرا «سیگو» نامیده‌اند، سکنی گرفت. نواده‌ی سوم و چهارم در «چو - سی»^{۳۵} واقع در جنوب آلتای، سکنی گزیدند.^{۳۶} این افسانه تا اندازه‌ی زیادی به افسانه‌ی قرغیزها نزدیک است.

از این دو افسانه و نیز از پژوهشهای دانشمندان معلوم شده است، فراریانی که منشأ آنان از قبیله‌ی هونها بود و به زبان ترکی سخن می‌گفتند در جنوب رشته کوههای آلتای سکنی گرفتند. اینان با گروههایی از قبایل «آشینا»

29- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str 23.

30- Tiur kiut.

31- So.

۳۲- رود «آبو» Abo که در سبیری نهاده شده است اکنون به نام Abakan نامیده می‌شود.

۳۳- رود «گیان - کم» Gyan - kem همان است که در سبیری بنام ینی سنی معروف است.

34- Sigu.

35- Chu - si.

36- N. A. Aristov: «Zametki ob-etnicheskom sostave tiurkskikh plemen i narodnostei...» X.v.4, 1896, str.5

درهم آمیختند و «تورک» یا «تورکیوت» نامیده شدند.

مفهوم واژه‌ی «تورک» (ترک) طی هزار و پانصد سال، بارها دگرگونی پذیرفت. در سده‌ی پنجم میلادی قبیله‌ها و اردوهای که با اقوام «آشینا» درهم آمیختند، نام «تورک» بر خود نهادند. اینان در سده‌های ششم تا هشتم میلادی قوم کوچکی را تشکیل می‌دادند که به زبان ترکی سخن می‌گفتند. ولی قوم همسایه‌ی آنان که به همان زبان سخن می‌گفت، ترک نامیده نمی‌شد. تازیان همه‌ی کوچ‌نشینان آسیای مرکزی را بی‌اندک توجه به اختلاف زبان آنان ترک می‌نامیدند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نخستین کسی بود که به جدا کردن ترکان از مغولان پرداخت و آنان را از نظر زبانی جدا کرد. بعدها نام «ترک» مفهومی زبانی پیدا کرد که هیچگاه دارای معنا و مفهوم قومی و نژادی نبود. چنانکه روشن است برخی از اقوام غیرترک که در همسایگی ترکان بسر می‌بردند، به زبان ترکی سخن می‌گفتند. ولی اینان هرگز ترک و بنابه گفته‌ی چینیان «تیو-کیو» نبودند.

«پانصد خانواده» ای که بنام «آشینا» متحد شدند، چون دارای زبانهای گونه‌گون بودند، ناگزیر در آغاز زبان مغولی را به عنوان زبان مشترک خویش برگزیدند و با این زبان به تفهیم و تفهم می‌پرداختند. تا این که به سبب شکستهای پی‌درپی از امپراتوران چین، به جنوب آلتای رانده شدند. چنین بنظر می‌رسد که تا اواسط سده‌ی ششم میلادی، افراد قبایل «آشینا» و قبیله‌های نزدیک به آنها به زبان ترکی سخن می‌گفتند. آنچه از زبان مغولی برای اینان بجا مانده بود، تنها لقب‌ها و عنوانها بود.^{۳۷}

از مطالب ارائه شده، یک نکته‌ی مسلم را می‌توان اظهار داشت و آن این که زبان «ترکی» زبانی است قدیمی. ولی اقوام ترک در سده‌ی پنجم میلادی از اختلاط و درآمیختگی قبایل ساکن دامنه‌ی کوههای آلتای پدید آمدند. این قبیله‌ها چنان با هم جوش خوردند که صدسال بعد، به سال ۵۶۴ میلادی مجموعه‌ی واحدی را تشکیل دادند که آنان را «ترکان باستان» و یا «تورکیوت»

37- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 24.

نامیده اند.^{۳۸}

با گذشت زمان حیطه‌ی زبان ترکی وسعت یافت و به نواحی بسیار دورتر از دامنه‌ی کوههای آلتای و سرزمین غزان و نیز خطه‌ی بلغرها راه گشود.

مذهب ترکان

از عاداتهای مذهبی ترکان پرستش ارواح نیاکان، پرستش «روح آسمان» بود. این دوگونه پرستش تفاوتهایی داشتند. پرستش ارواح نیاکان تنها و یژه‌ی خانها و بزرگان بود، ولی پرستش «روح آسمان» آیین همه‌ی ترکان بود. در ضمن ترکان کوهها را نیز می پرستیدند.

چنانکه پیشتر اشاره شد، ترکان از درآمیختگی قبیله‌های گونه‌گون پدید آمدند. بنابراین معتقدات ترکان نیز گونه‌گون بود.

در همسایگی ترکان دو آیین رواج بسیار داشت. مردم سغد در روزگار ساسانیان به آیین مانی گرویدند. در چین آیین بودا رواج فراوان یافته بود. راه ابریشم از اروپا تا رود زرد («هوانگ — هو») در خاک چین کشیده شده بود. ترکان که در کنار این راه پراکنده بودند، بی گمان نمی توانستند از معتقدات مذهبی و آیین‌های اقوام پیشرفته‌ای که راه ابریشم از سرزمینهای آنان می گذشت، برکنار مانند.

نگارنده ذکر نکته‌ی دیگری را نیز ضروری می شمارد و آن اینکه «خان بزرگ» نیز مورد پرستش ترکان بود.

پرستش «روح آسمان» در نوشته‌های ترکان آمده است. ترکان «روح آسمان» را «تنگری»^{۳۹} می نامیدند. در نوشته‌های ترکان به واژه‌های «کوک — تنگری»^{۴۰} نیز برمی خوریم که به معنای «آسمان آبی» است. در ضمن «زمین تیره» نیز در معتقدات ترکان جایی داشت. در نوشته‌ی ترکان چنین

38- N. A. Baskakov: «Tiurkskie iaziki». Moskva, 1960, str. 30.

39-Tengri.

۴۰ — کوک KOK که در نوشته‌های باستانی ترکان آمده است، اکنون در لهجه‌های ترکی به صورت گوگ Gog و گوی Goi تلفظ می شود که به معنای آبی است.

آمده است:

« در آغاز آسمان آبی بربالا و زمین سیاه در پایین بود. اما بعدها فرزند انسان در میان زمین و آسمان پدید آمد»^{۴۱}.

پرستش «خدای زمین» از قوم آلتای گرفته شده است. و اما در مورد پرستش «روح آسمان» گمان می رود که این اعتقاد ترکان بعدها با معتقدات ایرانیان در مورد پرستش «خدا» درهم آمیخته باشد. زیرا ترکان این واژه را به پارسی آن «خودای» (کودای) تلفظ می کردند.^{۴۲}

ذکر این نکته ضرور است که «خان بزرگ» عالی ترین مرجع روحانیت برای همه ی ترکان و نیز بزرگان ترک به شمار می رفت.

نکته ی دیگری نیز وجود دارد که هنوز برای نگارنده روشن نشده است. نمی دانم در پرستش نیاکان، پرستش انسان مورد نظر بوده است یا پرستش «گرگ»؟ زیرا چنان که پیشتر اشاره شد ترکان قدیمترین نیاکان خود را «گرگ زاده» می دانستند. شاید مقصود از «پرستش نیاکان» پرستش «گرگ» و شاید انسان باشد.

تنها سندی که ما را در این زمینه یاری می کند نوشته ی ابودلف است که در سده ی دهم میلادی می زیست. وی می نویسد که در سرزمین قوم «قارلوق» که هنوز اسلام نیاورده اند «پرستشگاهی هست که بر دیوارهای آن تصویرهای فرمانروایان پیشین قوم مذکور نقش شده است»^{۴۴}

ترکان به بقای انسان و زندگی پس از مرگ نیز اعتقاد داشتند. مناندر^{۴۵} در کتاب خود زیر عنوان «مورخان روم شرقی» چنین آورده است:

«به هنگام تدفین «ایستمی خان» به سال ۵۷۶ میلادی، چهار اسیر جنگی از هونها نیز اعدام و با وی به خاک سپرده شدند، تا در آن جهان وی را

41- D. Banzarov: «Chernaia vera» S p b., 1891.

42- S. A. Tokarev: «Perezhitki rodovogo kulta u altaitsev». - Trudi Instituta etnografii AN, SSSR, t. 1, Moskva, 1947, str. 158.

44- V. V. Grigorev: «Vostochni ili Kitaiski Turkistan». S. P. b., 1873, str. 243.

45- Menandr.

همراهی کنند»^{۴۶}.

گذشته از اینها، ترکان به سحر و جادو و نیز اعتقاد داشتند. فردوسی در شاهنامه داستانی از جنگ بهرام چوبینه با ترکان در نزدیکی هرات دارد. فردوسی در اینجا ترکان را «ترکان چین» نامیده است. نوشته‌ی فردوسی با نوشته‌های طبری، ثعالبی، بلعمی، میرخواند، سبئوس سور یایی مورخ سده‌ی هفتم میلادی مقابله شده است. معلوم می‌شود فردوسی از مآخذ دست اول استفاده کرده است. در اشعار فردوسی نکته‌هایی هست که برخی مورخان از نظر دور داشته‌اند ولی از دیدگاه وظیفه‌ای که نگارنده برابر خود قرار داده است، حایز اهمیتی بسزا است. فردوسی از جادوان و جادوگری ترکان سخن رانده است. وی می‌نویسد که در آستانه‌ی پیکار، بهرام چوبین یا چوبینه خواب دهشتباری می‌بیند مبنی بر اینکه ترکان همه به دلیرانی بدل شدند و سپاه وی را درهم شکستند و راه تیسفون را به تصرف آوردند و بهرام از آنان تقاضای رحم و شفقت می‌کند.

بهرام با وجود این خواب هراس‌انگیز، دست از پیکار نکشید. ترکان برای ایجاد هراس در دل ایرانیان به سحر و جادو پرداختند. جادوگران آتش به آسمان افکندند و در نتیجه ابرهایی تیره و تار فضا را فراگرفت. اما بهرام فریاد برآورد که اینها همه حيله و نیرنگ است. به سبب ادامه‌ی پیکار، جادوی ترکان کارگر نیافتاد. پس از جنگ و پیروزی، سپاهیان ایران یکی از جادوان را به اسارت گرفتند. جادوی مذکور اعتراف کرد که خواب بهرام چوبینه به نیروی جادوی جادوان ترک پدید آمده بود.^{۴۷}

چنانکه اشاره شد، فردوسی، ترکان را «ترکان چین» نامیده است. گمان بسیار می‌رود که مقصود فردوسی از «ترکان چین» ترکان سرزمینهای شرقی یا «ترکستان چین» بوده است.

اینک نوشته‌ای چند از فردوسی و دیگران را پیرامون معتقدات ترکان از

46- V. Kh. Menandr: «Vizantiskoe istoriki». perevod S. Destunisa, SPb., 1860, str. 422.

۴۷ - شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر

نظرع. آذر، انستیتوی خاروشناسی، مسکو، اداره‌ی انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۰،

نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم.

فردوسی در شاهنامه چنین آورده است:

چو بهرام جنگی به خیمه بخت
چنان دید در خواب بهرام شیر
سپاهش سراسر شکسته شدی
همی خواستی از یلان زینهار
غمی شد چو از خواب بیدار شد
شب تیره با درد و غم بود جفت
فردوسی به هنگام سخن از «ساوه» خاقان ترک به جادوگری ترکان

اشاره کرده و چنین آورده است:

چنین گفت پس با سپه ساوه شاه
بدان تا دل و چشم ایرانیان
همه جادوان جادویی ساختند
بیامد یکی با دو ابری سیاه
خروشید بهرام کای مهتران
بدین جادویها مدارید چشم
که این بادوآتش همه جادویی است

نگه کرد زان رزمگه ساوه شاه

که آن جادویی را ندادند راه^{۵۱}

بهرام پس از پیروزی با اسیری از سپاه ترکان به گفتگومی نشیند.

از آن پس پرسیدش از ترک زشت
چه مردی و نام نژاد تو چیست
که ای دوزخی روی دور از بهشت
که زاینده را بر تو باید گریست

۴۸ - همانجا

۴۹ - همانجا، ص ۳۶۴.

۵۰ - همانجا، ص ۳۶۴.

۵۱ - همانجا، ص ۳۶۵.

چنین داد پاسخ که من جادوام
هر آن کس که سالار باشد به جنگ
به شب چیزهایی نمایم به خواب
ترا من نمودم شب آن خواب بد
زمردی و از مردمی یک سوام
بکار آیمش چون بود کار تنگ
که آهستگانرا کنم پرشتاب
بدانگونه تا بر سرت بد رسد^{۵۲}

فردوسی در این پیکار خاقان ترک را «ساوه» نامیده است. ولی این نام در تاریخ طبری «شابه» آمده است. وی می نویسد: «از هشام بن محمد کلبی روایت کرده اند که ترکان بر ضد هرمز برخاستند و به قولی دیگر شابه پادشاه بزرگ ترکان به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد»^{۵۳}.

در مآخذ چینی نیز از جادوگران ترک سخن رفته است. در داستانی که بنام داستان «یوئه بان»^{۵۴} معروف است از جادوانی یاد شده است که قادر بودند سرما و باران پدید آورند. آنان به هنگام پیکار با «ژوژان ها»^{۵۵} طوفان و برف پدید آوردند و آن را به سوی «ژوژان» روان کردند. در نتیجه، ژوژانها ناگزیر به سبب سرما دست از پیکار کشیدند و میدان نبرد را ترک گفتند.^{۵۶}

مورخانی که از ترکان سخن داشته اند، از جمله رشیدالدین فضل الله همدانی به هنگام بحث پیرامون پیکارهای چنگیزخان از افسون و جادوگری ترکان سخن آورده اند. رشیدالدین فضل الله در داستان «اتفاق بو یروق خان برادر پادشاه نایمان...» پیرامون سحر و جادوی ترکان چنین آورده است:

«آن منقله به سنکون رسیدند و آغاز مصاف کردند ز جنگ نا کرده، باز گشتند. سنکون نیز روانه شد و به اونکو درآمد و ایشان جدالمیشی کرده بودند تا برف و دمه برآید - و معنی جدالمیشی آن است که افسونی برمی خوانند و

۵۲ - همانجا، ص ۳۶۹-۳۷۰.

۵۳ - محمد بن جریر طبری: تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک». ترجمه ابوالقاسم پاینده،

نشارات بنیاد فرهنگ ایران، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

54- Iue - ban

55- Jujan.

56- N. Ia. Buchurin (Iakinf): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena». T. 1-3, Moskva-Leningrad, 1950-1953, T. 2, str. 260.

سنگها از انواع در آب می نهند و بارندگی بسیار می باشد — آب و برف و دمه به ایشان بازگشت و خواستند که بازگردند و از آن پشته ها بیرون آیند، در موضعی که آن را کوتیان گویند، فروماندند. مشهور است که در آن موضع بو یروق خان نایمان و اقوام مغول را که با او متفق بوده اند، دست و پای از شدت سرما باطل شد و مه و تاریکی تا غایتی بوده که بسیاری مردم و چهار پای از کوهها و پشته ها غلطیده اند و هلاک شده».^{۵۷}

افسانه های مربوط به افسون و جادو، بی گمان بخشی از معتقدات ترکان بوده است. ولی بعضی سحر و جادوی ترکان را حقیقت پنداشته اند. تنها کسی که می کوشد از این افسانه ها هسته ای معقول بیابد فردوسی است. از شعرهای فردوسی چنین برمی آید که وی افسون ترکان را چشم بندی و شعبده و یا چیزی مشابه آن پنداشته است.

معتقدات ترکان و مغولان در سده های ششم تا دوازدهم میلادی هر چه باشد در یک نکته جای تردید نیست و آن باور ترکان به سحر و افسون است. در آیین ترکان، ارواح محتشم را به زبان تورکیوتها «کاما»^{۵۸} (شمن) نمی نامیدند، بلکه ارواح مذکور را «یده چی» و یا «یده جی» و در برخی لهجه های ترکی «جده جی» می خواندند که به معنای جادوگر است. واژه ی «چی» و یا «جی» در زبان ترکی اسم فاعل و کننده ی کار است، چون «دوه چی» که به معنای شتربان و «ارابه چی» که به معنای راننده ی گاری است. هرگاه واژه ی «چی» را که نشانه ی اسم فاعل است از «یده چی» برداریم، پس آنگاه واژه ی «یده» باید معنای جادو را بدهد. چنین نیز هست.

جادو در زبان ترکی به صورت «یده» و «جده» آمده است. «یده» در زبان پارسی نوع خاصی از سحر و جادو را گویند که جادوان چند قطعه سنگ در آب می نهادند و بر آن افسون می خواندند و باران و برف و سرما پدید می آوردند.

۵۷ — جامع التواریخ. تألیف رشیدالدین فضل الله وزیر ابن عمادالدوله ابی الخیرین موفق الدوله علی. در سنه ی ۷۰۴ هجری قمری، جلد اول، از آغاز پیدایش قبایل مغول تا پایان دوره ی تیمور قآن. به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۷۹.

۵۸ — تورکیوتهای باستان (شمن) را «کاما» Kama می نامیدند.

فردوسی و رشیدالدین فضل الله همدانی هر دو به این نکته اشاره کرده‌اند. رشیدالدین فضل الله «یده کردن» را به صورت «جدالمیشی» آورده است که «لمیشی» حالت فعلی و «جدا» ریشه‌ی اصلی کلمه است. نمی دانم واژه‌ی «جدا» با واژه‌ای «جادو در زبان پارسی قرابتی دارد یا نه؟ هرگاه قرابتی در میان باشد کدام مقدم است؟ واژه‌ی «جدا»، «جده» و «یده» چه از زبان ترکی به پارسی راه یافته باشد و چه نباشد، در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه واژه‌ی مذکور معرف نوعی سحر و افسون خاص است، نه جادو به معنای عام و شامل. ۵۹ در کتابهای اسکندرنامه و رموز حمزه نیز «یده» به معنای نوع خاصی جادو که برف و بوران و سرما می آفریند عنوان شده است.

نگارنده به هنگام نگارش این سطور به فرهنگ عمید و لغت نامه‌ی دهخدا مراجعه کرد و خوشبختانه نوشته‌های این دو فرهنگ را موافق مقصود یافت. اینک توجه خوانندگان ارجمند را به نوشته‌ی این دو فرهنگ جلب می‌کنم. در فرهنگ عمید زیر واژه‌ی «یده» چنین آمده است:

یده-ا. (بفتح یا و دال) نوعی از سحر که در هر فصل و موسم بوسیله‌ی آن برف و سرما ایجاد کنند. در قدیم، بعضی طوایف بخصوص مغولان معتقد بوده‌اند که بوسیله‌ی سحر و جادو می‌توان برف و باران نازل کرد. بدین طریق که چند قطعه سنگ مخصوص را در آب می‌گذاشتند و می‌شستند و در نتیجه اگر در چله‌ی تابستان هم بود برف و سرمای شدید پدیدار می‌شد و این عمل را جدالمیشی و آن سنگ را جده یا یده می‌گفتند و کسی که این جادویی را خوب می‌دانست «یده‌چی» یا «یده‌چی» نامیده می‌شد.^{۶۰}

شادروان علی اکبر دهخدا در «لغت نامه» واژه‌ی «یده» را بدینگونه

معرفی کرده است:

۵۹- در فرهنگ پهلوی نوشته‌ی آقای دکتر بهرام فره‌وشی واژه‌ی جادو و جادوگر به صورت «یاتوک» yatuk آمده است. شاید این واژه در آسیای میانه به صورت yatak تلفظ می‌شده است. هرگاه این پندار درست باشد، آنگاه تبدیل yatak به یده میسر است.

۶۰- فرهنگ عمید. تألیف حسن عمید. تهران، انتشارات جاویدان، چاپ نهم، سال ۱۳۵۰،

«یده» [یَدَ] (ا) سنگی که برف و باران به طریق افسونگری بروی نمودار شده. (ناظم الاطباء). اا برف و باران آوردن را گویند به طریق عمل سحر و ساحری و این عمل در ماوراءالنهر شهرت دارد. (برهان) (ناظم الاطباء). برف و باران آوردن را گویند. (از آنندراج): و هرگاه باران می خواست [یافت] به وسیله آن سنگ، سحاب عنایت الهی در فیضان می آمد و اعراب آن سنگ را حجرالمطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در مغولان و ازبکان بسیار، پیدا می شود و به سبب آن باران می بارد. (جیب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۲). و رجوع به جد امیشی شود»^{۶۱}.

در اینجا چند نکته در خور توجه است:

نخست آنکه در جامع التواریخ، جیب السیر و برهان قاطع «یده کردن» را از ترکان و مغولان و ساکنان ماوراءالنهر دانسته اند. دو دیگر آنکه «یده» نوع خاصی از جادو است که برف و سرما آفریند. گمان بسیاری می رود واژه های «سنگ یده» و «حجرالمطر» ترجمه ی فارسی و تازی «جده تاش» باشد. «جده» همان «یده» است. واژه ی «تاش» نیز در لهجه ی ترکی آسیای میانه و ترکستان به معنای «سنگ» است که در لهجه های ترکی غرب آسیا به صورت «داش» آمده است.

در پیرامون واژه ی «ایل»:

برخی از پژوهندگان واژه ی «ایل» را به مفهوم سرزمین و کشور آورده اند. مالوف دانشمند شوروی در کتاب خود زیر عنوان «آثار خط و کتابت ترکان از روزگار باستان» این واژه را به مفهوم «اتحاد قبیله ای» آورده است. ولی هم او واژه ی «ایل» را به صورت «اکشور و خلق» نیز عنوان کرده است.^{۶۲} بار تولد و بعضی دیگر از پژوهندگان واژه ی «ایل» را به معنای «کشور و مردم» آورده اند.

۶۱ - رجوع شود به «لغت نامه» مرحوم علی اکبر دهخدا، واژه ی «یده».

62- S. E. Malov: «Pamiatniki drevenetiuetckoi pismennosti», Moskva - Leningrad, 1951, slovar.

برنشتام بر آن است که « ایل » به معنای اتحاد اشراف و بزرگان قبیله‌های مختلف در حول اریستوکراسی و اشرافیت قبیله و قوم حاکم است. در ضمن برنشتام واژه‌ی ایل را به معنای سازمان کشوری و حکومت نیز دانسته است.^{۶۳}

لونی‌کلا یویچ گومیلف بر آن است که هر دو شکل معنا و مفهوم واژه‌ی « ایل » ناقص، نارسا و آمیخته به خطا است. گومیلف می‌نویسد: « نخستین خان ترک « بومین » بود که عنوان « ایلخان » داشت. این عنوان پس از سرکوبی « ژوژان‌ها » به هنگام اتحاد چند قبیله به وی داده شد. »^{۶۴}

از نظر گومیلف « ایلخان » به صورت دقیق به معنای « فرمانروای مردم » است.^{۶۵} بیچورین نیز مشابه همین عقیده را ابراز داشته است.^{۶۶}

رشیدالدین فضل‌الله در کتاب « جامع التواریخ » واژه‌ی « ایل » را به صورت فعل « ایل کردن » و « ایل شدن » آورده است. از دیدگاه رشیدالدین فضل‌الله واژه‌ی « ایل کردن » به معنای مطیع کردن و به فرمان آوردن و واژه‌ی « ایل شدن » به مفهوم مطیع و منقاد شدن آمده است. رشیدالدین فضل‌الله در کتاب « جامع التواریخ » چنین آورده است:

« چون چنگیزخان ایلچی پیش اونک‌خان فرستاده بود، آنچه معظم‌ترین قنقرات بودند، جمله را ایل کرد و بجانب بالجیونه رفت »^{۶۷}.

هم او در باره‌ی واژه‌ی « ایل شدن » چنین نوشته است:

« ... بعد از اندیشه و کنکاج، تمامت (به) بندگی چنگیزخان آمده‌اند و

63- A.N. Bernshtam: «K voprosu o vozniknovenii Klassov igosudarstva u tiurok 6-8 vv. n.e.» Moskva-Leningrad, 1936.

64- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, izdatelsvo «Nauka», 1967, str. 101.

65- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, izdatelstvo «Nauka» 1961, str. 101.

66- N. Ya. Bichurin: «Sobranie svedenii o narodakh, obyavshykh v Srednei Azii v drevnie vremena». M - L., t. 1 1950, str. 277.

۶۷ — رشیدالدین فضل‌الله وزیر ابن عمادالدوله ابی‌الخیرین موفق‌الدوله علی در سنه ۷۰۴

هجری قمری: «جامع التواریخ». جلد اول، از آغاز پیدایش قبایل مغول تا پایان دوره تیمور قآن، بکوشش

دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۸۹.

باختیار ایل شده و در سایه دولت او آسوده»^{۶۸}.

واژه‌ی دیگری نیز در زبان ترکی وجود دارد که با واژه‌ی «ایل» دارای نزدیکی و قرابت است.

این واژه «گور» یا «کور» است. واژه‌ی مذکور در زبانهای ترکی و مغولی به یک معنا و یک مفهوم بکار رفته است و آن اتحاد و یا کنفدراسیون قبیله‌ها است. به موازات آن، واژه‌ی «گورخان» نیز هست که به مفهوم «خان» (رئیس) اتحاد (کنفدراسیون) قبیله‌ها» بکار رفته است. به عنوان نمونه می‌توان افزود که خان «کیدانها» عنوان «گورخان» داشت. سبب نیز آن بود که دولت او از اتحاد هشت قبیله‌ی دارای حقوق برابر پدید آمده بود. ولی واژه‌ی «ایل» چنانکه رشیدالدین فضل‌الله اشاره کرده است، اتحادی است که با اطاعت و انقیاد دیگر قبیله‌ها همراه بوده است.

در این اتحاد یا کنفدراسیون، قبیله‌ها از حقوق برابر و یکسان برخوردار نبودند. از این رو پژوهندگان چون گومیلف واژه‌ی «ایل» را برابر واژه لاتینی «ایمپریوم»^{۶۹} دانسته‌اند که به معنای کشور و دولت است.^{۷۰} در اینگونه دولتها، اثری از خودمختاری مشهود نیست. بدین روال واژه‌ی «ایل» در این مفهوم شامل جمع قبیله‌های ترک و غیرترک است که در آن قبیله‌های غیرترک، از ترکان اطاعت و پیروی می‌کنند. از این دیدگاه، واژه‌ی «ایل» به معنای کشور و همه‌ی سرزمینهای زیر فرمان ترکان است.

تولستوف، یکی دیگر از دانشمندان شوروی، واژه‌ی «ایل» را به مفهوم کهن و سیاسی آن آورده و بر این عقیده است که واژه‌ی «ایل» هیچگاه دارای مفهوم ارضی نبوده است.^{۷۱}

نگارنده‌ی کتاب در درستی این اندیشه تردید دارد. زیرا در اصطلاحات

۶۸ - همانجا، ص ۲۴۶.

69- imperium

70- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 101 - 102.

71- S. p. Tolstov: «Tiraniia Abruia», - «Istoricheskie zapiski», 1933, N. 3, str. 52.

ترکی واژه‌ی « ایل » در بسیاری موارد با واژه‌ی « اوبه » یا « اوبا »^{۷۲} بسیار آمده که به مفهوم محل اقامت و سکونت قبیله‌های ترک بوده است. این واژه هنوز در زبان ترکمانان و دیگر ترکی زبانان بکار می‌رود. ترکمانان محل سکونت قبیله‌ها را « اوبا » می‌نامند.

بهر تقدیر، چنین بنظر می‌رسد که « ایل » یکی از شکل‌های موجودیت قبیله‌های ترک و یا اتحاد آنان با قبایل غیرترک بوده است.

۷۲ — Oba در زبان ترکی و ادبیات آن اغلب با واژه‌ی « ایل » همراه است و ترکان این

مرادف را به صورت « ایل-اوبا » (il-oba) بکار می‌برند.

بخش چهارم

مبدأ تاریخ ترکان

تاریخ و زندگی هر قوم و ملتی را باید در گذشته‌های دور و روزگاران کهن جستجو کرد. این نکته‌ای است واضح و روشن. ولی صرفنظر از این اصل معلوم، تاریخنگاران برای تسهیل در پژوهش‌های خویش کوشیده‌اند تا مبدائی برای تاریخ ملت‌ها عنوان کنند. این مبداء و سرآغاز در بیشتر موارد همزمان با رویدادهای بسیار بزرگ در زندگی ملت‌ها است. به عنوان نمونه می‌توان از مبداء تاریخی ایران، روم و عرب سخن گفت.

ملت ایران هزاران سال سابقه‌ی تاریخی دارد. ولی در تاریخ ایران آغاز پادشاهی ماد به عنوان مبداء شناخته شده است.

مردم روم باستان نیز طی هزاره‌های دراز در سرزمین خویش می‌زیستند. ولی تاریخنگاران، زمان آغاز بنای شهر رم را مبدأ تاریخ رومیان دانسته‌اند. سابقه‌ی تاریخی تازیان نیز قرن‌ها پیش از ظهور پیامبر اسلام بوده است. ولی مبداء تاریخ عرب، زمان هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه است.

ترکان نیز از سده‌های دراز در سرزمین‌های شمال چین و بخشی از اراضی سیبری می‌زیستند. ولی تاریخ‌نگاران مبدأ تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند.

در آستانه‌ی سال ۵۴۵ میلادی دامنه‌ی آتش جنگها در سرزمین‌های شمالی کشور چین بالا گرفت.^۱ «گائو هوآن»^۲ فرمانروای امپراتوری «وی»^۳

1- H. Cordier: «Histoire générale de Chine». Vol. 1, Paris, 1920 p. 356.

2- Gao - Huan.

3- Vey.

شرقی با «آن هوان»^۴ فرمانروای «ژوژانها»^۵ و «کوآل یو»^۶ شاه «توگون»^۷ اتحادی منعقد کرد و پس از کسب اطمینان، امپراتوری «وی» غربی را مورد حمله قرار داد.^۸ ولی این پیکارها به پیروزی قطعی نیانجامید. «ون-دی»^۹ فرمانروای امپراتوری «وی» غربی کوشید تا در پیکار با دشمنان از قبیله های کوچ نشین ترک «تورکیوت» بهره جوید. از این رو برای ایجاد رابطه ی دوستانه، سفیری نزد «بومین»^{۱۰} خان فرمانروای ترکان «تورکیوتها» فرستاد. در سنگنبشته ی «اورخون»^{۱۱} نام این فرمانروا «بومین خاقان»^{۱۲} آمده است.^{۱۳} سفیر مذکور در سال ۵۴۵ میلادی به نزد ترکان «تورکیوتها» رفت و از سوی خاقان ترک، اقبال و پذیرفته شد.^{۱۴} ترکان از شنیدن خبر ورود سفیر شاد و مسرور گشتند و از این که نماینده ی دولتی بزرگ به سرزمینشان آمده است، به یکدیگر شادباش می گفتند.^{۱۵} ترکان بر این عقیده بودند که اتحاد با امپراتوری «وی» آنان را از یوغ اسارت ژوژانها خواهد رهانید.

4- An - Huan.

۵- حدود نیمه سده ی ششم میلادی، چین از چهار دولت متخاصم تشکیل شده بود. ضعف دولتهای چینی سبب شد که اقوام کوچ نشین ژوژان Zhuzhan و توگون نیرومند شوند. ژوژانها کوچ نشینان ساکن دشت بودند که در فاصله ی سده های چهارم تا ششم میلادی بخشی از دشتهای شمال چین را در تصرف خود داشتند. سرزمین ژوژانها از ناحیه ی هینگان تا سرزمین آلتای امتداد داشت. ژوژانها در سده ی پنجم میلادی با هونهای شرقی و در سده ی ششم میلادی با ترکان درگیری و پیکار داشتند. این پیکارها سبب ضعف ژوژانها شد و از این پس نیروی پیشین را از دست دادند.

6- Kual - iu.

لیو- مائو- تسزای نیز در نوشته ی خود سال ۵۴۵ میلادی را آورده است.

۷- توگون Togon دولتی بود که اراضی آن در نواحی کوهستانی شمال شرقی تبت نهاده شده

است.

8- Iakinf Bichorin: «Istoriia Tibeta», str.85.

9- Ven - di.

10- Bumin.

11- Orkhon.

12- Bumin Kagan.

13- V. Bartold: «Retsenziia na kn: G. E. Grumm - Grzhimailo, Istoricheskoe proshloe Bei - Shania», SPb., 1898, - ZVORAO, t. 11, 1899, str. 358.

14- S. Julien: «Documents historiques sur les Tou - Kiuc (Tures)». - JA, 1864, vol. 3 p. 329.

بومین خان ترک نیز سفیری با هدایا نزد امپراتور به شهر «چان - آن»^{۱۶} فرستاد و از این رهگذر با دشمن فرمانروایان خویش پیمان اتحاد بست. بدین روال ترکان به آهستگی و با احتیاط به عرصه‌ی سیاست جهانی گام نهادند. پس از چندی «بومین» از «آن - هوآن» فرمانروای «ژوژان» خواست که دخترش را به همسری او بدهد. بومین قصد داشت، با این ازدواج خود را همپایه‌ی خان ژوژان قرار دهد. خان که از این پیشنهاد به خشم آمده بود، بومین را با ناسزا پاسخ گفت.^{۱۷}

بومین پاسخ منفی خان ژوژان را بهانه کرد و با امپراتور «وی» غربی اتحادی نزدیک‌تر پدید آورد و در تابستان سال ۵۵۱ میلادی با «چان - له»^{۱۸} دختر امپراتور ازدواج کرد و از این رهگذر اعتبارش در نزد کوچ نشینان فزونی گرفت و موقفش استحکام بسیار پذیرفت.

بومین در زمستان سال ۵۵۲ میلادی، ناگهان بر ژوژانها حمله برد و آنان را درهم شکست. «آن - هوآن» فرمانروای ژوژان، پس از این شکست دست به خودکشی زد.

بومین پس از این پیروزی، عنوان ایلخان یافت ولی اندکی بعد، به سال ۵۵۲ میلادی درگذشت. (ایلخان چنانکه پیشتر یاد شد به معنای رئیس ایل است. ایل نیز در زبان ترکی باستان به معنای دولت و سرزمین است).

پس از مرگ بومین، پسرش «قرایسیق خان»^{۱۹} فرمانروای ترکان شد. ژوژانها کوشیدند تا شکستی را که از بومین یافته بودند، در زمان فرمانروایی پسرش جبران کنند. از این رو بر ضد ترکان دست به پیکار زدند. ولی این بار نیز پیکار با شکست ژوژانها پایان گرفت. گرچه ژوژانها در این جنگ مغلوب شدند، ولی بخت با اینان یاری کرد و اندکی بعد «قرایسیق خان» در آغاز سال ۵۵۳ میلادی

16- Chan - An.

17- N. Ia. Bichurin (Iaking): «Sobranie svedenii o narodakh v Srednei Azii v drevnie vremena». T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 228.

18- Chan - Le.

۱۹ - قرایسیق خان Kara Issyk - khan در زبان ترکان باستان به معنای (خان سیاه گرم و

نورانی) است.

به طرز اسرارآمیزی درگذشت و پسرش «شتو»^{۲۰} به جای او نشست. ^{۲۱} مدتی بعد «شتو» معزول و «کوشو»^{۲۲} برادر کوچک «قرالیسیق خان» فرمانروای ترکان شد. وی از این پس عنوان «موغان خان»^{۲۳} یافت.^{۲۴}

موغان خان که مردی عاقل و شجاع بود، در پاییز سال ۵۵۳ میلادی با ژوژانها به جنگ پرداخت و سومین شکست را بر آنان وارد آورد. از این پس ترکان بر همه ی دشتهای شرقی تا مرزهای سرزمین کره فرمانروایی یافتند.

از سال ۵۵۴ میلادی ترکان «تورکیوتها» بر ضد همسایگان خویش، دست به حمله زدند. موغان خان مرزهای شمالی سرزمین تحت فرمانروایی خود را استحکام بخشید. در شرق سرزمین ترکان، اقوام تاتاب^{۲۵} و کیدان^{۲۶} که در دشتهای منچوری سکنی داشتند، به سبب حمله های پی در پی ترکان شکستی سخت یافتند و از آنجا به اراضی کره پناه بردند.^{۲۷} کسانی که نتوانستند از چنگ ترکان بگریزند و به سرزمین کره پناه بردند، به تبعیت ترکان درآمدند و ایل شدند.

ترکان پس از این پیروزی بتقریب بر سراسر مرزهای شمالی چین دست یافتند. موغان خان پس از این پیروزیها به سال ۵۷۲ میلادی درگذشت و برادرش «توباخان»^{۲۸} به جای او نشست.

20- Sheto.

۲۱- برای درک تاریخ ترکان باید همواره به این نکته توجه داشت که فرمانروایان ترک جز از نام اصلی که در بیشتر موارد نام حیوانات و جانوران بوده است عنوانهای متعددی نیز داشتند که بر مبنای مقام و مرتبت به آنان داده می شد. گاه خانهای ترک در طول زندگی به چند عنوان نامیده شدند. عنوان «شتو» (ارفوخان) و سپس (شه موخه شابولوخان) بوده است.

22- Kushu.

23- Mughan - Khan.

۲۴- «کوشو» بنا به نوشته ی ژولین در زبان ترکی باستان نام پرنده است. این نکته درست بنظر می رسد. چه اکنون نیز در زبان ترکی پرنده را «قوش» و در برخی لهجه ها «کوش» می نامند.

25- Tatab.

۲۶- Kidan باید افزود که در این روزگار سه قوم در منچوری و نواحی شرقی آن می زیستند یکی قوم تاتاب (که مورخان چینی آنان را «هی»^{Hi} می نامیدند) دیگری قوم کیدان و سومی شامل سی قبیله تاتار بودند که چینیان آنان را Shivey می خواندند.

27- N. Ia. Bichurin (Iakint): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena». T.1 - 3, M - L. 1950 - 1953, t. 2, str. 75.

28- Toba - Khan.

توباخان با فرمانروای امپراتوری «تسی»^{۲۹} در چین پیمان صلح منعقد کرد. این پیمان سبب شد که ترکان از نزدیک با فرهنگ چین آشنا شوند. کاهنان بودایی نیز به سرزمین ترکان راه یافتند و توباخان هم به آیین بودا درآمد.^{۳۰}

به سال ۵۷۸ میلادی توباخان به چین حمله ور شد و ارتش امپراتوری «چژو»^{۳۱} را درهم شکست. از این پس نیروی ترکان در مرزهای شمالی و شمال شرقی چین فزونی گرفت.^{۳۲}

به سال ۵۸۱ میلادی، توباخان که سلسله‌ی امپراتوران «چژو» را در چین منقرض کرده بود، درگذشت.

ترکان، پس از کسب موفقیت در سرزمینهای شرقی، به غرب روی آوردند. با افسوس فراوان باید گفت که در پیرامون حرکت ترکان به سوی سرزمینهای غربی و آسیای میانه، آگاهی ما به سبب فقدان مأخذ و منابع، بسیار اندک است. ولی بهر تقدیر می‌توان تا اندازه‌ای جریان رویدادها را پی گرفت.

باید افزود که حرکت ترکان به سوی غرب، زیر فرماندهی «ایستمی خاقان»^{۳۳} یا «ایستمی خان» برادر کوچک بومین خان صورت پذیرفت که جریان پیکارهای او از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت.

29- Tsi.

30- Liu Mau - tsai: «Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost Türken», Buch 1 - 2, Wiesbaden, 1958, s. 36 - 37.

31- Chzho.

32- N. Ia. Bichurin (Iakin): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena». T. 1 - 3, Moskva - Leningrad, 1950 - 1953, T. 1, str. 234.

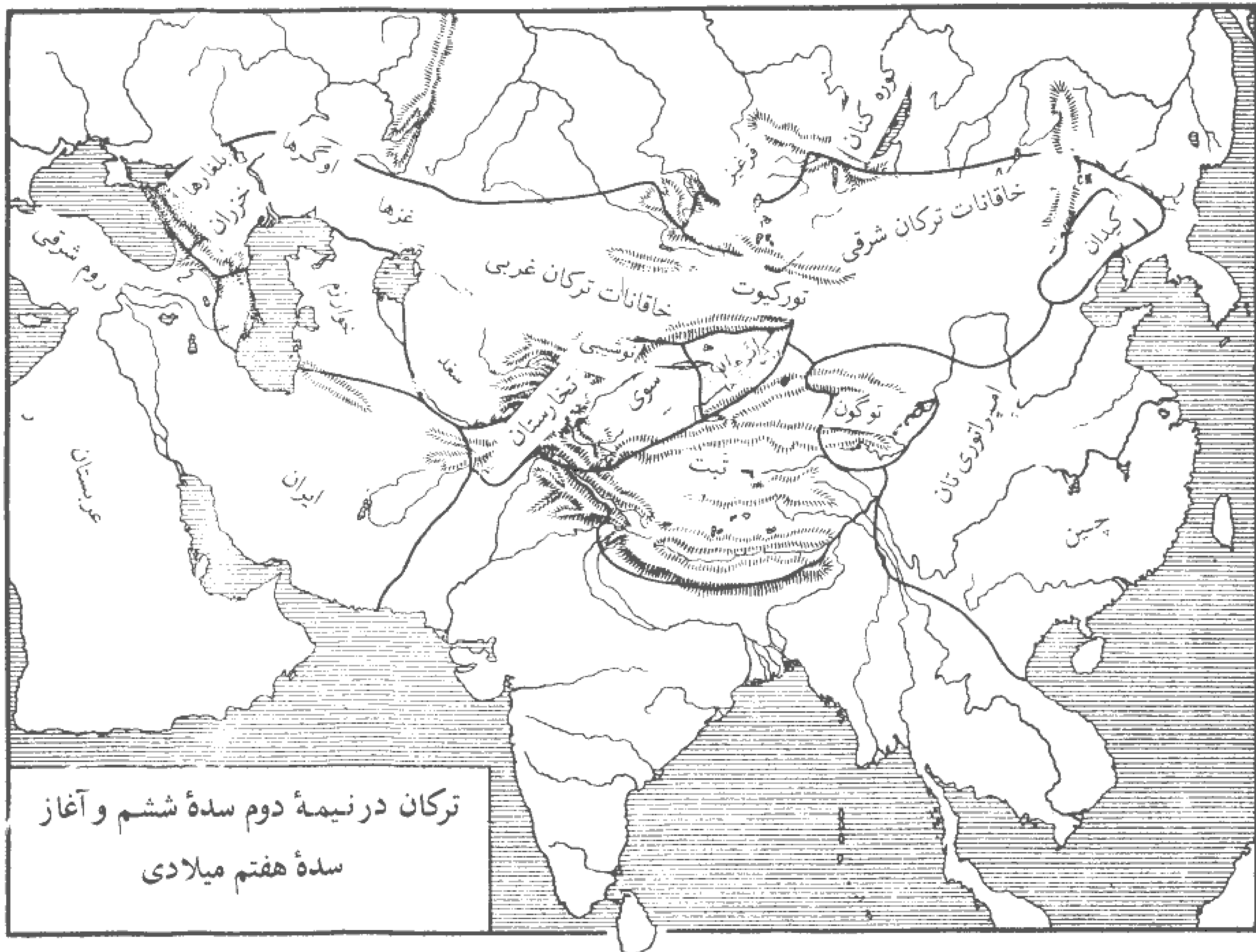
33- Istemi - Kagan, Istemi - Khan.



سپاهیان سغد در سده‌های ششم تا هشتم میلادی

۱- نقل از نقش دیواری ناحیه پنج کند

۲- نقل از ظرف نقره کوشانی



ترکان در نیمه دوم سده ششم و آغاز
سده هفتم میلادی

بخش پنجم

گوشه‌ای تاریک از تاریخ

هنگام بررسی تاریخ ترکان با دشواری روبرو شدم و آن نوشته‌ی برخی از مورخان پارسی و تازی پیرامون جنگ و هرام پنجم (بهرام گور) با ترکان بود.

آیا هرگز پیکاری میان و هرام پنجم و ترکان روی داده است؟

چنانکه پیشتر اشاره شد، مورخان مبدأ تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند. ولی و هرام پنجم به سال ۴۳۸ و یا ۴۳۹ میلادی، حدود یکصد و شش سال پیش از این مبدأ تاریخی درگذشت. با آگاهی‌هایی که از تاریخ ترکان داریم، چگونه ممکن است و هرام پنجم با ترکان پیکار کرده باشد؟ آن زمان ترکان کنار مرزهای ایران چه می‌کردند؟

در بسیاری از نوشته‌های تازی و پارسی از جمله تاریخ الرسل و الملوک محمد بن جریر طبری، اخبار الطوال دینوری، تاریخ بلعمی و شاهنامه‌ی فردوسی از پیکار و هرام پنجم با ترکان سخن رفته است.

برای روشن شدن مطلب، نخست نوشته‌هایی از مورخان را از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرانیم.

محمد بن جریر طبری در ذکر پادشاهی و هرام پنجم چنین آورده است: «... و چنان شد که بهرام پس از پادشاهی سرگرمی و تفریح را از کارهای دیگر برتر می‌دانست چندانکه عیبگویی رعیت بر رفتار وی بسیار شد و شاهان اطراف به طمع دست‌اندازی به قلمرو وی افتادند و نخستین کسی که به اندیشه ستیزه‌جویی افتاد خاقان ترک بود که با دو یست و پنجاه هزار از ترکان به جنگ وی آمد و پارسیان خبر یافتند که خاقان با سپاهی بزرگ آهنگ بلادشان

دارد»^۱.

ابوحنیفه احمد بن داود دینوری نیز از حمله‌ی خاقان ترک سخن آورده و

چنین نوشته است:

«چون کارپادشاهی بر بهرام مسلم گردید، خوشگذرانی و تن آسائی را بر کارهای دیگر ترجیح داد تا به حدی که رعیت بر او خرده گرفتند و پادشاهان اطراف به کشور او طمع بردند. خاقان ترک نخستین کسی بود که با سپاهیان ترک

ثراد تا مرز خراسان پیش راند و بر آن سامان حمله برد»^۲.

ابوعلی محمد بلعمی نیز مشابه سخن طبری را آورده و از خاقان ملک ترک

نام برده است. ولی معلوم نشد چرا حدود حمله‌ی «ترکان» را تا

«نزدیک پارس»^۳ ذکر کرده است. وی در ترجمه‌ی تاریخ طبری چنین نوشته

است:

«چون هفت سال برآمد ملک ترک نام او خاقان با دو یست و پنجاه هزار

مرد از سپاه ترک به حدّ عجم درآمد و ویرانی کرد بسیار و نزدیک پارس آمد»^۳.

چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرمودند، طبری، دینوری و بلعمی از

خاقان ترک سخن رانده‌اند، اما فردوسی او را خاقان چین نامیده است. فردوسی

در بسیاری موارد ترک و توران و نیز ترک و چین را درهم آمیخته است که در این

مقال اشاره‌ای بدان خواهیم داشت. و اما نوشته‌ی فردوسی:

بر این گونه یکچند گیتی بخورد برزم و ببزم و به ننگ و نبرد

پس آگاهی آمد به هند و به روم به ترک و به چین و به آباد بوم

که بهرام را دل به بازی است بس کسی را ز گیتی ندارد به کس

طلایه نه و دیدبان نیز نه بمرز اندورن پهلوان نیز نه

۱- تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمد بن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۲- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری. اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت انتشارات بنیاد فرهنگ

ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵۹-۶۰.

۳- تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، از

انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۵۹، ص ۱۲۰.

ببازی همی بگذرانند جهان نداند همی آشکار و نهان
 چو خاقان چین این سخنها شنید ز چین و ختن لشکری برگزید
 درم داد و سرسوی ایران نهاد کسی را نیامد ز بهرام یاد.^۴
 فردوسی در جای دیگر باز از سپاهیان چین یاد می کند و چنین
 می نویسد:

پس آگاهی آمد به بهرامشاه که آمد ز چین اندر ایران سپاه
 چنانکه اشاره شد فردوسی چین و ترک را درهم آمیخته و معلوم نکرده
 است که پیکار ایرانیان با ترکان بوده است یا با چینیان. برای روشن شدن مطلب
 ابیاتی از شاهنامه‌ی فردوسی را از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم:

ز چیزی که باشد به ایران زمین فرستیم نزدیک خاقان چین
 همان نیز با هدیه و باژ و ساو که با جنگ ترکان نداریم تاو
 بیامد ز ایران خجسته‌های خود و نامداران پاکیزه‌رای
 پیام بزرگان به خاقان بداد دل شاه ترکان بدان گشت شاد
 به ترکان چنین گفت خاقان چین که ما بر نهادیم بر چرخ زین^۵
 چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرموده‌اند. فردوسی ترکان و چینیان
 را با یکدیگر در آمیخته است. مشابه این دشواری در باره‌ی توران و اسطوره‌های
 ایرانی نیز موجود است. فردوسی در شاهنامه رستم را روانه‌ی پیکار با « خاقان
 چین» می کند و در باره‌ی جنگ ایران و چین اشاره‌ای بر این گونه دارد:

از آن پس خبر شد به خاقان چین که شد کشته کاموس بردشت کین

به پیران چنین گفت خاقان چین که خود درد از این است و تیمار از این

همه شهر ایران کنم رود آب بکام دل خسرو افراسیاب^۷

۴ - شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات « دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۸۶.

۵ - همانجا، ص ۳۸۷.

۶ - همانجا، ص ۳۸۹.

۷ - شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد چهارم. تصحیح متن به اهتمام ر. علی یف، آ.

در این دشواری که پدید آمده است، چند نکته باید روشن گردد:
 نخست آنکه تورانیان کیستند؟
 دو دیگر آنکه نام چین از کجا آمده است؟
 سه دیگر آنکه خاقان را با چین چه رابطه‌ی است؟
 چهارم آنکه آیا براستی و هرام پنجم با چینیان و یا ترکان پیکار کرده
 است؟

۱- درباره‌ی تورانیان باید گفت که فردوسی روزگار خود را ملاک
 داوری قرار داده است. در روزگار فردوسی غزان و قیچاقها که از قبایل ترکی
 زبان بودند در ماوراءالنهر سکنی داشتند. پیش از آن نیز ترکان در عهد ساسانیان
 و نیمه‌ی دوم سده ششم میلادی به این سرزمین راه یافتند و مردم سغد و خوارزم را
 تابع خود کردند. چون جز از سرزمینهای پارسی زبان عهد سامانی، در دشتهای
 آسیای میانه زبان ترکی نیز رواج یافته بود، فردوسی چنین پنداشت که توران و
 ترکان از یک تیره و یک نژاداند.

به سهولت می‌توان راز چگونگی این گمان فردوسی را دریافت.
 می‌دانیم که بنابر اسطوره‌ی ایرانی فریدون سه پسر به نامهای ایرج و سلم و تور
 داشت که سرزمین زیر فرمانروایی خویش را میان این سه فرزند بخش کرد.
 فردوسی معتقد است که فریدون جهان را میان سه فرزند خود بخش کرد.
 وی در این باره چنین نوشته است:

به سه بخش کرد آفریدون جهان	نهفته چو بیرون کشید از نهان
سیم دشت گردان و ایران زمین	یکی روم و خاور دگر ترک و چین
همه روم و خاور ^۸ مرا و را سزید	نخستین به سلم اندرون بنگرید
.....
و را کرد سالار ترکان و چین	دگر تور را داد توران زمین
.....

برتلس، م. عثمانوف، تحت نظر ع. نوشین، مسکو اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۵،
 ص ۲۰۸، ۲۰۹ و ۲۱۰.

۸- در روزگار باستان خورآیان (خراسان) شرق و خاوران (خوهران) غرب بود. در اینجا نیز

از ایشان چون نوبت به ایرج رسید مرا او را پدر شاه ایران گزید^۹ هیچ رابطه‌ای میان این اسطوره ایرانی با اسطوره‌های چینی وجود ندارد. بنابر نوشته‌های اسطوره‌ای و دینی فریدون که شاه آریاییان بود، سرزمین زیر فرمانروایی خویش را میان سه فرزند خود بخش کرد. این سه فرزند سلم، تور و ایرج نامیده شده‌اند.

نام سلم در نوشته‌های باستان به صورت «سرم» آمده است. طبری نیز نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است^{۱۰}. هریک از بخشهای ملک فریدون و نیز اقوام ساکن این بخشها به نام شاهان و فرمانروایان خویش (سرم - تور - ایرج) سرمان، توران و ایران نامیده شدند.^{۱۱}

کشور «سرم» در اوستا «سئیریم» آمده است. اقوام این سرزمین در تاریخ «سرمت» شناخته شده‌اند. نام سرمت در زبان لاتینی به صورت «سرمتای» آمده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و ایرانی نژاد بودند و بنابر نوشته‌های مورخان عهد باستان از سده سوم پیش از میلاد در دشتهای اطراف رود دانوب سکنی داشتند. سرمتها در نخستین سده پیش از میلاد سکائیان - اسکیثها - را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و رفته رفته خود در این اراضی سکنی گزیدند.^{۱۲} از این قوم گروهی دیگر نیز وجود داشتند که آنان را مورخان «سرمتهای شرقی» می‌نامند. این قوم با مردم خوارزم در ارتباط بودند.^{۱۳}

فردوسی روم و خاور را یکجا آورده است که مقصود او سرزمینهای غربی است. در گذشته خاور غرب بوده است و ما به خطا خاور را شرق می‌نامیم.

۹- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد اول، تحت نظری. ۱. برتلس، اداره انتشارات ادبیات خاور، مسکو ۱۹۶۳ ص ۹۰-۹۱.

۱۰- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

۱۱- «یسنا» جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، جلد اول، زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۹.

12- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», tretie izdanie, T. 22, izd - vo Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, 1975, str. 599.

۱۳- همانجا، ص ۵۹۹.

در مورد نام تور توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می‌دارد که نام تور در فصل سی و یکم از فقره هفتم بندهشن به صورت «توج» و نام ایرج به صورت «ایریج» ذکر شده است. طبری نیز نام تور را به صورت «طوج» آورده است.^{۱۴} از مطالعه نوشته‌های باستان به سهولت می‌توان دریافت که تورانیان نه از نژاد چینیان بودند و نه از تیره ترکان. میان نامهای تورانی با نامهای ترکی و چینی نیز هیچ شباهتی موجود نیست و در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

از سده ششم میلادی ترکان به سرزمینهای آسیای میانه راه یافتند و از سده چهارم هجری به تأسیس دولتهایی در آن سرزمین دست زدند. در پی آن دولتی بزرگ از ترکان در آسیای مرکزی و غربی پدید آمد. همین نکته سبب شد که بعضی مورخان پیرامون سرزمین ترکان که اقوام آن از جنوب سبیری و نواحی آلتای به آسیای میانه کوچ کرده بودند، چنین پندارند که توران یا تورانیان ترک بوده‌اند. اینان روزگار خود را ملاک داوری قرار دادند و چون قبایل غز و قپچاق در ماوراءالنهر سکنی گزیدند و در دشتهای آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت و بنابه نوشته استاد بارتولد «ایرانی را از میدان بدر کرد» چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترک بوده‌اند. این پندار در بعضی نوشته‌های مورخان اسلامی نیز انعکاس داشته است. ولی در ضمن کسانی بوده‌اند که از چنین گمانی دور ماندند و نقطه نظر مذکور را خطا نامیدند. مسعودی که در نیمه نخست سده چهارم هجری می‌زیست به این نکته اشاره‌ای صریح دارد که درخور توجه است. وی چنین نوشت:

«مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیرتاریخ کرده و او را ترک پنداشته‌اند، از همین جا آمده است».^{۱۵}

از نوشته مسعودی چنین برمی‌آید که تا روزگار او این پندار در نوشته‌ها آمده است:

۱۴ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده،

جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

۱۵ - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده،

جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۲۱.

در اوستا و شاهنامه و دیگر نوشته‌های کهن افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسر فریدون است. گذشته از نام افراسیاب توجه به نامهای تورانیان و نامهای نواحی مختلف سرزمین توران مؤید آریایی بودن قوم مذکور است. در اوستا نام افراسیاب به صورت فرنگرسین و در پهلوی فراسیاک و در بندهشن فراسیا آمده است. در اوستا نام دو برادر افراسیاب، اغرثرث Aghraeratha و کرسوزد Kersavazda و در نوشته‌های فارسی اغریرث و گرسیوز ذکر شده است که هر دو از نامهای آریایی هستند.^{۱۶} در نوشته‌های باستان به نامهای تورانی دیگری چون ارجاسپ (ارجت اسپ)، گوپت شاه، پشنگ، و یسه (وئسک)، پیران (فریان) هومان، سان، پیلسم، فرنگیس، و راز (گراز) و غیره برمی‌خوریم که همه از نامهای آریایی هستند و هیچ رابطه‌ای با زبان و نامهای ترکی و چینی ندارند.

در باره نامهای سرزمینهایی که جنگاوران ایران و توران پیکار داشته‌اند، چند نام جلب نظر می‌کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشتر و سوک» آمده که گذرگاهی است بر بالای محل کنگ دژ (کنک دین) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر به معنای شهر و سوک همان سویا نور و روشنایی (چون سوسوزدن ستارگان، سوی چراغ، سوی چشم و غیره) است که در زبان پارسی و لهجه‌های آن هنوز باقی است. بنای کنگ دژ را به سیاوش — سیاوخش — در توران زمین نسبت داده‌اند. در فصل بیست و نهم فقره دهم بندهشن محل کنگ دیز چند فرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل شصت و دو فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مینوگ خرد محل کنگ دیز در مرز ایران و یج ذکر شده است.^{۱۷}

چنین بنظر می‌رسد که این ناحیه از خاک توران در نزد ایرانیان ورجاوند بوده است. این نیز نکته‌ای است بسیار مهم پیرامون هم‌تژادی ایرانیان و تورانیان.

۱۶- ر. ش. به «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۱۷- «یشت‌ها» گزارش استاد پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۱۹-۲۲۰.

یوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیه مذکور چنین نوشته است:

« بنظر می رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنوان کنگ می شناخته اند و از دیدگاه ایرانیان گونه ای بهشت روی زمین محسوب می شد وسیله گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود».^{۱۸}

نام فراخ کرت نیز در آبان یشت فقره چهارم آمده است.

بهر تقدیر در یک نکته جای تردید نیست و آن این است که همه نامهای جغرافیایی سرزمین توران همانند نام کسان آن مرز و بوم آریایی است. درباره توران به جرأت می توان گفت که تورانیان همانند ایرانیان و سرمتها از اقوام آریایی بوده اند. ای. م. دیاکونوف اقوام تورراسکایی و سرزمین آنان را «ایران شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.^{۱۹}

بسیاری از دانشمندان قوم تور را با سکائیان یکی دانسته اند. استاد آبایف دانشمند اوستی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریانه که ناحیه ای در نزدیکی مرو بوده است، قوم تور را همان قوم سکایی دانسته و چنین نوشته است:

« بنابر نوشته اوستا، فریانه متعلق به قوم تور یا بهتر گفته شود سکائیان بود. وجود این نام و دیگر نامهایی از این گونه در میان سکائیان مفهوم و روشن است».^{۲۰}

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهای تورانی نیز هست. در آبان یشت کرده ۲۰، فقره های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «یوایش از (خاندان) فریانها در جزیره موج شکن رنگها برای اردو یسورناهدید، صداسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد».^{۲۱}

18- Justi F. Handbuch der Zandsprache, Leipzig, 1867, Iranische Namenbuch. Marburg, 1895.

19- «Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury» Editor B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanv, Moskva, 1971, str. 144.

۲۰- همانجا، ص ۲۷۳ و نیز ر. ش به مقاله و. ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه شناسی

نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۳،

ص ۲۴۰ و (Archiv Orientalni, xxiv, 1956, N. 1, str.45.)

۲۱- «یشتها» گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، جید ول، انتشارات

درگاتهایسنا ۶۴ قطعه ۱۲ فریان تورانی به عنوان نام شخص آمده است. بعضی از خاورشناسان نام پیران و یسه سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته اند. طبری این نام را «فیران پسر و یسغان» آورده است.^{۲۲} در ضمن طبری شخصی به نام فریاک را نوداه کیومرث نامیده است.^{۲۳} چه بسا این همان نام فریان باشد. زیرا در خط و کتابت قدیم تازی حرف «ک» مشابه حرف «ن» نوشته می شد. از مطالب ارائه شده به سهولت می توان دریافت که فریان نام شخص و نیز نام خاندان و سرزمین بوده است. مشابه این رسم و سنت را در آریاییان فراوان می توان یافت که نام قوم و یا سرزمین را بر اشخاص می گذاردند، هنوز این رسم در کشور ما رواج دارد و نامهای ایران، توران، گیلان و از این گونه بر اشخاص نهاده شده است.

گمان بسیار می رود وجود درگیری میان ایران و توران که هر دو از یک نژاد و یک تیره بوده اند، مربوط به دو مسئله باشد. یکی بیابان گردی و صحرائنشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه و بیگاه مورد حمله قرار می دادند و دیگر اختلاف در باورهای دینی بوده است. زیرا چنان که از داستانهای اساطیری ما پیدا است، آئین زرتشت به درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبیاف که خود از مردم ایرانی تبار ناحیه اوستی شمالی در قفقاز است، اقوام سکایی و سرمتی را ایرانی می داند. وی ضمن اشاره به زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی مردم اوستی چنین نوشته است:

«در زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان که هرودوت و دیگر مؤلفان باستان آورده اند، آئین زرتشت به درون اقوام سکایی راه نیافت. این نیز به ما امکان می دهد چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره های

دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۶۹.

۲۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۲۶.

۲۳- همانجا، جلد اول، ص ۱۳۶.

ایرانی بودند که آئین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت».^{۲۴}

استاد آبایف ضمن یکی دانستن تورانیان و سکائی‌ان از طریق واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، این نکته را به اثبات می‌رساند که درخور توجه بسیار است. وی ضمن اشاره به رسم و سنت استفاده از نامهای قومی و تژادی، به اشتراک نام «آریا» در اقوام ایرانی و تورانی - سکایی - اشارتی دارد که مؤید وحدت منشاء قومی آنها است. پروفیسور آبایف در پیرامون نکته مذکور چنین نوشت:

«یادآوری این نکته ضروری است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشه نام «آریا» همراه است (چون آریارمنه، آریوبرزن، آریارات Aryarat و نامهای سکایی آریاپیت Aryapit، آریافرن Aryafarn و غیره) از زمره نامهایی هستند که با نامهای قومی مربوط اند. زیرا ریشه «آریا» واژه قومی و تژادی است. سنت استفاده از نامهای قومی و تژادی برای نام‌گذاری اشخاص تا امروز نیز در نامهای ایرانی رایج و متداول است».^{۲۵}

اما در پیرامون نام تور، استاد پوردادود واژه تور را مطابق واژه سانسکریت دلیر و پهلوان دانسته که در فرهنگهای فارسی نیز به همین معنی آمده است. ولی در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه «تور» مرادف دیوانه، وحشی و سرکش بکار می‌رود. استاد پوردادود بر این عقیده است که «چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند، بعدها از این کلمه دیوانه و وحشی اراده کرده‌اند».^{۲۶}

دانشمند آلمانی مارکوارت، تورانیان را مردمی ایرانی تژاد دانسته که چادرنشین و بیابان‌گرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورزپست‌تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند. از این رو ایرانیان اقوام چادرنشین وحشی را تور نامیدند.^{۲۷}

۲۴- و. ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۳، ص ۲۳۹.

۲۵- و. ای. آبایف. شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۲، شماره ۳، ص ۲۳۹.

۲۶- «یسنا» جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پوردادود، زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۳.

27- Marquart Josef, Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft 2, Leipzig, 1905.

در اوستا بارها از سرزمین تور به عنوان بخشی از ملک فریدون سخن رفته است. در فروردین یشت فقره‌های ۱۴۳ و ۱۴۴ از فروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران، توران و سیئیریم (سرمت) و نیز فروهرهای مردان و زنان پاکدین دو کشور دیگر به نامهای سائینی و داهی یاد شده است. گذشته از پنج کشور مزبور، نام کشور دیگری را در فروردین یشت نمی‌بینیم. در فقره ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همه ممالک» یکجا و بدون ذکر نام سخن رفته است. ولی در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران، توران و سرمت که سرزمینهای اصلی آریائیان بوده است یاد شده است.

از اینجا چنین استنباط می‌شود که ایران و توران و سرمت دارای مقام ویژه‌ای بودند که حاصل هم‌نژادی است. اینک فقره ۱۴۳ فروردین یشت از نظر خوانندگان می‌گذرد:

«فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می‌ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می‌ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک سیئیریم (سرمت) را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک سیئیریم را می‌ستائیم».^{۲۸}

چنان که خوانندگان توجه دارند در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران، توران و سرمت یکجا یاد شده است. فقره ۱۴۴ به ستایش فروهرهای مردان و زنان کشورهای «سائینی» و «داهی» به صورتی جداگانه پرداخته است. فقره ۱۴۵ نیز به ستایش فروهرهای مردان و زنان پاکدین همه کشورهای اختصاص یافته است.^{۲۹}

پیرامون مرز ایران و توران تشویشهایی وجود دارد. بطليموس جغرافی‌نگار یونانی سرزمین «تور» را ناحیه خوارزم دانسته است. بسیاری از محققان حدود آمو دریا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته‌اند. خوارزمی ایرانیان را مالک رود

۲۸- «یشت‌ها» گزارش استادپورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد ۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۰۸.

29- Marquart Josef, *Eranschahr*, Berlin, 1901, s. 141.

۲۹- همانجا، ص ۱۰۲.

جیحون «صاحب النهر» دانسته و آن سوی رود جیحون را مرز توران خوانده است.^{۳۰}

در اساطیر ایرانی پیرامون مرز ایران و توران داستانی وجود دارد که با نام آرش کمانگیر مربوط است. ابوریحان بیرونی فرغانه را مرز ایران و توران دانسته است.^{۳۱} طبری مرز مذکور را رود بلخ نوشته است که باید همان آمودریا باشد.^{۳۲} استاد پورداد نیز همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است:

«سرزمین توران به ایران و یج یا مملکت خوارزم متصل بوده، از طرف مشرق جیحون (آمودریا) تا به دریاچه آرال که نزد جغرافیون قرون وسطی نیز دریاچه خوارزم بوده امتداد داشته است».^{۳۳} وی در ادامه سخن چنین نوشت:

«ایرانیان و تورانیان هر دو از یک دودمان اند و سلسله نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر این که اسامی کلیه نامداران توران چه آنان که در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده، همه آریایی است و معنی لفظی آنها معلوم است، بطوری که علم اشتقاق امروزه، به هیچ وجه شکی در آریایی بودن دارندگان این نامها باقی نمی گذارد».^{۳۴}

استاد بارتولد نیز به این نکته اشاره ای داشته چنین نوشته است:

«نام توران در اوستا آمده است. چنین بنظر می رسد که تورانیان شاخه ای از آریاییان بودند که از فرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجود داشت. از سده ششم میلادی که ترکان به آسیای میانه راه

۳۰- خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۱.

۳۱- بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، به اهتمام زاخو، لپزیگ، ۱۹۲۳، ص ۲۲۰.

۳۲- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۹۴-۲۹۵.

۳۳- «یسنای» جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداد، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، ص ۵۴.

۳۴- همانجا، ص ۷۱.

یافتند، شباهت این دو نام سبب شد که بعضی نام توران را با نام ترکان یکی بدانند. حال آن که رابطه‌ای میان این دو نام موجود نبود».^{۳۵}

از مجموع مطالب ارائه شده به سهولت می‌توان دریافت که تورانیان با ترکان و چینیان هیچ گونه قرابتی نداشتند. نه سرزمینشان یکی بود و نه تیره و نژادشان.

۲- نام چین از کجا آمده است؟

چنانکه پیشتر اشاره رفت نگارنده در فاصله‌ی سالهای ۱۹۵۷-۱۹۵۹ بالغ بر دو سال در جمهوری خلق چین به مطالعه و تحقیق پرداخت. در آنجا فرصتی برای جستجو در باره‌ی نام چین فراهم آمد.

باید یادآور شوم که چینیان کشور خود را بدین نام «چین» نمی‌نامند. گمان بسیار می‌رود این نام چندان قدیمی نباشد. مردم چین سرزمین خود را تونگو می‌نامند. شاید ایرانیان نیز در گذشته‌ی بسیار دور کشور مذکور را بنام «چین» نمی‌نامیدند. ما در نوشته‌های پارسی به دو نام مشهور «ختا» و «ختن» برمی‌خوریم. چنین برمی‌آید که «ختا» نام چین شمالی و شرقی و «ختن» نام چین غربی بوده است. نام «ختا» در زبان روسی نیز متداول است و روسها هنوز کشور چین را بنام «کیتای» می‌نامند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز در کتاب جامع‌التواریخ هنگامی که از دیوار چین سخن بمیان آورده، آن را «سدختای» نامیده است.^{۳۶}

شاید «چین» شکل دگرگون شده‌ی نام «تسین» باشد. تسین دودمانی بود که از سده ششم پیش از میلاد تا سده‌ی سوم میلادی بر بخشی از چین فرمانروایی داشتند. در دوره‌ی امپراتوران این سلسله بود که اندیشه‌های

35- Bartold, v. v., Sochinenija, T. 2, chast 1, izd - vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661.

۳۶- جامع‌التواریخ تألیف رشیدالدین فضل‌الله الوزیر ابن عمادالدوله ابی‌الخیرین موفق‌الدوله علی در سنه ۷۰۴ هجری قمری، جلد اول، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران از انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸، دیباچه، ص ۲۳.

عمده‌ی کنفیوس و پیروان او شکل گرفت. ۳۷.

شاید نام «چین» اقتباسی از نام «چن» * یکی از سلسله امپراتوران سرزمین «تونگو» باشد.

۳- نام خاقان با چین چه رابطه‌ای دارد؟

«خاقان» شکل دگرگون شده‌ی «قآن» است که بعدها به سبب سهولت در تلفظ به صورت «خان» درآمد. علت نیز آن بود که ترکان حرف «ق» را نزدیک به حرف «خ» تلفظ می‌کردند. در دایرةالمعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم زیر عنوان «خان» چنین آمده است:

«خان‌عنوانی است که فرمانروایان فئودال در سده‌های میانه در بسیاری از سرزمینهای شرق داشتند. چنین بنظر می‌رسد که شکل اولیه‌ی این عنوان خاآن=قآن و یا خاقان بوده است. فرمانروایان مغول، از جمله چنگیزخان و جانشینانش و نیز امیران قزل‌اوردا، جغتایی، اولوس و تاتارهای کریمه این عنوان را داشتند. عنوان مذکور از سوی ترکان به ایران، هند، قفقاز و کرانه‌های دریای سیاه نفوذ کرد، زیرا سلاطین و فرمانروایان ترک همه عنوان «خاآن=خان» داشتند.» ۳۸.

چنانکه در دایرةالمعارف مذکور آمده است خاآن- قآن و خان‌عنوانی است که فرمانروایان ترک بر خود می‌نهادند. رؤسای قبایل و ایل‌های ترک نیز عنوان «ایلخان» داشتند.

قآن، خاآن، خاقان و خان شکلهای گونه‌گونی از یک واژه و عنوان است که در میان اقوام مختلف ترکی زبان به صورتهای گونه‌گون تلفظ می‌شده است. بعدها عنوان خاقان و خان به فرمانروایان قبیله‌هایی که ایل شده و تابع قبایل ترک بودند نیز گفته شده است.

در مورد خزران نیز ما به عنوان خاقان برمی‌خوریم. شاید این عنوان پس از

37- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia, 1973, str. 207.

*Chen.

38- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Vtoroe izdanie, Tom 46 Moskva, 1957, str. 52. slova «Khan».

نفوذ ترکان به سرزمین خزران راه یافته باشد. در پایان شاهنشاهی ساسانی سران قوم آوار نیز که دشمن ترکان بودند، این عنوان را داشتند. با نفوذ ترکان به ایران واژه‌ی «خان» به سرزمین ما راه یافت.

و اما در چین، به جرأت می‌توان گفت که هیچگاه این نام به کسی از امپراتوران و فرمانروایان کشور مذکور داده نشده است. تنها مشابهتی که وجود دارد در مورد نام قوم اصلی و نام یکی از دودمانهای امپراتوران چین است، نه لقب و عنوان امپراتور. در چین بالغ بر پنجاه قوم سکنی دارند که عمده‌ترین آنها قوم «خان» است. قوم خان شامل نود و پنج درصد از مجموع مردم چین است^{۳۹} این نام هیچگاه تلفظی مشابه «خآن» و یا «قآن» نداشته است. زیرا با شیوه تلفظ واژه‌ها در زبان چینی سازگار نیست.

در ضمن چنانکه اشارت رفت یکی از سلسله امپراتوران چین نام «خان» داشته است که همان نام قوم اصلی چین است. در دایرة المعارف بزرگ شوروی در این باره چنین آمده است:

«خان نام سلسله امپراتورانی است که از سال ۲۰۶ پیش از میلاد تا سال ۲۲۰ میلادی بر بخش بزرگی از سرزمین چین فرمان می‌راندند. دوران فرمانروایی امپراتوران دودمان «خان» بتقریب همزمان با روزگار شاهنشاهی پارتیان در ایران بود. این دودمان نه تنها نواحی شرقی و کرانه‌های رودهای بزرگ هوانگهو و یانگ‌تسه کیانگ را زیر فرمان داشت، بلکه برتسین کیانگ و نیز بر بخشی از کره و ویتنام فرمان می‌راند. در روزگار فرمانروایی امپراتوران خان، کاروانهای بازرگانان همراه با نمایندگان سیاسی به سوی سرزمینهای تابع شاهنشاهی پارت، از جمله باخترا (بلخ)، سفد و خوارزم روان شدند»^{۴۰}.

بدین روال چنانکه خوانندگان ارجمند توجه فرموده‌اند واژه‌ی چینی «خان» هیچ رابطه‌ای با عنوان ترکی خاقان، قآن، خآن و خان ندارد و مشابهت «خان» در زبان چینی با عنوان «خان» در زبان ترکی تصادف محض است.

39- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, Moskva, 1975, str. 206.

40- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Vtoroe izdanie, Tom 46, Moskva, 1957, str. 63, slova «khan».

۴- آیا وهرام پنجم با چینیان و یا ترکان پیکاری داشته است؟

برای معلوم داشتن پیکار وهرام پنجم با «چینیان» و یا «ترکان» نخست باید دانست که پیکار وهرام با دشمنان در چه سرزمینهایی روی داده است؟ طبری از محل پیکار نامی نمی برد. وی می نویسد که بهرام پس از شنیدن خبر حمله ی ترکان «سوی آذر بایجان رفت که در آتشکده آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارومیه رود که در جنگلهای آنجا به شکار پردازد».^{۴۱} از نوشته ی طبری چنین برمی آید که وهرام پنجم پیش از درگیری با ترکان به سوی آذر بایجان رفت.

طبری هنگام بازگشت وهرام از پیکار با ترکان باز از آذر بایجان سخن می گوید و می نویسد «بازگشت بهرام از پیکار ترکان از راه آذر بایجان بود و همه ی یاقوت و جواهر تاج خاقان و شمشیر گوهرنشان وی را با زیور بسیار به آتشکده ی شیز داد و خاتون زن خاقان را به خدمت آنجا گماشت».^{۴۲} دینوری از بازگشت وهرام به آذربایگان سخنی نیاورده است.^{۴۳} بلعمی و فردوسی مسیر حرکت و پیکار وهرام پنجم با دشمنان را ذکر کرده اند. نخست نوشته ی بلعمی و پس آنگاه سخن فردوسی را از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم. بلعمی چنین آورده است:

«بهرام از ارمنیه شکارکنان می آمد... با آن سیصد مرد که همراه او بودند و سپاه خاقان بهزیمت کرد و بهرام خاقان را بدست خویش بگرفت و بکشت... دیگر روز بهرام... می کشت و می رفت تا از حد عراق به حد خراسان رفت و تا لب جیحون رفت و سپاه او را به لب جیحون دریافت و وی سرهنگی بزرگ از سرهنگان، بگفت تا با سپاه از جیحون بگذشت و با ترکان جنگ کرد در

۴۱- تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمد بن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۴۲- همانجا، ص ۶۲۳.

۴۳- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری. اخبار الطوائف، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد

فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۶۰.

ماوراءالنهر و کشتن بسیار کرد تا همه ترکان ماوراءالنهر بزهار آمدند و بهرام را اطاعت نمودند و فرمان بکردند...»^{۴۴}.

اینجا نکته‌ای در خور توجه است. از نوشته‌ی بلعمی چنین برمی‌آید که پیکار با خاقان در درون مرزهای عراق صورت گرفت و پس از پایان پیکار بود که بهرام «می‌کشت و می‌رفت تا از حد عراق به خراسان رفت».

معلوم نیست بلعمی برمبنای کدام سند چنین اشاره‌ای کرده است؟ دینوری محل پیکار را در شش فرسنگی مرو می‌نویسد و جای آن را دهکده‌ی «کشمیهن» می‌داند. وی مسیر حرکت بهرام را طبرستان، کناره‌ی دریا، گرگان، نسا، مرو و کشمیهن نوشته است.^{۴۵}

نوشته‌ی فردوسی نیز به نوشته‌ی دینوری نزدیک است. فردوسی مسیر حرکت خاقان را تا مرو دانسته است. بدین روال دور نیست پیکار میان دو سپاه در حوالی مرو روی داده باشد. بنابراین روایت فردوسی خاقان در نامه‌ای به سران ایران چنین نوشت:

چو من با سپاه اندر آیم بمرو	کنم روی کشور چو پرتذور
برای و بداد و برنگ و ببوی	ابا آب شیراندر آرم بجوی
بباشیم تا باژ ایران رسد	همان هدیه وساوشیران رسد
بمرو آیم و زآسترنگذرم	نخواهم که رنج آید از لشکرم
.....

بمرو اندر آورد خاقان سپاه جهان شد زگرد سواران سیاه^{۴۶}

بنا به نوشته‌ی فردوسی وهرام پس از شنیدن خبر ورود خاقان به مرو عازم آن سامان شد و از راه اردبیل به آمل و گرگان و از آنجا به شهر نسا رفت تا به نزدیک مرو رسید. اینک سخن فردوسی:

۴۴ - تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۵۹، ص ۱۲۲.

۴۵ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۰.

۴۶ - شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۰.

همی تاخت لشکر چو از کوه سیل
 زآمل بیامد به گرگان کشید
 ز گرگان بیامد به شهر نسا
 بکوه و بیابان و بیراه رفت
 بروز اندرون دیدبان داشتی
 بدین سان بیامد بنزدیک مرو

بد آمل گذشت از ره اردبیل^{۴۷}
 همی درد و رنج بزرگان کشید
 یکی رهنمون پیش و او از پسا
 بروز و به شب گاه و بیگاه رفت
 به تیره شبان پاسبان داشتی
 نپرد بدانگونه پران تذر و^{۴۸}

فردوسی چنین آورده است که «خاقان» آسوده خاطر در «کشمیهن» به شکار پرداخت. و هرام چون از ماجرا آگاه شد، شاد و خرم راه کشمیهن در پیش گرفت و در نخجیر گاه به مقابله ی «خاقان» شتافت و او را گرفتار کرد. پس از دستگیری خاقان، سپاه بد ایران همینکه از ماجرا آگاه شد به سپاه دشمن تاخت و از آنان کسی را زنده باقی نگذارد. فردوسی باز در اینجا سخن از چینیان می گوید و سپاه خاقان را چینی می نامد. توجه خوانندگان گرامی را به سخن فردوسی جلب می کنیم.

نوندی بیامد ز کار آگهان
 به تدبیر نخجیر کشمیهن است
 چو بهرام بشنید زان شاد شد
 برآسود روزی بدان رزمگاه
 به کشمیهن آمد بهنگام روز
 همه گوش پر ناله بوق شد
 دهاده برآمد ز نخجیر گاه

که دوراست خاقان ز کار جهان
 که دستورش از کهل اهریمن است
 همه رنجها بردلش باد شد
 چو آسوده تر گشت شاه و سپاه
 که برزد سراز کوه، گیتی فروز
 همه چشم بر رنگ منجوق شد
 پرآواز شد گوش شاه و سپاه

چو خاقان ز نخجیر بیدار شد
 چو سیصد تن از نامداران چین

بدست خزروان گرفتار شد
 گرفتند و بستند بر پشت زین

۴۷ - چنانکه از نوشته ی فردوسی برمی آید، اردبیل با یاء مجهول تلفظ می شده است. در لهجه ی آذری نیز تلفظ اردبیل با یاء مجهول بوده است. برادران آذربایجانی ما نیز این نام را درست و با یاء مجهول تلفظ می کنند. در شعر فارسی نیز اردبیل مرادف سیل آمده است.

۴۸ - شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام د. د. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۱، ص ۳۹۱.

چو خاقان چینی گرفتار شد از آن خواب آنگاه بیدار شد
 سپهبد ز کشمیهن آمد به مرو شد از تاختن چارپایان چو غرو
 بمرو اندر از چینیان کس نماند بکشتند وز چینیان بس نماند^{۴۹}
 چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه می‌فرمایند فردوسی باز در اینجا از
 چینیان سخن آورده است. اما در این شعر نکته‌ای قابل توجه می‌بینیم و آن نامی
 است که فردوسی از خزروان برده است.
 چو خاقان ز نخجیر بیدار شد بدست خزروان گرفتار شد.
 دور نیست خزروان همان «خزران» باشد.

در زبان پارسی جز از پسوندهای آن، گان و غیره پسوندوان نیز وجود دارد
 که به آخر نام اقوام و تیره‌ها می‌آورند چون ایروان، شیروان، نخجوان و قیروان
 که بویژه در سرزمین قفقاز رایج و معمول بوده است. بدین روال گمان می‌رود
 مقصود فردوسی از خزروان همان خزران باشد. شاید در روزگار کهن خزران را
 به نام خزروان می‌نامیدند.

هرگاه گمان نگارنده درست باشد، آنگاه ترک بودن دشمنان و هرام پنجم
 بعید می‌نماید. زیرا خزران از بدو پیدایش ترکان در آسیای میانه متحدشان
 بوده‌اند. البته این استدلال صرفاً جنبی است نه اساسی. بهر تقدیر وجود خزران در
 زمره‌ی سپاهیان و جنگاوران و هرام پنجم سبب شبهه و تردید در باره‌ی ترکان شده
 است. زیرا هیچگاه خزران دشمن ترکان نبوده‌اند. گرچه تا قرنهای دراز به تبعیت
 ترکان نیامدند، با اینهمه می‌خواستند راه ابریشم را زیر نظر گیرند تا از این رهگذر
 در روابط بازرگانی با روم شرقی (بیزانس) سود فراوان به‌چنگ آورند. سبب
 اتحاد خزران با ترکان همین بوده است. بعدها در روزگار خسرو یکم انوشیروان و
 نیز به هنگام فرمانروایی هرمز چهارم، خسرو دوم و کواذ دوم تا پایان شاهنشاهی
 ساسانی، خزران دوش بدوش ترکان و رومیان با سپاه ساسانی پیکار کردند و ستم
 فراوان بر مردم قفقاز روا داشتند.

فردوسی مسیر و هرام پنجم را پس از پیروزی بر دشمن در بازگشت نیز

۴۹ - شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر

نظرع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۱-۳۹۲.

آورده است. بنابر روایت فردوسی و هرام از مرو عازم بخارا شد و از آنجا به رود آموی (جیحون) رفت. بسیاری از سپاه دشمن کشته شدند. پس آنگاه و هرام رحمت آورد و آنان با جگذار شاهنشاه ساسانی شدند و پیمان بستند که جز به فرمان شاه از جیحون نگذرند. بنابراین رود جیحون مرز میان ایران و مهاجمان شد. و هرام پنجم پس از تمشیت امور به شهر «فرب» و از آنجا سوی آذرآبادگان شد.^{۵۰}

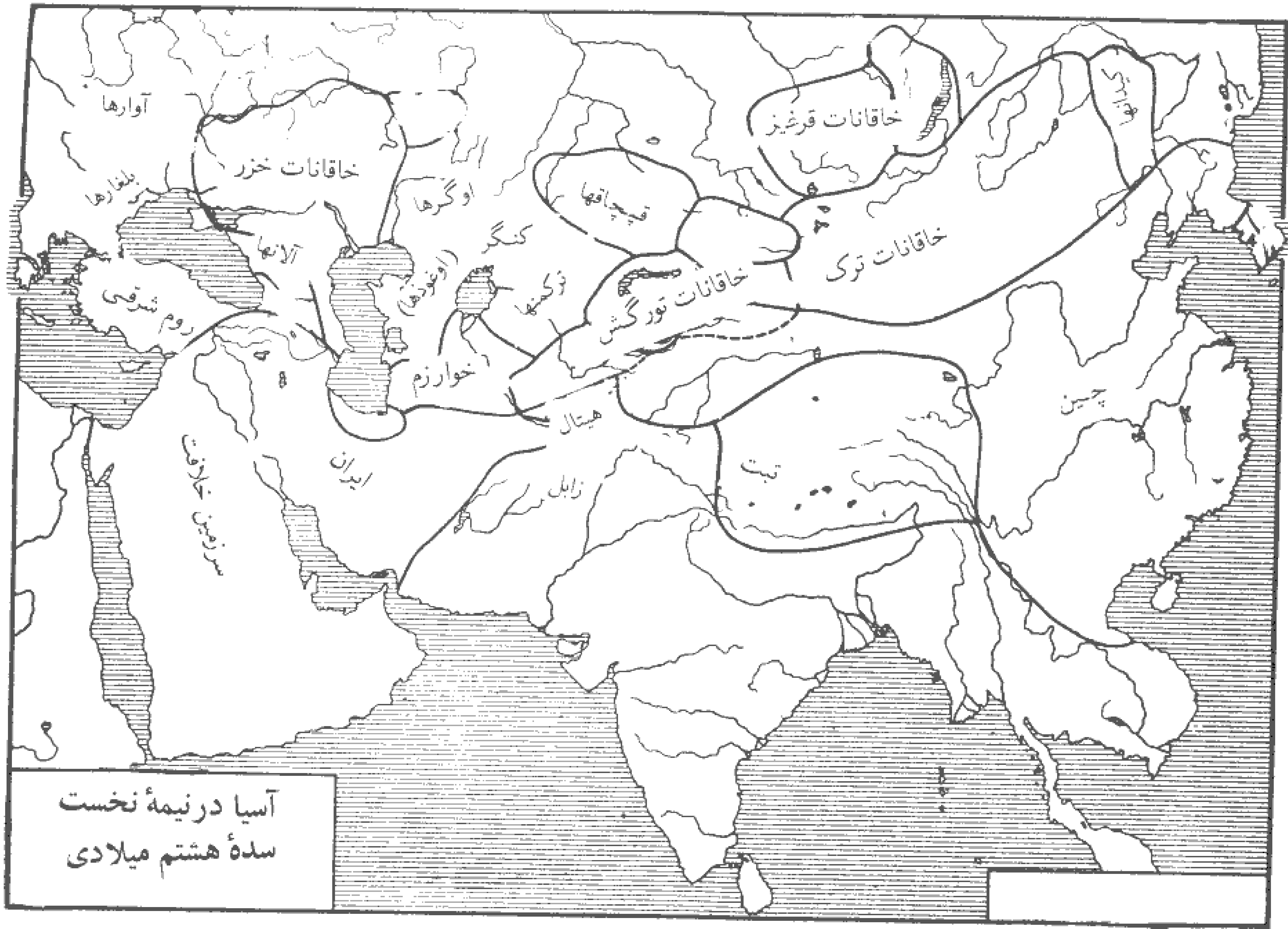
در اینجا جای پرسش است. هرگاه ترکان از سرزمینهای دور دست حمله ور شده بودند، پس چرا و هرام رود جیحون را مرز میان ایران و ترکان قرار داد؟ مگر ترکان هنوز در آن سوی جیحون می زیستند؟ پاسخ به این پرسش بی گمان منفی است. ترکان هنوز از سرزمین اصلی خویش به آسیای میانه روی نیاورده بودند. چگونه می توان پذیرفت ترکان بی اندک جنگ و کشتاری سرزمین شمال جیحون را به تصرف آورده باشند؟ در این زمان بقایای کوشانیان و مردم سغد و خوارزم و هیتالیان کجا بودند و چه می کردند؟ آیا می توان این تصور مورخان پارسی و تازی از جمله پندار درباره ی ترک و چینی بودن مهاجمان را درست پنداشت؟ تازه از این مقوله که بگذریم، فردوسی همه ی سرزمینهای کرانه ی جنوبی رود آموی را نیز توران زمین می خواند.

نگاهی به نقشه ی آسیای میانه در روزگار ساسانیان معلوم می کند که چه کسانی در حاشیه ی آمودریا و همسایگی ایران می زیستند. از مقایسه ی مآخذ ذکر شده، بو یژه روایت فردوسی می توان مسیر حرکت سپاه و هرام پنجم را روشن کرد. معلوم شده که پیکار در کرانه های رود آموی روی داده است.

حال به بینیم چه اقوامی در کرانه های آمودریا سکنی داشتند و سواحل جنوبی این رود را مورد تهدید قرار می دادند؟ آیا اینان هیتالیان یا هیتالیان نبوده اند؟ آیا مهاجمان از نژاد خیونان

۵۰- رجوع شود به: شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام

م. ن. عثمانوف زیر نظر ع. نوشین مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸،



آسیا در نیمه نخست
سده هشتم میلادی



پوشاک قبایل ترک در سدهٔ دهم میلادی

۱- نقل از نقش دیواری خوجو

۲- تصویری از لی لوی میان

(هیونان) ساکن دشتهای شمالی ناحیه مرگیان «مرو» نبوده‌اند؟
 مارکوارت در کتاب «ایران‌شهر» و آرتور کریستن سن تا اندازه‌ای به روشن شدن مطلب یاری کرده‌اند. دانشمند دانمارکی گرچه به اختصار سخن گفته، با اینهمه مهاجمان مذکور را از «خیونان» می‌داند. وی در این باره چنین نوشته است:

«وهرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترک خوانده‌اند، به جنگ درآمد. محتمل است که اقوام مزبور خیونان بوده باشند. نام این اقوام را که از تژاد هون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده‌اند، در جزء افواجی که بیاری شاپور دوم آمده بودند، دیده‌ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادارنماندند. بعد از مرگ شاهپور مکرر به خراسان هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان به شمار رفتند. وهرام شخصاً به مقابله این اقوام وحشی لشکر کشید و ظفر یافت».^{۵۱}

دور نیست مهاجمان بطور عمده از کیداریان و یا گروهی متحد از هونها بوده باشند که بخاطر در دست گرفتن راههای بازرگانی و ارتباط با روم شرقی برای فروش ابریشم دست به پیکار با ایران زدند.

دلیلی خریدیر برای این گمان وجود دارد و آن پیکارهای یزدگرد دوم فرزند و جانشین وهرام پنجم با کیداریان و دیگر قبایل هیونی ساکن شمال آمودریا و دشت مرو است.

هنوز چند سالی از مرگ وهرام پنجم نگذشته بود که یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی با قبایل هیونی که «چول» نام داشتند و در کرانه‌های شرقی دریای خزر می‌زیستند به جنگ پرداخت و آنان را درهم شکست و در آن ناحیه شهری بنام «یزدگرد» بنا کرد. پس آنگاه با گروهی دیگر از هیونها که کیداریان نام داشتند روبرو شد و این وضع تا پایان شاهنشاهی یزدگرد دوم (سال ۴۵۷ میلادی) همچنان ادامه داشت و در روزگار شاهنشاهی فیروز به اوج خود

۵۱- پروفیسور آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یاسمی، چاپ

چهارم، تهران انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۳۰۳.

رسید. ۵۲

دیاکونوف در کتاب خود زیر عنوان «تاریخ ایران باستان» چنین اظهار عقیده می‌کند که وهرام پنجم با هپتالیان درگیری داشته است. وی در این باره چنین می‌نویسد:

«در دوران سلطنت بهرام پنجم اولین تصادم جدی با قوم افتالیت‌ها آغاز شد. شخص پادشاه ابتکار عملیات را در دست گرفت و کوچ نشینان را شکست داد. ولی بعداً معلوم شد که کوچ نشینان مشرق تا چه اندازه برای ایران دشمن خطرناکی بوده‌اند»^{۵۳}

پذیرش این نظر تا اندازه‌ای دشوار است. زیرا چند سال بعد به هنگام پادشاهی یزدگرد دوم هونها نه تنها به سوی مرزهای ایران، بلکه بجانب اروپا و مرزهای امپراتوری روم به حرکت آمدند و امپراتوری مذکور را مدتی بخود مشغول داشتند. اقوام هیونی تا پایان زندگی یزدگرد دوم نیز با او در پیکار بودند. از این رو عقل چنین حکم می‌کند که دشمنان وهرام پنجم را پیشتر از اقوام هیونی به شمار آوریم. زیرا تا پایان زندگی یزدگرد دوم در مآخذ پارسی و تازی از هپتالیان سخن نرفته است.

به هنگام شاهنشاهی فیروز فرزند یزدگرد دوم (۴۵۹-۴۸۴ میلادی) برای نخستین بار در نوشته‌ها از قوم هپتال یا هیتال یاد شده است. طبری، دینوری، بلعمی، فردوسی و دیگران تنها به هنگام پادشاهی فیروز از هیتالان (هیاطله) سخن گفته‌اند. هرگاه گمان استاد دیاکونوف درست باشد، آنگاه جای پرسش است. چرا در روزگار شاهنشاهی وهرام پنجم از این قوم سخنی بمیان نیامده است؟

نگارنده ذکر نکته‌ی دیگری را نیز ضرور می‌داند و آن اینکه اقوام هیونی و هپتالیان ترک نبوده‌اند. نام «خوشنواز» که شاه هپتالیان بدان نامیده شده

۵۲- پروفیسور آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یاسمی چاپ چهارم، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶-۳۱۲.

۵۳- م. م. دیاکونوف: «تاریخ ایران باستان». ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۹۷.

است، نه اینکه هیچ قرابتی با زبانهای ترکی و چینی ندارد، بلکه پارسی بودن آن روشن و معلوم است. برای شناختن مردم اصلی سرزمین آسیای میانه کافی است به نامهای جغرافیایی نظر افکنیم تا دریابیم مردم این سرزمین به چه زبانی گفتگو می‌کردند. ما تا سده‌ی چهارم هجری اثری از نامهای جغرافیایی ترکی در ماوراءالنهر نمی‌یابیم. آکادمیسین بارتولد دانشمند شوروی در پیرامون نامهای جغرافیایی ترکی در سرزمینهای آسیای میانه چنین نوشته است:

«ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش از پیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجاً نام «ماوراءالنهر» عربی به «ترکستان» مبدل شد و نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد. زبان ترکی بتدریج ایرانی را از میدان بدر کرد، گو اینکه این جریان در عهد فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تاکنون هم‌پایان نیافته است. اسامی جغرافیایی ترکی یک نواخت است و در سرتاسر ترکستان دائماً نامهای آق-کول، قرا-کول و آق سو و قراسو و مانند اینها تکرار می‌شود. گاه نیز کلمات ایرانی پذیرفته شده بکار رفته است».^{۵۴}

نوشته‌ی استاد بارتولد مؤید این نکته است که نامهای ترکی از سده‌ی چهارم هجری و پس از سقوط دولت سامانیان پدید آمده‌اند.

نگاهی گذرا به نام کوهها، دره‌ها، گردنه‌ها، رودها، شهرها و نواحی مسکونی آسیای میانه و میان رودان (ماوراءالنهر) نشان می‌دهد که مردم ساکن این سرزمین نه از نژاد ترکان بودند و نه به زبان ترکی سخن می‌گفتند. از نامهایی که در زیر می‌آوریم به سادگی می‌توان دریافت که مردم این سرزمین به لهجه‌های ایرانی سخن می‌گفتند. اینک نامهای جغرافیایی؛

نام کوهها، دره‌ها و گردنه‌ها:

پامیر، هندوکش، خاوک، بتم (بتمان)، سرخان، کوهک، کشکه، شاوردار (شاور).

۵۴- و. بارتولد: «آبیاری در ترکستان»، ترجمه کریم کشاورز. انتشارات مؤسسه مطالعات و

تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، آذرماه ۱۳۵۰، ص ۲۸.

نام رودها و جویبارها.

آمو — (آمودریا — جیحون — گیحون که نام باستانی آن و خشو بوده است).^{۵۵} سیردریا، و خش (سرخاب)، جریاب، وخاب، رودک (قصبه ای نیز به همین نام در اطراف تهران وجود دارد)، اندرآب (اندرآبه)، بنجهیر، پنج، آخشو، بربان، پارغر (پارخر)، اندیجرغ، کلیاب دریا (بربان — برثان)، رامید (رامیت — رمیت)، آب گرم، کوم رود، نهام رود، خاوررود، بوراب سنگ گردک، سرخان، چارجوی، مرو رود، کشکه دریا، زرافشان، رودسغد، هفت رود، اسکندر کام، آسنگین، سنگرسان، سیاب (سیاه آب) بوزماجن، جویبار بکار، جویبار شیشه گران، نوکند، خرقان رود، جرج رود، پیکان، زر، اروان، فرخشه، کشنه، رامیثنه، خامه، تاراب، جویبار، پنج رود، فراب، هزاراسپ، وادک، رودان، باراب، هریرود، هیلمند، اشتیخن، بلنگور، رودشاش (چاچ)، کرشاب (خرشاب)، ورارود، میان رودان.

نام شهرها و نواحی مسکونی:

وخن (وخان)، شغنان (شوغنان)، کران، بدخشان، خلم، تخاران (تخارستان)، بلخ (باختر)، طالقان (طالقان — تالخان)، رودک، وروالیز (ولوالیز)، قندوز (قندز)، سمنگان، بغلان، گریابه، بنجهیر، گوربند، کابل، بامیان، مدر، غزنه، منک، هرات، هلبک (هلبوک)، پارغر (پارخر)، ختل (ختلان)، بلجران، لیوکند، ارهن، کاربنک (کاربنج)، راشت (رشت)، کفرننگن (کافرنیگان)، کفرننگن رامید، وشگرد، کوادیان (قبادیان)، نوذر، ترمذ، ناحیه چغانیان، ده نو، کهن دن، (کهن دین)، صرمنگان (چرمنگان)، بوغ (بوگ)، ریگ دشت، کمکانان (کمغانان)، اندیژان، شیرآباد، اخرون (خرون)، شومان (سومان)، آمل، چارجوی، نوبهار، بخارا، سمرقند، مرو،

۵۵ — استاد بارتولد می نویسد: «نام باستانی آمودریا — یعنی کلمه «وخشو» یا «وکشو» در

نام رود و خش (سرخاب) محفوظ مانده است. (رجوع شود به: بارتولد، «ترکستان نامه» ترجمه کریم

کشاورز، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۹.

مرغاب، شاپورکان، فاریاب، گوزگان (گوزگانان) یهودیه، کندرم، گرزدان، زم،
 اخیسک، فربر (فرب)، میانه، بیرون، افراسیاب، کش، شهرستان، نخشب
 (نسف)، افشین، اسبک (اسبکت)، جاگردیز، اسفرار، باب‌دستان،
 پنج‌خین، سنگ‌دیزه، کنون، ماترود، گرجمین، آبدک، پنجیکت، ورغ‌سر،
 یارکت، کبودنجکت، کشان (کشانی - کش)، افرینکت (پرنکت)، اشتیخن،
 ربنجن (اربنجن)، کوک (کوکت)، ریو، کلاباد، خوارزم، فرغانه، رامثین،
 شرون، کوشک‌مغان، پی‌کند (بیکنند)، نوکند، آسیاب، کشنه، ریگستان،
 ماه‌روز، خانگه، خرقان (خرگان)، خرقانکت، اروان، فراوز،
 فرخشه (ورخشه - برخشه)، شاه‌بخش، ویسر، ورمند، نور، افشنه، برکد، بادن،
 یاردیز، هرات، برسختن، برداد، برسان، درزیو، ویبود، دیزک، ذیبدوان، زکان،
 زند، زرخش، زرگران، زرنگره، استان، کایشکن، کمره، کبود، میغ (میغن)،
 مزن، مدیامجکت (المذیامجکتی)، مرزین، نوزآباد، نوکدک، رامن (رامنه)،
 رزمان، سکان (السکانی)، گئوکل (گبرقلعه)، فروز (فیرزه)، یمگان، تفتازان،
 نمندگان، مهنه (میهنه)، کشمیهن (کشمین)، بغاباد، ابیورد، درون، سرخکت،
 تاراب، توسن، ارخس، فغاندیز، خزوان، خرتنگ، خداآباد، شادکان، شمیدیز،
 شیروان (شروان)، شکان (شکستان)، شیا (شیان)، بلخان، بران، غار (ابخشنه)،
 سفدبیل، اورگنج، گرگانگ، زمخشر، نوزوار، سافردز، درخاس، سکاکت،^{۵۶}
 اسپیجاب، باف، برگان (برقان)، بغدادک، رودان، سیب، جگر بند، آبادان،
 سنگ‌آباد، مغکده، مدوا (قریه مادی کنونی)، اوش، رشتان، خجند، کان‌بادام،
 زندرامش، اندکان، اخیسکت، مرغینان، خجستان، کاسان، شاودان، اسروشنه،
 زامین، ده‌نو، شاش (چاچ - تاشکند کنونی)، اشترکت (شهرشتر).^{۵۷}

۵۶ - واژه‌ی «کت» در برخی لهجه‌های ایرانی به صورت «کد» و «کند» نیز آمده است که هر سه به معنای خانه، محله، روستا، قریه و آبادی است. برخی گمان دارند که این واژه ترکی است. این، پنداری است نادرست. «کد» واژه‌ای است پارسی که به زبان ترکی راه یافت. واژه‌های «کدخدا» و «کدبانو» از واژه‌ی «کد» و «کدک» منشاء گرفته‌اند و در این نکته کمتر جای تردید تواند بود. از این رو خطا است هرگاه نامهای پنج‌کند، پی‌کند، نوکند، تاشکند (شاشکند)، اخیسکت، سکاکت، سرخ‌کت، یارکت، اشترکت و غیره را نیمی پارسی و نیمی ترکی بدانیم.

۵۷ - برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ابواسحق ابراهیم استخری «مسالک و ممالک» ترجمه

استاد بارتولد ساکنان باستانی سرزمین آسیای میانه و ماوراءالنهر را آریایی می‌شمارد و معتقد است که بعدها مردم این نواحی دچار ترک زدگی شده‌اند. اینک توجه خوانندگان ارجمند را به نوشته‌ی استاد بارتولد جلب می‌کنیم:

«ماوراءالنهر (ناحیه‌ای متمدن در حوضه‌ی آمودریا و سیردریا) به اصطلاح جغرافیون مسلمان قرون وسطی جزو ترکستان (سرزمین ترکان - یعنی نواحی واقع میان متصرفات مسلمانان و چین که صحرائشینان ترک و مغول آن را مسکون ساخته بودند) نبوده است. ولی بخش اعظم این کشور - که هیچ سد و حد طبیعی آن را از حملات صحرائشینان مصون و محفوظ نمی‌داشته - از لحاظ سیاسی به زیر اطاعت اقوام ترک درآمد. مرز سیاسی میان ایران و توران چندین بار دچار دگرگونی شده بود. گاه همچون عهد هخامنشیان و دوران فرمانروایی تازیان - سراسر ماوراءالنهر با آسیای مقدم - از لحاظ سیاسی - واحد یکپارچه‌ای را تشکیل می‌داد. ولی از آغاز قرن دهم میلادی این ناحیه در زیر فرمان و حکومت آسیای میانه قرار داشته و در پیمانهای صلحی که میان فرمانروایان ایران و توران بسته می‌شده، در بیشتر موارد آمودریا (رود آمو - جیحون) مرز میان «مناطق نفوذ» - ایشان اعلام می‌گشت. اما از لحاظ نژادی - سرزمین ماوراءالنهر که در آغاز توسط آریائیان مسکون بوده نیز دچار ترک زدگی شد و اکنون نه تنها صحرائشینان آن سرزمین، بلکه بخش مهمی از مردم مقیم و اسکان یافته آن نیز به زبان ترکی سخن می‌گویند».^{۵۸}

چنانکه استاد بارتولد نیز آورده است جای تردید نیست که بعدها ترکان به

فارس از قرن ۵-۶ هجری بکوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۲۲۶-۲۷۶، و بارتولد، «ترکستان در عهد هجوم مغول»، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۷-۳۹۹ و بارتولد، «آبیاری در ترکستان» ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، آذرماه ۱۳۵۰.

۵۸- و. و. بارتولد: «ترکستان نامه، ترکستان در عهد هجوم مغول». جلد اول، ترجمه کریم

کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۵۲، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۷-۱۶۸.

سرزمین آسیای میانه که سپس ترکستان نامیده شد راه یافتند و رفته رفته زبان ترکی را بر مردم بومی آن سرزمین مسلط گردانیدند. مشابه این وضع در مورد بسیاری از اقوام دیگر چون مردم سغد و خوارزم و چاچ و قفقاز و نیز سرزمین روم و بدیگر سخن آسیای صغیر و قسطنطنیه نیز صادق است. گرچه مهاجمان دوره‌های اسلامی خود از ترکان خالص نبودند، بلکه از قبایلی بودند که با ترکان درآمیختند.

بهر تقدیر با آنچه از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، و هرام پنجم چه با قبایل هیونی درگیر شده باشد و چه با اقوام هیتالی، در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه شاهنشاه ساسانی با ترکان و یا چینیان درگیری و پیکار نداشته است. در آن روزگار هنوز ترکان به غرب سرزمین خویش و نواحی آسیای میانه بویژه کرانه‌های آمودریا، سیردریا و هفت رود روی نهاده بودند. قرن‌ها بعد این سرزمین، ترکستان نام گرفت. باید افزود که تا روزگار سامانیان نیز این نواحی را ترکستان نمی‌نامیدند. چنانکه می‌دانیم نام زادگاه سامانیان «(ورارود)» و بنابه نوشته‌ی مورخان اسلامی ماراءالنهر بود.

ترکان نخستین بار در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان به سرزمینهای غربی روی نهادند. ترکان نخست به سال ۵۵۸ میلادی از بیابانهای شرقی و شمالی دریای خزر گذشتند و باهونها و آوارها که در شمال دریای خزر می‌زیستند واوگرها که ساکن نواحی شرقی دریای خزر بودند، رو برو شدند و پس از پیروزی بر اقوام مذکور به کرانه‌های مسیر سفلای رود ولگا دست یافتند.

در فاصله‌ی سالهای ۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان سرزمینهای شمال دریای خزر را به تصرف آوردند و روانه‌ی کرانه‌های شمالی دریای سیاه شدند تا با دولت امپراتوری روم شرقی رابطه‌ی نزدیک برقرار کنند.^{۵۹} بعدها این نزدیکی به اتحاد میان خاقانات غربی و امپراتوری بیزانس در روزگار فرمانروایی هراکلیوس در روم شرقی بدل شد. آن زمان خسرو دوم (ابرویش) و کواذ دوم (شیرویه) براریکه‌ی شاهنشاهی ساسانی تکیه داشتند.

۵۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله‌ی نگارنده در مجله «بررسیهای تاریخی» شماره ۵

سال یازدهم، زیرعنوان «ترکان و ایران در عهد خسرو انوشیروان».

بخش ششم

ترکان و ایران در روزگار خسروانوشیروان

در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان مرزهای ایران از جیحون «بهرود»^۱ تا فرات و از دربند قفقاز تا رود سند کشید شده بود. در آن روزگار شاهنشاهی ساسانی در اوج و بلندترین قله فرهنگ جهانی قرار داشت. همین عامل خود به منبع قدرت و همچنین ضعف ایران ساسانی بدل گشت. آن زمان شاهنشاهی ساسانی از همه عوامل قدرتی که برای دولتی بزرگ ضروری نمود، از جمله کشاورزی پیشرفته، روستاییان آزادی که سپاه پیاده از میان آنان پدید می آمد، بزرگانی که اداره امور و فرماندهی سپاه را برعهده داشتند و نیز از صنعت و تجارتي تجارتي پیشرفته برخوردار بود.^۲

ثروت میان بزرگان، اشراف و موبدان بخش شده بود و محرومیت جامعه فزونی می گرفت. همین عامل بی گمان مایه ضعف، سقوط و انقراض دولت ساسانی شد.

اشراف و بزرگانی که همواره خواستار افزونی درآمد خویش به حساب کار و کوشش مردم بودند، با موبدان و روحانیون زرتشتی متحد شدند. فشار بر پیروان دیگر دینها نیز در بیشتر موارد رنگی غارتگرانه داشت. اطاعت قبایل کوه نشین و ساکن دشت بیشتر صوری و ظاهری بود. زیرا شاهنشاه همه ساله به

۱- این شط را «امودریا» و «وهرود» نیز نامیده اند. در برخی نوشته ها این نام به صورت wehrot آمده است.

2- N. v. Pigulevskaia: «K voprosu o gorodakh Irana v rannem srednevekovie», -- SV 1955, No. 6, str. 72 - 80.

هنگام اخذ مالیات از سران قبایل ناگزیر به زور توسل می جست. از این رو شاهنشاه برای حفظ و نگاهداری تاج و گاه خویش، ناگزیر بود، همواره در جستجوی یاران و متحدانی باشد. این یاران و متحدان، گاه و بیگاه تغییر می یافتند. سبب نیز آن بود که امکان قدرتمندی به هیچیک از گروهها داده نشود. گرچه در این کار، همیشه توفیق از آن شاهنشاه نبود. گروههای مختلف، نه تنها با شاهنشاه، بلکه با یکدیگر نیز به دشمنی و پیکار دست می زدند. شاهنشاه، گاه برای مبارزه با اشراف و بزرگان ناگزیر بود همواره نیروی کافی در اختیار داشته باشد. داشتن این نیرو خود مستلزم داشتن امکاناتی مادی مورد نیاز بود. بنابراین چه بسا اشراف و بزرگان که برضد شاهنشاهان دست به توطئه می زدند و گاه عناصر دلخواه خود را بر تخت شاهی می نشاندند.

کواذ اول (قباد) پدر خسرو یکم انوشیروان که برآستی یکی از برجسته ترین شاهنشاهان ساسانی بود، خواست تا با حمایت از جنبش مزدکیان با اشراف به مبارزه برخیزد. ولی افسوس که مزدکیان قدر این اقدام و خواست بزرگ شاهنشاه را ندانستند و با افراط خود در پیکار با اشراف و بزرگان و دست زدن به خودسری و مبارزه با همه کس و همه چیز بردشوار یها افزودند و موقعیت خویش را در نزد مردم از جمله متحدان و طرفداران خود متزلزل کردند. چنین بود وضع ایران در روزگاری که خسرو یکم انوشیروان بر تخت نشست.

گرچه خسرو انوشیروان دگرگونیهای بسیار در اوضاع ایران پدید آورد، ولی این دگرگونیها تا زمانی ادامه یافت که انوشیروان در قید حیات بود و برار یکه شاهی تکیه داشت. پس از مرگ شاهنشاه کهن سال همه چیز دگرگونه شد و تغییر یافت.

به هنگام جنبش مزدکیان، گرچه موقعیت اشراف و بزرگان ایران برای مدتی کوتاه دستخوش تزلزل شده بود، با اینهمه اشراف و بزرگان ساسانی هیچگاه موقعیت پیشین را باز نیافتند و رفته رفته رو به ضعف نهادند. در ضمن با انهدام نهضت مزدکیان، آزادان که گروهی بزرگ از جامعه به شمار می آمدند نیز سخت رو به ضعف نهادند و در آستانه انهدام قرار گرفتند.

شکست جنبش و عصیان انوشزاد یا انوشگزام فرزند خسرو انوشیروان که به هنگام بیماری پدر روی داد و به گروهی از مسیحیان مخالف خسرو تکیه داشت، به کور شدن وی و انهدام مسیحیت در ایران انجامید. حال آن که در این روزگار اکثر مسیحیان ایران به شاهنشاه ساسانی وفادار بودند.^۳

باید یادآور شویم که روحانیان زرتشتی دوبار در معرض خطر انهدام و نابودی قرار گرفتند. بار نخست به هنگام جنبش مزدکیان و بار دوم به روزگار عصیان و سرکشی انوشزاد بود.

بدین روال موبدان زرتشتی دریافتند که تنها در سایه حکومتی مقتدر از خطر انهدام رهایی خواهند یافت. آنان دریافتند که سختگیری و شدت عمل در مورد پیروان دیگر دینها وضع روحانیت زرتشتی را به مخاطره خواهد افکند. از این رو سختگیریهای پیشین را ترک گفتند.

شاهنشاه نیز سیاست دلجویی از پیروان دیگر دینها را در پیش گرفت.

در روزگار خسرو انوشیروان، دیلمیان، ارمنیان، و تازیان دیگر نتوانستند خودمختاری پیشین را باز یابند. از این رو فعالیت و نقش آنان در دستگاه حکومت شاهنشاهی کاستی پذیرفت.

در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان، همه چیز، از خزانه و سپاه و حکومت به حیطة قدرت و فرمان شاهنشاه درآمد. از این رو ارتش ایران چه از لحاظ کمی و چه از نظر کیفی برتری خارق العاده یافت.

خسرو انوشیروان با دست اشراف زادگانی که پدرانشان به هنگام جنبش مزدکیان از دارایی و زندگی محروم شده بودند، جنبش مذکور را سرکوب کرد. ولی او نمی توانست ثروت و درآمد پیشین را به آنان بازگرداند. زیرا اقتصاد کشور متلاشی و کار کشاورزی، دامپروری و صنعت به خرابی گراییده بود.^۴

تنها راه درآمد بزرگ برای شاهنشاهی ایران تجارت ابریشم و اخذ حقوق گمرکی از بازرگانان و کاروانیانی بود که از ایران می گذشتند. این درآمد برای سازمان دادن و نگاهداری ارتش نو بنیاد، کافی بنظر می رسید. خسرو یاران خود

۳- آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات

ابن سینا، ۲۵۳۱، ص ۴۰۵ و ۴۴۸.

را به فرماندهی سپاه گمارد و صفوف ارتش را با آوردن سکایان کوچ نشین قوام و استحکام بخشید^۴ و بدین روال دوازده سپاه دایمی پدید آورد.

ارتش جدید خسرو انوشیروان ارتشی دایمی بود. در این ارتش سواران تیرانداز با تجربه مقام والایی داشتند. تمرینهای دایمی و جنگهای پی در پی، سپاهیان ایران را به سلحشورانی با انضباط و یار و یاور یکدیگر بدل کرد. این زمان روح همکاری در میان ارتش قوت گرفت.

پس از خسرو انوشیروان هر مزد چهارم با تکیه به همین ارتش بود که بزرگان و اشراف ایران را مورد حمله قرار داد.

چنانکه پیشتر اشاره شد، مبداء تاریخی ترکان از سال ۵۴۵ میلادی و روزگار فرمانروایی بومین است که عنوان «ایلخان» یعنی رئیس ایل و سرزمین را داشت. وی به سال ۵۵۵ میلادی بر سراسر ماوراء سیحون دست یافت. از این تاریخ تماس ترکان و ایران در تاریخ ساسانی به ثبت رسیده است.

در روزگار فرمانروایی بومین، برادر کوچکش ایستمی خاقان^۵ مأموریت حمله به غرب را یافت. بومین و ایستمی از اقوام اوگور^۶ بودند که جز از ترکان به شمار می آمدند. نام ایستمی خود مؤید این نکته است. زیرا این نام از ریشه زبان ترکی نیست، بلکه از ریشه زبان اوگوری^۷ است که به معنای «روان گذشتگان» است.

ایستمی دارای عنوان «باتیر-جیغو» بود. باتیر (بهادر) از ریشه زبان مغولی است که بعدها به ترکی راه یافت.^۸

۴- آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۲۵۳۱، ص ۳۹۰-۳۹۴.

5 - Istemi Khaghan = Istemikhan.

6- Ugr = Ugor.

۷- زبان اوگوری شاخه ای از زبان اوگور- فنلاندی است. زبان مردم مجارستان نیز از همین شاخه است. برخی از دانشمندان، زبانهای مانسی Mansi و هانتی Hanti را نیز از این شاخه دانسته اند. این زبان از سوی کوچ نشینان سیبری به اروپا راه یافت.

8- Gyorfy, G.: «Du clan hongrois au comitat de la tribu a pays, II Századok, Budapest, V. 92, 1958, p. 950.

حرکت و پیشرفت سریع ترکان به غرب خود نمودار آن است که با مقاومتی قابل توجه روبرو نشدند. به سال ۵۵۵ میلادی، ایستمی با سپاه خود به «دریای غربی» راه یافت. چنین بنظر می رسد که این، همان دریای خزر باشد. زیرا چنانکه فردوسی در شاهنامه آورده است، دریای آرال مرز ایران و قلمرو ایستمی بود که از «چین تا کرانه های جیحون» و از آنجا تا به سیحون «گلزاریون» و آن سوی چاچ «ناحیه تاشکند کنونی» کشیده شده بود.^۹

فردوسی چنین آورده است:

چو خاقان چینی نبود از مهان
همان تا لب رود جیحون زچین
سپهدار با لشکر و گنج و تاج
از نوشته فردوسی مرز ایران با ترکان بدقت معلوم می شود.

گذشته زکسری بگرد جهان
بر او خواندندی بداد آفرین
به گلزاریون بود زان سوی چاچ

چنین بنظر می رسد که به سال ۵۵۵ میلادی این مرز از شمال تاشکند و سیردریا تا آمودریا و کرانه های جنوبی دریای آرال می گذشت. سغد و بخارا در این روزگار به تصرف هیتالیان آمده بود. بدین روال، ترکان طی یک سال و نیم سرزمین مرکزی قزاقستان و هفت رود و خزر را به تصرف آوردند.

بعدها پیشرفت ترکان دشوارتر شد و سپاه ترک باهونها، وارها^{۱۰} و اوگرها^{۱۱} روبرو شدند. سال ۵۵۸ میلادی این اقوام از ترکان شکست یافتند و فاتحان به کرانه های رود ولگا رسیدند.

وارها که از برابر ترکان گریختند، بعدها به شمال قفقاز آمدند و به

۹- رجوع شود به: «شاهنامه فردوسی». متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف. زیر نظر ع. آذر، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۰، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۱۰- «وارها» یا «آوارها» (Var=Avar) قومی هستند که در شمال قفقاز سکنی دارند. گروهی از این قوم در داغستان زندگی می کنند.

۱۱- درباره اوگرها (Ugor) نظر پتروهندگان متفاوت است. برخی این قوم را همان او یغورها و مردم ترکستان چین (سین کیانگ) می دانند. گروهی دیگر اوگرها را جزایر مردم سرزمین او یغور که اکنون سین کیانگ نامیده می شود، می شمارند. بهر تقدیر، زبان این قوم اوگری یا اوگوری است که به سرزمین فنلاند و مجارستان راه یافت.

صورت قوم آوار شناخته شدند و هنوز هم در داغستان قفقاز سکنی دارند. ترکان از شط ولگا نگذشتند، بلکه به تحکیم مواضع خویش در کرانه شرقی این رود پرداختند. این پهنه وسیع وظیفه تازه‌ای در برابر خاقانهای ترک پدید آورد و آن اتحاد همه اقوام سرزمین متصرفی در مجموعه‌ای واحد بود. بدین روال کشور وسیعی از ترکان در سراسر دشت پدید آمد که بعدها با چین، ایران و روم شرقی رابطه سیاسی برقرار کرد. آوارها در آغاز با آلانها متحد شدند.^{۱۲} ژوستینی (یوستی نیانوس)

۱۲- آلانها یکی از اقوام آریایی مشهوراند که زبانشان نیز از جمله زبانهای ایرانی است. بعضی از محققان آلانها را از اقوام سمرت دانسته‌اند. اقوام سمرت شامل گروههایی بودند که در سرزمین وسیعی از دشتهای اروپا و آسیا سکنی داشتند. سرزمین سمرتها در شرق از دریاچه آرال تا اراضی کنونی رومانی و مجارستان در غرب امتداد داشت. سمرتها با وارد آوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده برسکائیان (توران) تا تنگه بسفر، قفقاز و اراضی آسیای مقدم پیش تاختند و با امپراتوری روم و دولت پارت به نبرد پرداختند و در بخشی از اراضی این دو دولت بزرگ سکنی گرفتند. نقش سمرتها در تاریخ اقوام ساکن اروپا و آسیا، شمال دریای سیاه و بطور کلی کشورهای اروپای شرقی حایز اهمیتی بسزا است. در اراضی یاد شده، آخرین سده‌های پیش از میلاد تا سده چهارم میلادی را عصر سمرتیان نامیده‌اند. سمرتیان در سده نخست پیش از میلاد، سکائیان را از کرانه‌های شمالی دریای سیاه دور راندند. رفته رفته، این سرزمین «سرمتیا» - سرمتیه - نام گرفت. در نقشه‌های جنگی فرماندهان رومی نیز از سرزمین سرمتیه یاد شده است. اقوام سرمت شامل گروه روکسولانها (Roksolan)، آلانها، سیراکها (Sirak)، آئورسها (Aors) و دیگران بود. روکسولانها و آلانها عمده‌ترین قبایل سرمت به شمار می‌رفتند و در رأس این قبایل قرار داشتند. آلانها ضمن لشکر کشیهای خویش تا اسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش تاختند. آلان جز ازاران است. سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع و تا دره داریال کشیده شده است. بخشی از نواحی شمالی در بند معروف قفقاز در سده سیزدهم میلادی به آلانها تعلق داشت. گمان می‌رود زمانی این ناحیه جایگاه خزران بوده است. نام آلان در نوشته‌های رومی به صورت «آلانی» - Alani - آمده است. مردم آلان خود و سرزمین خویش را «ایرون» - Eron - می‌نامند که با نام ایران مشابهت بسیار دارد. نام دیگر مردم این سرزمین «آس» است. گرجیان، آلانها را «اوس» - Os - و روسها «یاس» - Yas - نامیده‌اند. اکنون در زبان روسی مردم و سرزمین آلان را «اوست» - Oset - می‌نامند. استاد بارتولد نام «اوست» را پدید آمده از نام آس می‌داند. وی معتقد بود که جهانگردان اروپایی در سده‌های میانه «آسها» را «اوست» می‌نامیدند. از روزگار سفر نخستین جهانگردان چینی در سده دوم پیش از میلاد، چینیان با نام سرزمین «یان-تسای» - Yan-tsay - آشنا بودند. این سرزمین بعدها به نام «آلانی» معروف شد که همان سرزمین «آئورسها» - Aors - و آلانها است. به سال ۳۷۲ میلادی، هونها سپاهیان آلان را مغلوب کردند بنابر آگاهیهای موجود آلان در سده‌های هشتم و

امپراتور روم خواست از این اتحاد به سود خود بهره جوید. سبب نیز آن بود که آلانها متحد روم به شمار می رفتند. ولی خطر هجوم ترکان، آوارها را بر آن داشت که با شاهنشاهی نیرومند ایران که در آن روزگار خسرو انوشیروان فرمانروایی آن را برعهده داشت، متحد شوند. اتحاد آوارها با دولت ایران، خطری تازه برای امپراتوری روم شرقی (بیزانس) پدید آورد.

به سال ۵۵۸ میلادی، دیپلماسی ایران پیروز شد و میان دولت ایران و آوارها اتحادی پدید آمد که تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت و کم مانده بود به انقراض و سقوط امپراتوری روم شرقی بیانجامد.^{۱۳}

اتحاد آوارها با ایران مایه نگرانی ترکان شد. ولی در میانه سرزمین ترکان و کشور ایران، سرزمین هیتالیان قرار داشت که هم دشمن ترکان و هم خصم ایران بودند. از این رو ایستمی خاقان صلاح کار خود را در آن دید که بجای اتحاد بایوستی نیانوس،^{۱۴} نظر موافق خسرو انوشیروان را جلب کند.^{۱۵}

نهم میلادی، بخشی از قلمرو خاقانات خزر بود. آلانها در روابط خارجی خزران با دولت روم شرقی نقش فعال داشتند. از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست. گمان می رود در سده دهم میلادی، آئین مسیح در آلان رایج بوده است. از نوشته های سده سیزدهم میلادی چنین برمی آید که بخشی از مردم آلان پیرو آئین مسیح بودند. ولی از نوشته های سده چهاردهم میلادی معلوم می شود که دین اسلام در آلان رواج داشته است. ابن بطوطه که سده هشتم هجری (چهاردهم میلادی) می زیست از آسهای ساکن شهر «سرا» در کنار رود «اتل» - ولگا - نام می برد و آنان را مسلمان می داند. در سالهای ۱۲۳۸-۱۲۳۹ میلادی ضربات سهمگینی از سوی اقوام مغول و تاتار بر آلانها وارد آمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند، متحمل رنجها و ویرانیهای بسیار شدند. مردم کنونی سرزمین اوستی یا اوست شمالی واقع در قفقاز از بازماندگان آلانها هستند. چنان که اشاره شد، زبان مردم این سرزمین نیز از شاخه های زبانهای ایرانی است. اکنون این ناحیه جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی نام دارد که در دامنه شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز واقع است. مرکز این جمهوری شهر «اورجونیکیدزه» است که در گذشته «ولادی قفقاز» نام داشت.

13- L.N. Gumilov, Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1967, str, 38.

۱۴ - یوستی نیانوس Justinianos یا ژوستی نین امپراتور بیزانس (روم شرقی) بود که در روزگار خسرو انوشیروان می زیست. سپاهیان این امپراتور در پیکار با سپاه ایران به شکست سختی گرفتار آمدند و مغلوب خسرو انوشیروان شدند.

۱۵ - فردوسی در شاهنامه چنین آورده است:

حدود سال ۵۶۰ میلادی میان ایران و ترکان اتحادی به منظور حمله به هیتالیان منعقد شد. هدف عمده این حمله، انتقام مرگ فیروز شاهنشاه ساسانی بود. هدف دیگر این اتحاد تصرف سرزمین سفد از سوی سپاه ایران بود.

هیتالیان ناگزیر شدند در دو جبهه و گاه در سه جبهه با ترکان، ایرانیان و هندیان پیکار کنند. فسوسا سیاست شاهنشاهی ساسانیان در شرق به اندازه کافی مورد پژوهش قرار نگرفته است. با اینهمه منابع و مآخذ موجود، از نرمش و دوران‌دیشی فراوان در سیاست ایران حکایت می‌کنند.

به سال ۵۵۰ میلادی، سفیری از ایران به «چان-آن»^{۱۶} پایتخت امپراتوری چین در شمال غرب آن کشور رفت. در ضمن سفیر دیگری نیز از ایران به نزد ترکان رفت و اتحاد میان آنان ضمن ازدواج خسروانوشیروان با دختر ایستمی خاقان یا ایستمی خان استحکام پذیرفت.^{۱۷}

ایستمی خان در جنگ با هیتالیان خواست ختن را که تا آن زمان در تصرف هیتالیان بود، مسخر کند. ولی خسروانوشیروان بر متحد خویش پیشدستی کرد و نخستین شکست را به سال ۵۶۲ میلادی بر هیتالیان وارد آورد.^{۱۸} ولی پیکار بدینجا پایان نیافت.

نخستین ناحیه‌ای که طی این پیکار به تصرف ترکان درآمد، چاچ (تاشکند) بود.^{۱۹}

خردمندان خاقان بیدان روزگار
 یکی چند بنیشت بشارای زن
 بیدان دوستی را همه رای جست
 همان از رد و موبدان رای جست
 همی دوستی جست با شهریار
 همه نامداران شدند انجمن
 شاهنامه فردوسی، متن انتقادی به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، جلد هشتم، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۱۵۶

16- Chan - an.

17- Menandr, P. 377; Viven de Saint Martin (Les Huns blancs...P. 77).

تاریخ این زمان را با تاریخ یاد شده متفاوت دانسته است. بنابه نوشته فردوسی این حادثه پس از شکست هیتالیان روی داده است که سال ۵۶۹ میلادی است.

18- Menandr, P. 377; Viven de Saint Martin (Les Huns blancs... P. 77).

تاریخ این زمان را با تاریخ یاد شده اندکی متفاوت دانسته و زمان آن را سال ۵۶۳ میلادی نوشته است.

۱۹- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر

نظر ع. آذر، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۰، ص ۱۵۱-۱۵۰.

پس از جنگ خسروانوشیروان با همه نیروهای خویش به خلاف توصیه‌ها و صلاح دید بزرگان به سوی خراسان رفت. شاهنشاه ایران پس از انهدام هیتالیان، خود را از سوی ترکان در معرض مخاطره دید. اختلاف ترکان با ایران که تا آن زمان پنهان مانده بود، آشکار شد و رفته رفته صورتی آشتی ناپذیر به خود گرفت.

ترکان پس از تصرف سرزمینهای واقع در شمال ایران، به راههای بازرگانی مهمی دست یافتند. در این زمان ترکان سرزمین سغد را نیز به متصرفه‌های خویش ملحق کردند.^{۲۰}

پس از سقوط هیتالیان، ترکان نه تنها قدرت سیاسی، بلکه نیروی اقتصادی بزرگی نیز بدست آوردند. زیرا بزرگترین راه کاروان‌رو که از شرق به غرب می‌گذشت در اختیار ترکان قرار گرفت. این راه از سرزمین کاشغر و ناحیه شاپیرگان (شاپورگان) تا جنوب آسیای میانه کشیده شده بود. سپس این راه به خراسان می‌پیوست و از خراسان و ری و همدان می‌گذشت و تا نصیبین (مرز ایران و روم) امتداد می‌یافت و از آنجا به «کنستانتینوپولیس»^{۲۱} (قسطنطنیه) می‌رسید. بدین روال از دریای چین تا مرز ایران با وسایل آن زمان یکصد و پنجاه روز راه و از مرز شرقی ایران تا نصیبین (در مرز غربی) هشتاد روز راه بود.^{۲۲}

چین در آن روزگار از ایران و سمنه، رنگ، قالی، سنگهای گرانبها و پارچه وارد می‌کرد. یکی از صادرات عمده چین به ایران ابریشم بود که در دربار بیزانس و سرزمین روم شرقی حکم ارز را داشت و هم‌تراز طلا و سنگهای گرانبها بود.^{۲۳}

هدف ایران از در دست داشتن راه ابریشم افزایش گردش کالا نبود.

۲۰- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم عینی یف، زیر

نظرع. آذر. مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۰، ص ۱۵۷. فردوسی در اینجا چنین اشاره می‌کند:

ز سغد اندرون تا به جیحون سپاه کشیده رده پیش هیتال شاه

21- Konstantinopolis (Constantinople).

22- Sh. Dil: «Iustinian i Vizanteiskaya sivilizatsiia v 6 om veke», SPb., 1908, str. 542.

23- Geliodor, Efiopika. Per. Egunova, Moskva - Leningrad, 1932, str, 99.

بلکه در واقع ضعیف کردن رومیان بود. دولت ایران همواره بهای ابریشم را بالا می برد تا از این رهگذر از روم شرقی طلا و پول بیشتری به چنگ آورد و امپراتوری بیزانس را از لحاظ نظامی ضعیف کند.

افزایش گردش کالا به سود ایران نبود. زیرا روم شرقی به نوبه خود این کالا را در اروپا به گردش می آورد و از این رهگذر بهره می جست و بر قدرت نظامی خود می افزود. بدین سبب دولت شاهنشاهی همواره بهای ابریشم را بالا می برد و نیز میزان فروش این کالا را به غرب بسیار محدود می کرد.^{۲۴}

بدیهی است دولت روم شرقی نیز نمی توانست به چنین سیاستی از سوی دولت ایران تن دردهد. از این رو همواره راه خصومت و دشمنی با ایران را در پیش می گرفت. در بار روم شرقی می دید که در فاصله های صلح آمیز میان جنگها، همواره مقدار معتنا بهی طلا از روم شرقی به ایران سرازیر می شود. از این رو به کوشش برمی خاست. ولی تلاش رومیان برای رهایی از این وابستگی اقتصادی همواره بی نتیجه می ماند.

حدود سال ۵۳۱ میلادی یوستی نیانوس کوشید تا از راه اقیانوس هند و وسیله ملوانان حبشی ابریشم به چنگ آورد. ولی ایرانیان در بندرهای هند از نفوذی بس فراوان برخوردار بودند. از این رو حبشیان نتوانستند در رقابت با ملوانان ایرانی توفیقی بدست آورند.^{۲۵}

به سال ۵۷۰ میلادی خسرو انوشیروان با تصرف یمن راه دریای سرخ و اقیانوس هند را تمام و کمال بر رومیان بست.

در این روزگار خاقانهای ترک وارد عرصه سیاست شدند. اینها از راه خشکی مقدار قابل ملاحظه ای از ابریشم چین را که به غنیمت گرفته بودند، در اختیار داشتند. با اینکه خاقانها و بزرگان چادرهای (یورتها) خود را از ابریشم ساخته بودند، باز مقدار زیادی ابریشم بی استفاده باقی مانده بود.

چنانکه گفته شد، پس از انهدام هیتالیان، سغدیان به تبعیت ترکان

24- Sh. Dil: «Justinian i Vizanteiskaya sivilizatsiia v 6 om veke». SPb., 1908, str.543.

25- N. V. Pigulevskaya: «Vizanteiskaya diplomatiya i trgovlya shelkom». VV, T. 1 (xxvI), 1947, str, 209.

درآمدند. بازرگانان سغدی، چیره دست و ماهر بودند. تجارت ابریشم به سود سغدیان بود. در ضمن ترکان نیز از این بازرگانی سود می جستند. لذا برای ابریشم اضافی خویش درصدد یافتن بازار فروش برآمدند. راه چین به سرزمین سغد گشوده شد. ترکان خود نمی دانستند با اینهمه غنیمت چه کنند؟ سغدیان به آنان فهماندند که باید این ابریشم در بازارهای روم شرقی به فروش رسد.

تنها راه حل این مشکل، آن بود که خاقان ترک با شاهنشاه ایران کنار آید و موافقت وی را جلب کند.^{۲۶}

ایستمی خان برای ارضاء خواست بازرگانان سغدی که با خواست ترکان موافق بود دست به کار شد و موافقت کرد که یکی از بزرگان سغد به عنوان سفیر تام الاختیار به دربار خسروانوشیروان برود و اجازه حمل ابریشم خریداری شده را از راه ایران بگیرد. سفیر مذکور نیز به شاهنشاه ایران پیشنهاد کرد که در صورت عدم تمایل، خود ابریشم سغدیان و ترکان را بخرد و به هر ترتیب که صلاح می داند با رومیان معامله کند.^{۲۷} در عین حال سفیر مذکور حاضر شد بهای ابریشم را به میزان قابل ملاحظه ای تنزل دهد.

بدیهی است شاهنشاه ایران نمی توانست با پیشنهاد مذکور موافقت کند. زیرا در صورت موافقت، رومیان پس از مدتی کوتاه، سپاهی بزرگ از مزدوران در کرانه فرات گرد می آوردند و ایران را در معرض تهدیدی بس عظیم قرار می دادند. مردم ایران نیز با قدرت مالی اندک خویش یارای خرید ابریشم را برای مصرف داخلی نداشتند. هرگاه شاهنشاه به خرید ابریشم می پرداخت، طلاهای موجود در خزانه را که برای اجرای نقشه های سیاسی در شرق و غرب بسیار ضرور می نمود، از دست می داد.

خسروانوشیروان مشکل مذکور را بدین گونه حل کرد. وی برای اینکه مطلب را به ترکان و سغدیان بفهماند، دستور داد تا بخش عمده ای از ابریشمهای خریداری شده و موجود را برابر دیدگان سفیر به آتش کشند. شاهنشاه از این

26- L. N. Gumilev: «Drevnie Turki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 44 - 45.

27- Menandr. Viven de Saint Martin. (Les Huns blancs...), p. 371 - 372.

طریق به نماینده سفد فهماند که دولت ایران هرگز به تغییر وضع موجود تن در نخواهد داد.^{۲۸}

سغدیان به خاقان ترک شکایت بردند و او برای حل این مشکل سفیرانی از ترکان به ایران فرستاد. ولی آنان نیز توفیقی نیافتند. از بد حادثه، بسیاری از ترکان در این سفر به سبب بیماری درگذشتند و تنها سه یا چهار تن نزد خاقان بازگشتند.

(در این مدت فرمانروای دست‌نشانده سفد نیز توانست خاقان ترک را به نقض اتحاد با ایران و ایجاد پیوند با روم شرقی راضی کند. حال آنکه حمل ابریشم از راه شمال دریای خزر و قفقاز، بسیار گران و همراه با مخاطره بود. او گرها هر لحظه ممکن بود اموال کاروانیان را به غارت برند. ولی راه ایران کوتاه‌تر و مطمئن‌تر بود. از این رو ایستمی خان در صدد برآمد مشکل را با زور و از طریق جنگ و اسلحه حل کند. او مدعی شد که نمایندگان ترک، بدست ایرانیان مسموم و کشته شده‌اند. خاقان ترک مرگ نمایندگان خویش را برای حمله به ایران بهانه کرد.^{۲۹}

ایستمی خان فرمانروای سفد را نزد امپراتور روم یوستی نیانوس دوم (ژوستی نین) فرستاد. امپراتور نیز یکی از سران سپاه خود را به همراه وی نزد ایستمی خان فرستاد و قرار بر این شد که ترکان و رومیان به اتفاق یکدیگر ایران را مورد حمله و تاخت و تاز قرار دهند.

خسروانوشیروان خواستار جنگ نبود. از این رو سفیرانی را نزد خاقان ترک فرستاد. اما خاقان نماینده روم را در برابر دیدگان سفیر ایران گرامی داشت و نمایندگان ایران را بباد تحقیر گرفت. نمایندگان ایران با دریافت خبر اعلان جنگ به میهن بازگشتند.^{۳۰}

سواران ایستمی خان به سرعت از رود آمو گذشتند و چند جاده و ناحیه

28- N. V. Pigulevskaya: «Vizantiskaya diplomatiya i trgovlya shelkom». VV, T. 1, (xxvi), 1947, str. 209.

29- N. V. Pigulevskaya: «Vizantiya na putyakh v Indiiu». Moskva - Leningrad, 1951, str. 202 - 204.

30- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 46.

کاروان‌رو را که بخشی از سرزمین ایران بود به تصرف آوردند. ولی مواضع و استحکاماتی که ایرانیان در سده پنجم میلادی برابر هیتالیان پدید آورده بودند، در نظر ترکان غیرقابل گذر می‌نمود. از این رو حمله ترکان متوقف ماند.^{۳۱}

سال ۵۶۹ میلادی ترکان به سرزمین سغد باز گشتند. عملیات جنگی بدینجا پایان پذیرفت. زیرا ایستمی خاقان نمی‌خواست سرخود را بر دیوار آهنینی که از سپاهیان منظم و تعلیم یافته شاهنشاه ایران بنیان یافته بود بکوبد. خاقان ترک آگاهی یافت که بزودی امپراتور روم در سس‌النهرین دست به حمله خواهد زد و سپاه ایران را به خود مشغول خواهد داشت. از این رو تصمیم گرفت فعلاً به آنچه دارد بسنده کند.

به سال ۵۷۱ میلادی خسروانوشیروان سند، بست، رنج، زابلستان، طخارستان و کابلستان را متصرف شد. چغانیان نیز به تبعیت ایران درآمدند. اما سرزمین سغد در اختیار ترکان باقی ماند. و این به سبب صلحی بود که میان خسروانوشیروان و ایستمی خاقان بسته شد.

انعقاد پیمان صلح با ترکان، موفقیت سیاسی بزرگی برای خسرو یکم انوشیروان بود. زیرا نخست مرزهای شرقی کشور را به اندازه‌ای گسترش داد که هیچیک از شاهنشاهان پیشین ساسانی، بدان اندازه دست نیافته بودند. دو دیگر آنکه شاهنشاه ایران توانست نیروهای خود را برای پیکار با رومیان به غرب گسیل دارد.

به سال ۵۷۲ میلادی، لشکریان روم شرقی، نصیبین را در محاصره گرفتند.

خسروانوشیروان با سپاه تعلیم دیده خویش با سرعتی فراوان به مقابله تاخت و طی پیکار سختی که میان طرفین در گرفت، سپاه روم را درهم شکست.^{۳۲} او با تدبیر خویش توانست خاقان ترک را بی طرف نگاهدارد و بر

۳۱- رجوع شود به کتاب «ایران در زمان ساسانیان» نوشته پروفیسور آرتور کر یستن سن، ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران، ۲۵۳۱، انتشارات ابن سینا، ص ۳۹۷ و نوشته تئوفانس بوزنطی (بیزانسی) زیر عنوان «تاریخ بیزانس» ترجمه شده به زبان روسی، چاپ سن پترزبورگ، ۱۸۶۰، ص ۴۹۳.

32- Feofan Viazntiiskii: «Vizantiiskie istoriki». SPb., 1880, str. 493 - 495.

رومیان پیروز گردد.

این زمان آوارها که دشمن ترکان بودند، به حمله دست زدند و بخشی از شمال دریای خزر را به تصرف آوردند. ایستمی خاقان نیز ناگزیر شد سپاه خود را از جنوب به غرب اعزام دارد.

در فاصله سالهای ۵۶۷ و ۵۷۱ میلادی، ترکان همه سرزمین شمال قفقاز را تصرف کردند و با امپراتوری بیزانس در نزدیکی تنگه بسفر هم مرز شدند^{۳۳} چنین بنظر می رسد که پلی میان امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و ترکان پدید آمده است. ولی حوادث رنگ دیگری به خود گرفت.

طبری و ثعالبی هر دو ضمن بحث در پیرامون پیکارهای خسروانوشیروان نوشته اند که خسرو پس از شکست رومیان متوجه خزران و ترکان غرب شد و آنان را به اطاعت آورد.^{۳۴} در هر دو نوشته تاریخ این حمله ذکر نشده است. ولی ثعالبی زمان این پیکار را پس از تصرف انطاکیه دانسته است. گمان می رود این حمله در فاصله سالهای ۵۷۰ تا ۵۷۶ میلادی باشد. زیرا در این سالها شمال قفقاز به تصرف ترکان آمده بود.

به سال ۵۷۶ میلادی ترکان بسفر را در تصرف خود داشتند. این حادثه نوید می داد که بزودی آتش پیکار میان ترکان و رومیان شعله ور خواهد شد.^{۳۵} ترکان در آغاز به شبه جزیره کریمه حمله بردند. ولی اندکی بعد متوقف شدند. از این رو کوشیدند تا از غرب قفقاز، روم شرقی را در معرض فشار و تهاجم خویش قرار دهند. اما در اجرای این نقشه توفیقی نصیب ترکان نشد و چند سال بعد ناگزیر به سوی کوههای داغستان عقب نشستند.^{۳۶}

۳۳- ترکان، مردم بلغر (بالکان) را به تبعیت خویش آوردند و سرزمینهای آبخاز، بنجر، بلنجر و خزر را تصرف کردند و تا حدود دربند (باب الابواب) در شمال قفقاز پیش تاختند. اما پس از مشاهده استحکامات دربند عقب نشستند و به دشت بازگشتند. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمد بن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۲، ص ۶۴۷-۶۴۸.

۳۴- تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمد بن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۲۵۳۲، ص ۶۴۹.

35- Menandr: «Vizantiiskie istoriki», Per.S. Destunisa, SPb., 1860, str. 493.

36- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 50.

بدین روال خطری که ترکان برای سرزمین روم شرقی (بیزانس) پدید آورده بودند برطرف شد و رومیان از خطر حمله ترکان رهایی یافتند.

بخش هفتم

ترکان و ایران در روزگار شاهنشاهی هرمزد چهارم و اوایل پادشاهی خسرو دوم

به سال ۵۷۹ میلادی هرمزد چهارم برجای پدرش خسرو یکم انوشیروان بر تخت شاهنشاهی ساسانی تکیه زد. چند سال پیش از پادشاهی وی ایستمی خاقان ترک دیده از جهان فرو بسته بود.

ایستمی خان فرزندی داشت به نام «قراچورین» که در نوشته‌ها و مأخذ گونه‌گون او را «قراچورین ترک» و به لقب «تاردوش خان» نامیده‌اند. در رویدادنامه‌های چینی نامی از قراچورین دیده نشده است. ولی در نوشته‌های رومی و ایرانی نام قراچورین آمده است. در مأخذ رومی این نام به صورت «قراچورین»^۱ و در نوشته‌های پارسی «قراجورین» آمده است. در تاریخ بخارای نرشخی چنین آمده است که «دهقانان به نزدیک پادشاه ترکان رفتند و نام آن پادشاه قراجورین ترک بود»^۲.

در برخی نسخه‌های خطی تاریخ بخارا نام فرمانروای ترکان «قراجوزین» آمده است. از مقایسه نام این فرمانروا در نوشته‌ها و مأخذ پارسی و

1- Gumilev L. N., Biografiia tiurkskogo khana v «Istorii» Feofilakta Simokatti i v deistvitelnosti, - BB, T.xxvi, 1965, str. 159 - 162.

۲- ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی: «تاریخ بخارا»، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمرو، تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعادت، تهران، ۱۳۱۷، ص ۶.

رومی چنین برمی آید که نام «قراچورین» درست نیست و نام «قراچورین» به حقیقت نزدیکتر است. و اما نگارش «قراچورین» بدان سبب بوده است که اصل کتاب تاریخ بخارا از سوی نرشخی در اوایل سده چهارم هجری قمری به زبان عربی نوشته شد و چون در زبان عربی حرف «چ» وجود ندارد، از این رو به جای آن حرف «ج» به کار رفته است. دو قرن بعد نیز کتاب از تازی به پارسی برگردانده شد نام فرمانروای ترک همچنان «قراچورین» باقی ماند.^۳

در زبان ترکی باستان نام «قراچورین» به معنای «بلائی سیاه» است. شاید مقصود از «بلائی سیاه» بیماری جذام باشد. باید گفت که بخت با این خان ترک چندان یار نبود.

قراچورین به سال ۵۵۵ میلادی در جنگهای پدرش ایستمی خان با هیتالیان شرکت کرد. پس آنگاه به فرمان پدر در اورال و کرانه های رود ولگا به پیکار پرداخت و بخشی از سرزمینهای تصرف شده را به برادر کوچکش «تورکسنف»^۴ و پسرعمویش «بوری خان»^۵ واگذار کرد.

قراچورین بعد از مرگ پدر به سال ۵۷۶ میلادی جانشین وی شد و «تاردوش خان»^۶ لقب یافت.

برخی از پژوهندگان برآنند که قراچورین پس از مرگ پدر به قفقاز و شبه جزیره کریمه حمله برد. ولی آگاهی های مربوط به هجوم ترکان به سرزمینهای غرب آسیا بسیار آشفته و ناروشن است. مورخان چینی از جغرافیای آسیای غربی آگاهی کافی نداشتند. از این رو نوشته های آنان گنگ و مشوش است. از نوشته های پارسی بتقریب چیزی برجای نمانده است. تنها منابع و مأخذ رومی باقی مانده اند. نوشته های این منابع نیز بسیار آشفته و ناقص اند.

یکی از بزرگترین مدارکی که تاکنون برجامانده، نامه «قراچورین» خاقان ترک به موریکوس^۷ (موریق) امپراتور روم است. بخشهایی از این نامه در

۳- ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی: «تاریخ بخارا»، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القباوی،

تلخیص محمد بن زفر بن عمرو تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعادت، تهران، ۱۳۱۷، ص ۶.

4- Turksnaf.

5- Buri - khan.

6- Tardush - khan.

7- Maurikios.

نوشته های تئوفیلاکت سیموکاتا^۸ باقی مانده است.^۹

مناندر می نویسد که ترکان به سال ۵۷۶ میلادی تنگه بسفر را به تصرف آوردند و پس آنگاه به سال ۵۸۰ میلادی به شبه جزیره کریمه حمله ور شدند.^{۱۰} از نامه قراچورین خاقان ترک به موریکوس (موریق) امپراتور روم شرقی چنین برمی آید که ترکان حدود سالهای ۵۸۲-۵۸۳ میلادی کوشیدند تا از راه قفقاز به سرزمین روم شرقی (بیزانس) رخنه کنند. اما در این لشکرکشی توفیقی نیافتند. زیرا قراچورین «تاردوش خان» خود در شرق با سپاهیان چین سرگرم پیکار بود.

در نوشته های چینی چنین آمده است: «تاردوش خان از برابر سپاهیان چین عقب نشست. زیرا ایرانیان، هیتالیان و اهل ختن برضد خاقان ترک دست به کار شدند»^{۱۱}

در آن روزگار ختن سرزمین کوچکی بود که شماره سپاه آن از چهار هزار تجاوز نمی کرد.^{۱۲} هیتالیان نیز آن زمان به تبعیت شاهنشاهی ایران درآمده بودند. سپاه ایران، آن روزگار در بین النهرین سخت سرگرم پیکار با رومیان بود.^{۱۳}

به سال ۵۸۴ میلادی میان ترکان و بدیگر سخن درون خاقانات جنگهای داخلی روی داد. برخی از دانشمندان از جمله گومیلوف دانشمند روسی بر این عقیده اند که به سبب فقدان دلیل و مدرک گمان نمی رود ترکان به قفقاز حمله ور شده باشند. چنین به نظر می رسد که هجوم ترکان به شبه جزیره کریمه و قفقاز با

8- Theophylactus simokatta.

9- Gumilev I. N., Biografiia tiurkskogo khana v «Istorii» Feofilakta Simokatti i v deistvitelnosti, BB, T.xxvi, 1956, str. 159 - 162.

10- Menandr: «Vizantiiskie istoriki», perevod S. Destunisa SPb., 1899, str. 462.

11- Shavanes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. vi, SPb., 1903, p. 49.

12- Shavanes E., Documents, p. 195., Bichurin N. Ia., Sbornie svedenii o narodakh, obitavshikh v srednie Azii v drevnie vremene. T. II, M - L., 1950 - 1953, str. 301.

13- Pigulevskaia N. V., Vizantiia i Iran na rubezh VI - VII vekov, Moskva - Leningrad, 1946, str. 67-70.

شکست مواجه گردید. دلیل این مدعا تصرف مجدد تنگه بسفر از سوی سپاهیان روم شرقی است که به سال ۵۸۸ میلادی روی داد.^{۱۴}

نخستین کوشش قراچورین برای منقاد کردن متحدان پیشین با شکست همراه شد.^{۱۵} زیرا در آن روزگار خانهای شرق و غرب با یکدیگر آشتی کردند و اتحادی موقت پدید آوردند تا با قراچورین که حکومت و قدرت را از آنان بازستانده بود پیکار کنند.

فرماندهی سپاه متحد مخالفان قراچورین در شرق با «چولوخوئو»^{۱۶} و فرماندهی سپاه قراچورین با «ینگ سوئوخ - تگین» فرزند قراچورین بود که در نوشته های پارسی، از جمله در خزائن العلوم و تاریخ بخارا وی را «شیر کشور» نامیده اند که گمان می رود لقب او باشد. در کتاب تاریخ بخارای نرشخی پیرامون «شیر کشور» چنین آمده است:

«... دهقانان به نزدیک پادشاه ترکان رفتند و نام آن پادشاه قراچورین ترک بود و آن را از جهت بزرگی بیاغولقب کرده بودند. و از بیاغوداد خواستند. بیاغوپسر خود را که شیر کشور نام داشت با لشکر عظیم فرستاد. چون شیر کشور به بخارا آمد ابروی را در بیکند بگرفت و بند کرد».^{۱۷}

چولوخوئو در زمستان سال ۵۸۷ و اوایل سال ۵۸۸ میلادی به غرب حمله برد. ولی در جنگ کشته شد و لشکر یانش درهم شکستند.^{۱۸} اما بازماندگان چولوخوئو سرفرود نیاوردند و تسلیم نشدند. پیکار تا سال ۵۹۳ میلادی همچنان ادامه یافت تا به صلح با قراچورین انجامید. این صلح ثباتی نسبی در اوضاع پدید آورد و زمینه مساعدی برای ایجاد وحدت در خاقانات فراهم کرد. قراچورین برای

14- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 108.

15- Thephylactus Simokatta: «Istoriia», Moskva, 1957, str.161.

16- Chulokhou.

۱۷- ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی: «تاریخ بخارا» ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمرو تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعادت، تهران، ۱۳۱۷، ص ۶.

18- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo «Nauka» 1967, str. 116.

اداره کردن بهتر کارها و تسلط بر امور، فرزند خود نیلی خان را در پای کند برمسند قدرت نشانند.^{۱۹}

قراچورین ترک با نابود کردن رقیبان و خویشاوندان خواست تا به ثروتی بس بزرگ دست یابد و همه باژی (باج) را که خانهای ترک در برابر فروش ابریشم از بازرگانان سغدی می گرفتند، خود تنها به چنگ آورد. اما بخت با قراچورین یاری نکرد. زیرا زمان مناسب برای این کار بسر آمده بود. هرگاه قراچورین سالها پیش به هنگام پیکارهای سخت میان ایران و روم به چنین کاری دست می زد، شاید توفیق می یافت. ولی این زمان وضع دگرگونه شده بود و ترکان با رومیان سرگرم پیکار شده بودند.

گرچه این جنگ چندان به درازا نکشید. ولی سبب قطع رابطه میان ترکان و رومیان شد و اینان فرصت نیافتند تا بر ضد شاهنشاهی ساسانی متحد و دست به کار توطئه شوند.

برای ترکان چاره‌ای جز این نبود که به ایران حمله برند و راه ابریشم را به تصرف آورند. بی گمان این اقدام سبب دگرگونیهای اقتصادی بزرگی در «ایل» ترکان می شد و «ایل» از اقتصاد شبانی رهایی می یافت و به حکومت و کشور اقطاعی با چهره‌ای و اثره بدل می گشت. هرگاه ترکان به چنین پیروزی دست می یافتند، ایران با دشواریهای بسیار مواجه می شد و ویرانیها به بار می آمد.

تا زمانی که ترکان سرگرم اختلافهای داخلی خویش بودند، نمی توانستند در سیاست خارجی به توفیقهایی دست یابند. اما همین که آرامشی در میانشان پدید می آمد، راه برای توطئه رومیان و حمله به ایران هموار می شد.

تا پایان سال ۵۸۸ میلادی اتحادی رسمی میان ترکان و امپراتوری روم شرقی پدید نیامد. ولی از این پس «گورام» فرمانروای گرجستان میانجی شد و راه نزدیکی ترکان با رومیان را همواره کرد. سرانجام به سال ۵۸۹ میلادی همه دشمنان ایران متحد شدند و بنابه نوشته طبری «دشمنان دیار پارسیان را چنان در برگرفتند که زه دوسوی کمان را در برگیرد».^{۱۶}

19- Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, M. - L., 1950, str 279.

۱۶- محمدبن جریر طبری: تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

در این روزگار هرمزد چهارم فرزند خسرو یکم انوشیروان برار یکه شاهی تکیه داشت و دهمین سال شاهنشاهی خویش را که از سال ۵۷۹ میلادی آغاز شده بود می گذرانید.

تابستان سال ۵۸۹ میلادی وضع ایران سخت رو به وخامت نهاد. در مرزهای غربی همواره میان سپاه ایران و لشکر یان روم برخوردها و تصادمهایی روی می داد. با وجود برخی موفقیتها، شکست سپاه ایران در حوالی نصیبین، وضع را تا اندازه ای دشوار کرده بود. استحکامات سپاه هرمزد چهارم در مارتیرو پولیس و عقبه به محاصره لشکر یان روم درآمد و مورد تهدید قرار گرفت. طبری شماره لشکر یان روم را هشتصد هزار نوشته است.^{۱۷} در این زمان دو شیخ عرب بنامهای عباس احول و عمرو بن ازرق با گروهی بسیار از عربان برضد شاهنشاه ساسانی قیام کردند و سرزمینهایی را که تا کرانه های فرات امتداد داشت مورد نهب و غارت قرار دادند. این حوادث برای ایران سخت ناخوش آیند بود. این حمله ها موجب از میان رفتن پستهای گمرکی و وارد آمدن زیانهای مادی فراوان به خزانه ایران شد.^{۱۸}

در همین زمان لشکر یان ترک و خزر از راه خزر و تنگه داریال به آران و ارمنستان حمله ور شدند.

در شرق نیز ساوه شاه فرمانروای ترکان ودائی هرمزد چهارم که طبری او را «شابه» نامیده است، به ایران حمله برد. از ظواهر اخبار چنین برمی آید که هرمزد چهارم از مادر ترک و شاید دختر ایستمی خان متولد شده باشد. طبری این حمله متشکل ترکان و رومیان و عربان را چنین وصف کرده است:

«از هشام بن محمد کلیبی روایت کرده اند که ترکان برضد هرمز برخاستند و به قولی دیگر شابه پادشاه بزرگ ترکان به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد و شاه روم با هشتصد هزار سپاه از

۱۷- همانجا.

۱۸- فردوسی نیز از ویرانی بسیار که بدست تاراجگران صورت پذیرفته سخن گفته است. رجوع شود به: شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۳۲.

مرزها درآمد و آهنگ او داشت و شاه خزر با سپاهی بزرگ به باب و ابواب رسید و تباهی کرد و ویرانی آورد و دوتن از عربان بنام عباس احو و عمرو بن ازرق با جمعی انبوه از مردم عرب بر ساحل فرات فرود آمدند و بر مردم سواد حمله بردند و دشمنان هرمز جری شدند و به قلمرو وی هجوم آوردند و تاخت و تازشان چنان شد که دیار پارسیان را غربالی پرسوراخ نامیدند و گفتند دشمنان دیار پارسیان را چنان در بر گرفته‌اند که زه دوسوی کمان را به برگیرد و شابه شاه ترکان کس پیش هرمز و بزرگان پارسی فرستاد و آمدن خویش را با شاه خبر داد و گفت: پلها را مرمت کنید تا سوی دیار شما گذر کنم و بر هر نهر و رود که در راه من به دیار روم باشد و پل بر آن نباشد، پل بزیند که خواهم از دیار شما سوی دیار روم شوم»^{۱۹}

متحدان چنین می‌پنداشتند که در ایران لحظه بحران فرارسیده است. هرمز بخش بزرگی از نیروی خود را صرف پیکار با اشراف و بزرگان کرد و عده کثیری از اینان را به قتل رسانید. طبری شماره کشته شدگان را بیش از سیزده هزار تن دانسته و چنین نوشته است:

«هرمز پیوسته فیروز بود و هر چه می‌خواست، بدان دست می‌یافت، مردی خردمند و مکار و بدنیت بود و از خالگان ترک خویش خوی گرفته بود و بزرگان را خفیف داشت و از دانشوران و بزرگان و خاندان‌ها سیزده هزار کس و ششصد کس بکشت و پیوسته در اندیشه همدلی با سفلگان و صلاح کار ایشان بود»^{۲۰}

نکته‌ای را نباید از دیده دور داشت و آن این که اشراف و بزرگان اغلب در رأس سپاه قرار داشتند. گروه‌های بزرگی از خویشاوندان و فرزندان آنان نیز با

۱۹- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، جلد دوم، ص ۷۲۶.

۲۰- همانجا، ص ۷۲۵.

• گمان می‌رود مدارک مورد استفاده طبری، حاصل کار و بیانگر اندیشه‌ها و دریافت‌های طبقه حاکم و گروه اشراف بوده است که کشتار بزرگان و اشراف و حمایت هرمزد چهارم از عامه مردم را سخت نکوهش کرده است. طبری همان عامه مردم را سفله نامیده و نوشته که هرمزد «در اندیشه همدلی با سفلگان و صلاح کار ایشان بود». به اعتقاد نگارنده، این یکی از جهات برجسته، انسانی و شرافتمندانه هرمزد چهارم بوده است و جا دارد تاریخ از او به نیکی یاد کند. از این رو است که باید تاریخ میهن ما مورد تجدید نظر جدی قرار گیرد تا سقیم به جای صحیح ارائه نشود. بنابه نوشته فردوسی هرمزد می‌خواست درویشان را به گنج شاد دارد.

درجه‌های مختلف در سپاه خدمت می‌کردند. با کشته شدن اشراف، خویشاوندان و فرزندان آنان نیز از شاهنشاه ساسانی دل‌کنند و به کار سپاه پرداختند. طبری از تنزل مرتبت بزرگان و سپاه و بد شدن دل اطرافیان با هرمزد سخن آورده است.^{۲۱}

همه عوامل مذکور سبب شد که سپاه ایران نیروی رزمندگی خویش را از دست بدهد و از مرزهای ایران چنانکه باید حفاظت و نگاه‌داری نشود. فردوسی با ارائه سخنانی از هرمزد چهارم که در آن از وضع بد و نابسامان کشور سخن رفته، منظره روشنی در این زمینه به دست داده است. نامداران ایران پس از تعظیم و تکریم به هرمز گفتند: همه ما ارزش یک موبد را نداریم ولی تو موبدان و دبیران را کشتی و از آئین روی گرداندی.

همه نامداران فروماندند زهر گونه اندیشه‌ها راندند
 بگفتند کای شاه با رای و هوش یکی اندر این کار بگشای گوش
 خردمند شاهی و ما که تریم همی خویشتن موبدی نشمریم
 همه موبدان و دبیران خویش بکشتی و گشتی ز آئین و کیش^{۲۲}

ولی موبدی که زنده مانده بود و نزد شاه مقام وزارت داشت به هرمز توصیه کرد که هرچه زودتر با رومیان صلح کند و سرزمین‌های مورد اختلاف را به آنان واگذارد و نسبت به تازیان گذشت روا دارد و امکان خرید کالاهایشان را فراهم آورد. خزران که غنایم بسیار بدست آورده‌اند، از بیم آن که مبادا غنیمت را از دست بدهند، از برابر سپاه ایران خواهند گریخت. تنها خطر از سوی ساوه شاه و زمانی است که ترکان از جیحون بگذرند. در این صورت تأخیر روانیست.

چنین گفت موبد که بودش وزیر که ای شاه دانا و دانش‌پذیر
 سپاه خزر گریباید به جنگ نیابند از ایدر زمانی درنگ
 ابا رومیان داستانها ز نیم زین پایه تازیان برکنیم

۲۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۵.

۲۲- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۳۲.

ندارم زدل بیم از تازیان که از دیدشان دیده دارد زیان
 که هم مار خوارند وهم سوسمار ندارند جنگی گه کارزار
 ترا ساوه شاه است نزدیکتر وز و کار ما نیز تاریکتر
 ز راه خراسان بود رنج ما که ویران کند لشکر و گنج ما
 چو ترک اندر آید ز جیحون به جنگ نباید بر این کار کردن درنگ^{۲۳}

در شعر فردوسی چنین آمده است که تازیان را باید در معرض فشار قرار داد. ولی فردوسی در پیرامون چگونگی اجرای این مقصود سخنی نیاورده است. هجوم ترکان بر مشکلات ایران افزود. ولی هنوز در ایران امکانات بالقوه‌ای برای رفع دشواری‌ها وجود داشت. دشمنانی که از «راه خزران» حمله ور شده بودند، در تاریخ پنجم ماه مه سال ۵۸۹ میلادی از سوی سپاه ایران به شکستی سخت دچار آمدند و حدود ماه ژوئن همان سال با سردرگمی و سرآسیمگی فراوان به سرعت پا به فرار نهادند. ولی می‌کوشیدند غنایم بدست آمده را نیز با خود همراه ببرند.^{۲۴} اندکی بعد جای رومیان را کوه‌نشینانی گرفتند که در خدمت شاه گرجستان، گورام باگراتی^{۲۵} بودند. این کوه‌نشینان نیمه وحشی، تابع گرجستان بودند. تنها کاری که این افراد توانستند از عهده آن برآیند، حمله و غارت قفقاز بود.^{۲۶}

واحدهای رومی نیز به فرماندهی سرداری به نام رومن در این حمله به سپاه گورام پیوستند.^{۲۷} ولی رومیان در صدد اشغال اراضی ایران بر نیامدند. هدف رومیان مشغول داشتن بخشی از سپاه ایران در شمال و غرب و کمک به ترکان بود

۲۳- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام علی یف، زیر نظر

ع. آذر، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۳۳.

24- Gumilev I. N., Voina 589 g. i Geratskaia bitva, - «Izvestiia otdeleniia obshchetsvennykh nauk Akademii nauk Tadjikskoi SSR », 1960, N 2 (23), str. 67.

25- Guram Bagrati.

26- Brosset M., Histoire de la Georgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX - e siècle. SPb., 1894.

مؤلف در این کتاب از اقوام اوست و دیگر اقوام ساکن جنوب و شمال غرب گرجستان و نیز اقوام ساکن جنوب داغستان نام برده است.

Sebeos, Istoriiia imperatora Irakla, per. s armianskogo K. patkanian, SPb., 1862, str. 33.

که از آسیای میانه حمله ور شده بودند، تا بتوانند از این رهگذر ضربت اصلی و قاطع را برپیکر ایران وارد آورند.

در سپتامبر سال ۵۸۹ میلادی، این واحدها نیز خاک ایران را ترک گفتند. قفقازیان بی آنکه به کارزار دست زنند به خانه‌های خود بازگشتند. کار ایران با شیوخ تازی آسانتر بود. زیرا با پرداخت مبلغی جزئی توانستند تازیان را به ترک اراضی بین‌النهرین وادارند. ولی با اینهمه، هنوز سرنوشت جنگ حل نشده بود.

هجوم ترکان

چنانکه در برخی نوشته‌ها آمده است، یانگ سوئو^{۲۸} پسر کوچک قراچورین در ماه اوت سال ۵۸۹ میلادی به شرق ایران حمله ور شد. گومیلوف دانشمند ترک‌شناس شوروی نوشته است که طبق تقویم، پیکار در «خانه اسد» روی داده است که مدت زمان آن از بیست و دوم ماه ژوئن تا بیست و یکم ماه اوت است.^{۲۹}

سپاه هفتاد هزار نفری ایران که در مرز به نگهبانی می‌پرداخت، مغلوب ترکان شد و پایه فرار نهاد و راه خراسان، طالقان و سرزمین باختر را درپیش گرفت که هرات و بلخ و بادغیس دژهای مستحکم آن بودند. این سرزمین نیز به روی ترکان گشوده شد. طبری می‌نویسد:

«... شابه، پادشاه بزرگ ترکان به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد».^{۳۰}

پیاده‌نظام سپاه ایران، در برابر ترکان تاب مقاومت نیاورد. در سراسر کشور نگرانی و سرآسیمگی پدید آمده بود. بنابه نوشته طبری «ساوه (شابه) شاه

28- Yang Souh.

29- Gumilev, L. N., Drevnie tiurki, Moskva, izdatelstvo «Nauk», 1964, str. 126.

۳۰ — محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم

پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

ترکان، کس پیش هرمز و بزرگان پارسی فرستاد و آمدن خویش را با شاه خبر داد و گفت: پل‌ها را مرمت کنید تا سوی دیار شما گذر کنیم و بر هر نهر و رود که در راه من به دیار روم باشد و پل بر آن نباشد، پل بزنید که خواهیم از دیار شما سوی دیار روم شوم»^{۳۱}

متن اولتیماتوم خود نشانه‌ای از هدف لشکرکشی و موافقت رومیان با ترکان خاقانات غربی برای همکاری است.

در کتسیون (تیسفون) رأی شاهنشاه بر این قرار گرفت که بهرام چوبینه مرزبان ارمنستان و ائورپاتکان (آذربایجان) را که از دودمان مشهور پارتی مهران بود، برای مقابله به سوی ترکان گسیل دارد. بهرام از سوی هرمزد چهارم برای پیکار با ترکان مأموریت یافت. وی از شاهنشاه دوازده هزار مرد جنگی کار آزموده خواست.

طبری و فردوسی هر دو شماره سپاه ایران را دوازده هزار یاد کرده‌اند. با اینکه طبری شماره ترکان را «سیصد هزار»^{۳۲} نوشته است، چگونه می‌تواند رقم دوازده هزار مرد جنگی سپاه بهرام درست باشد.

طبری چنین آورده است:

«وهرمز سخت بیمناک شد و به مشورت پرداخت و همگان گفتند که باید آهنگ شاه ترکان کند و او بهرام جشنس (وهرام گشنسپ) را که از مردم ری بود و به نام چوبین شهره بود با دوازده هزار مرد که بهرام از سالخوردگان نه جوانان برگزید سوی ترکان فرستاد».^{۳۳}

فردوسی چنین گفته است:

سپهد بشد تا عرض گاه شاه
بفرمود تا پیش او شد سپاه
گزین کرد ز ایرانیان لشکری
هر آن کس که بود از سران افسری
نیشتنند نام ده و دوهزار
ز ره‌دار و برکستوانور سوار

۳۱- همانجا.

۳۲- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم

پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

۳۳- همانجا.

چهل سالگان را نبشتند نام درم بر کم و بیش از این شد حرام^{۳۴}
ابوحنیفه احمد بن داود دینوری در کتاب اخبار الطوال پیرامون شماره
اندک سپاه ایران چنین دلیلی از قول بهرام چوبینه آورده است:

«پس بهرام بزرگان دیوان را احضار کرد و مرزبانان و بزرگان را نیز به
آنها پیوست و دوازده هزار تن از سوارکاران را برگزید که سن هیچ یک از آنها
کمتر از چهل سال نبود.

شاه که از این امر آگاهی یافت به بهرام گفت. چرا بیش از این انتخاب
نکردی مگر نمی دانی که باید برای مبارزه و نبرد با سیصد هزار تن آماده شوی.^{۳۵}
بهرام پاسخ داد: شهر یارا مگر نمی دانید هنگامی که کیکاووس اسیر گشت و در
دژ ما سفری بازداشت شد رستم برای نجات او با دوازده هزار مرد حرکت کرد و
کیکاووس را از دست ۲۰۰ هزار نفر رهانید.

همچنین اسفندیار هنگامی که برای کینه جویی به سوی ارجاسب رفت با
۱۲ هزار نفر رهسپار شد.

وقتی کیخسرو گودرز را برای خونخواهی پدر خود سیاوش برگزید او را
به سرکردگی ۱۲ هزار نفر گسیل داشت و گودرز توانست بر سیصد هزار نفر فائق
گردد و سپاهی که با ۱۲ هزار نفر تار و مار نشود با هیچ نیرویی شکست نخواهد
یافت»^{۳۶}

گمان بسیار می رود که رقم ۱۲ چون رقم ۷ در نزد ایرانیان مقدس و
ورجاوند بوده است. ایرانیان باستان به وجود ۱۲ ایزد و هفت امشاسپند اعتقاد
داشتند. در میان شیعیان نیز دو گروه هفت امامی و دوازده امامی را مشاهده
می کنیم. در عهد صفویه نیز سپاه قزلباش مرکب از دوازده هزار نفر بود.

۳۴- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف،
زیر نظر ع. آذر مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۴۱.

۳۵- فردوسی شماره اردوی ترکان را چهار صد هزار آورده ولی دینوری همانند طبری سپاه
ترکان را مرکب از سیصد هزار دانسته است.

۳۶- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد
فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۴-۸۵.

چنان که پیشتر اشاره شد، فردوسی سال سپاهیان ایران را چهل ذکر کرده است. این افراد جنگیان کار آزموده و با سابقه ای بودند که بر سپاهیان عادی و حاضر به خدمت ایران برتری داشتند.

سبب این که بهرام اشخاص سالمند را بر جوانان ترجیح داد، واضح و روشن است. نیروی عمده در سپاه ایران، تیراندازان بودند و برای این که سپاهیان تیراندازی را نیک بیاموزند، بیست سال وقت و آموزش مداوم ضرور می نمود. مهارت در تیراندازی نیز سرنوشت پیکار را حل می کرد. در سده ششم میلادی، سپاه تیرانداز ایران به استادی و سرحد کمال رسیده بود. آنان، نه سینه، بلکه گوش را هدف می گرفتند.^{۳۷}

چنان که اشاره شد، بنا به روایت طبری سپاه ساوه شاه به سیصد هزار می رسید. ولی فردوسی عده سپاه ترکان را چهارصد هزار نوشته است. در خدمت سپاه ترکان پیلان جنگی قرار داشت. ولی سپاه ایران آتش اندازهایی داشت که با نفت می سوخت و بر ضد پیلان جنگی به کار گرفته می شد.^{۳۸}

ترکان پس از نخستین پیروزی بر مرزبانان ایران، روی به غرب نهادند و به تعقیب سپاه ایران پرداختند. وظیفه عمده مرزبانان حفظ و نگاهداری بلخ تا فرارسیدن سپاه بهرام بود. هرمز از بی خبری ترکان برای فریفتنشان بهره جست و اخبار مجعول در اختیارشان گذارد. او یکی از درباریان خود بنام خرداد برزین را که مردی بسیار مکار بود نزد ساوه شاه فرستاد.^{۳۹} خرداد برزین با ساوه شاه به مذاکره و گفتگو در پیرامون صلح پرداخت و چندان نرمش از خود نشان داد که مورد اعتماد ساوه شاه قرار گرفت. خرداد برزین شاه ترکان را اغوا کرد که جهت حمله را تغییر دهد و دشت هرات را به تصرف آورد.

بلعمی محل پیکار سپاهیان ایران و ترک را نزدیکی بلخ دانسته است.

ع. آذر، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۵۶-۳۵۷.

37- Inostrantsev K. A., Sasanidskie etudy, SPb., 1909 str. 66.

۳۸- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام علی یف، زیر نظر

۳۹- همانجا، ص ۳۴۹-۳۵۱.

ولی طبری و فردوسی هر دو، ناحیه هرات را محل پیکار شمرده اند. به اعتقاد نگارنده نظر طبری و فردوسی منطبق با واقعیت است. زیرا تصویری که فردوسی از آورد گاه ارائه کرده، با مشخصات جغرافیایی هرات تمام و کمال انطباق دارد. در این زمان بهرام با سرعتی بسیار به سوی شرق روی آورد. سپاه بهرام چوبین، بجای گذر از راه معمول به بلخ، راه دیگری را برگزید. بهرام با سپاه خویش قهستان را دور زد و در پشت سپاه ترکان قرار گرفت. ساوه شاه نیز با لشکر ترکان از سوی شمال غرب و تنها راهی که از کرانه های هریرود می گذشت، به سوی هرات پیش تاخت.

برای روشن شدن مطلب، یادآوری این نکته ضرور می نماید که هرات در دشتی وسیع نهاده شده است. شمال و جنوب هرات با کوهها احاطه شده است. کوههای شمال هرات زنجیرگاه خوانده می شود و کوههای جنوب اسکلج یا امان کوه نامیده می شود. در شرق هرات این دو رشته کوه به یکدیگر می پیوندند و هریرود را در تنگه ای میان این دو کوه می فشارند. گذرگاه شمال این کوهستان که براران نام دارد، اندکی وسیعتر است و سواران می توانند از آن بگذرند. طول این گذرگاه حدود هشت کیلومتر است. دشت شمالی که از هریرود تا زنجیرگاه کشیده شده به طول دوازده کیلومتر است. هریرود نیز چندان عمیق نیست و نقاطی دارد که به هنگام تابستان و پاییز می توان از آن گذشت. ولی بیشتر نقاط آن به سبب سرعت جریان آب غیرقابل عبور است.

ترکان با گذر از براران به دشت بائولی گاه درآمدند و سپاه بهرام چوبین را برابر خود دیدند. این حادثه برای ترکان بسیار غیرمترقبه بود. گمان می رود همه سپاه ترکان در نزدیکی هرات نبودند. گذرگاه تنگ، مانع عبور سپاه سیصد هزار نفری بود و چنانکه از نوشته ها برمی آید جناح های چپ و راست سپاه ایران، ترکان را در چنگ و محاصره خود گرفتند.

گمان می رود شماره سپاه ترکان به فرماندهی ساوه شاه در هرات چندان زیاد نبوده است. شاید او تصور می کرد که تنها با پادگان محافظ هرات روبرو خواهد شد. ترکان به وضع دشواری گرفتار آمده بودند. خراد برزین که وظیفه خویش را به انجام رسانیده بود، شبانه از اردوی ترکان گریخت و خود را به سپاه بهرام رسانید. فردوسی چنین اشاره کرده است.

چو خرد برزین سوی خانه رفت برآمد شب تیره از کوه تفت
 بسیجید و بر ساخت راه گریز بدان تا نیاید بدو رستخیز^{۴۰}
 ابوحنیفه احمد بن داود دینوری در کتاب اخبار الطوال نام خرد برزین را
 «هرمزد گرابزین» (جرابزین) ذکر کرده و داستان را براینگونه به شرح آورده
 است:

«از سوی دیگر خاقان ترک خبر حرکت سپاه را شنید و این خبر هنگامی
 به او رسید که هرمزد گرابزین، مردی که به زیرکی و حسن تدبیر و کیاست
 معروف بود به نمایندگی از طرف پادشاه ایران به خدمت وی بار یافته بود. نماینده
 مزبور یعنی هرمزد گرابزین یکی از باتدبیرترین و داهیه‌ترین رجال ایران به شمار
 می‌رفت و سرآمد اقران خود در افسون‌گری و هوشیاری محسوب می‌گشت.
 شاهنشاه ایران به هرمزد گرابزین دستور داده بود، تا خود را فرستاده مخصوص
 هرمزد معرفی کند که برای صلح و جلب رضایت به آن سوی آمده است.

هرمزد گرابزین توانست با روش زیرکانه خود خاقان ترک را از
 خرابکاری در خراسان بازدارد. چون هرمزد گرابزین از نزدیک شدن بهرام خبردار
 شد، شبانه از هرات بیرون رفت و به بهرام پیوست.

هنگامی که خبر نزدیک شدن سپاه ایران به خاقان ترک رسید، به فرمانده
 نگهبانان خود گفت برو و این ایرانی فریبکار را نزد من بیاور. چون درصدد
 دستگیری او برآمدند، معلوم شد که شب هنگام از شهر بیرون رفته است».^{۴۱}
 در نوشته دینوری چند نکته تاریک می‌توان یافت:

۱- با اینکه دینوری فرار خرد برزین یا «هرمزد گرابزین» را از هرات
 دانسته است، معهذا نوشته که پیکار میان سپاه ایران وارد وی ترکان در کدام
 ناحیه صورت گرفته است؟

۲- با اینکه فرمانروای ترکان از گسیل شدن سپاه ایران آگاهی داشته،

۴۰- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف،
 زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۵۱.

۴۱- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد
 فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۵-۸۶.

چگونه سخنان خرادبرزین را باور کرده است؟

۳- با اینکه ترکان می توانستند خود را از مهلکه بدر برند، چرا به پیکار دست زدند؟

۴- دینوری پیروزی سپاه ایران را حاصل تیربهرام و کشته شدن خاقان ترک به دست وی دانسته است.

چنانکه ملاحظه می شود، تفاوتی در مآخذ موجود است. ولی از نوشته دینوری چنین استنباط می شود که متن مذکور خلاصه غیردقیقی از مآخذ باستان است. نمی دانیم این متن از سوی دینوری به اختصار آمده است یا اینکه گذشتگان به چنین اختصاری دست زده اند.

حال برای تخمین زدن شماره سپاهیان دو طرف، نظری به میدان نبرد می افکنیم. بلنیتسکی دانشمند شوروی پهنه کارزار را حدود دوازده کیلومتر دانسته است.^{۴۲}

هرگاه عرض میدان کارزار به گونه ای باشد که بلنیتسکی ذکر کرده است، در یافت ما از شماره سپاه دو طرف بدین گونه خواهد بود:

برای این که سواران بتوانند آزادانه پیکار کنند، باید با یکدیگر بیست متر فاصله داشته باشند. بنابراین هر رده و صف سوار نظام، نمی توانست بیش از دو هزار سوار شامل گردد. در نوشته ها عمق سپاه ترکان را ده رده آورده اند. از این رو گمان می رود شماره ترکان در نزدیکی هرات، حدود بیست هزار نفر باشد. اگر این نکته که ترکان از پیلان جنگی نیز استفاده می کردند، درست باشد، پس آنگاه می توان حدس زد که شماره اردوی ترکان و سپاه ایران در نزدیک هرات به تقریب برابر بوده است.

ساوه شاه، فرمانروای ترکان، هنگامی که سپاه تازه نفس و آراسته ایران را برابر خویش دید، می دانست که به تله افتاده و اسیر دام شده است. اسبان جنگی ترکان در طول راههای دشوار کوهستانی سخت فرسوده شده بودند. آرایش

42- Belnitskii A. M., Istoricheskaia topografiia Gerata VI veka. Alisher Navoi. Sbornik statei, Moskva - Leningrad, 1946, str. 190.

جنگی ترکان بسیار نامناسب بود و امکان مانور نمی داد.^{۴۳}

حال آنکه هرات در پشت سپاه ایران قرار داشت^{۴۴} و پایگاهی مهم برای تأمین آذوقه و ساز و برگ و ذری مستحکم و استوار بود. جناح راست سپاه ایران به رود و جناح چپ به کوه تکیه داشت. برای سپاه ترکان، عقب نشینی از گذرگاهی تنگ در حکم خود کشی بود.

ساوه شاه کوشید تا با بهرام چوبینه به نحوی کنار آید. وی به بهرام تکلیف کرد حاضر است ثروتی بزرگ در اختیارش گذارد و دخترش را به همسری او در آورد و جایگاه نخستین را در دربار خویش به بهرام واگذار و او را صاحب تاج و تخت ایران کند. ولی بهرام همه پیشنهادهای شاه ترکان را رد کرد. تنها راهی که باقی مانده بود، جنگ و پیکار بود.^{۴۵} تنها خردبرزین و بزرگ دبیر به بهرام توصیه کردند که پیشنهاد فرمانروای ترکان را بپذیرد.^{۴۶} ولی بهرام آنان را به سکوت واداشت و با تمامی سپاه خویش، آماده جنگ شد.^{۴۷}

رده بندی سپاه ایران را از نوشته های ثعالبی می توان دریافت. وی می نویسد که بهرام پیادگان را در رده نخستین و در پس آنان پیلان جنگی را جای داد.^{۴۸} وی از جناح ها عده ای را به خدمت خود برگزید. جناح راست، بلندی های زنجیرگاه را در اختیار گرفت. جناح چپ در کرانه هریرود استقرار داشت. شهر هرات و باغ های آن در پشت جبهه سپاه ایران قرار گرفته بود. ترکان ناگزیر شدند به همان دشتی که در اختیار خود داشتند بسنده کنند. این وضع

۴۳ - فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۵۶.

۴۴ - فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۵۵.

۴۵ - همانجا، ص ۳۵۶-۳۵۹.

۴۶ - همانجا، ص ۳۶۱-۳۶۲.

47- Inostrantsev K. A., Sasanidskie etiudy, SPb, 1909, str. 49.

48- Tha'alibi, Histoire des rois des pers, traduite par H. zotenberg. paris, 1900, p. 646.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غرر السیر المعروف بکتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، تهران، مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۶۴۶)

برای سپاه ایران بسیار مناسب بود.^{۴۹}

گمان می رود نوشته ثعالبی در مورد شرکت داشتن پیلان جنگی در سپاه ایران منطبق با واقعیت نباشد. ثعالبی براین عقیده بوده است که پیلان جنگی از سوی سپاه ایران در کارزار شرکت داشتند.^{۵۰} ولی منابع و مآخذ دیگر، از شرکت پیلان جنگی توسط ایرانیان سخن به میان نیاورده اند و بر آن بوده اند که پیل جنگی تنها مورد استفاده ترکان بوده است.^{۵۱}

پیش از آغاز پیکار، بهرام چوبینه در برابر سپاه ایران به سخن برخاست. سخن بهرام، همانند نطق های دیگر فرماندهان بخاطر تهییج سپاه بود. وی گفت هر یک از شما باید وظیفه خود را تمام و کمال انجام دهید. زیرا در صورت فرار، هیچ یک جان بدر نخواهد برد و از چنگ ترکان رهایی نخواهد یافت و روی نزدیکان و کسان خویش نخواهد دید.

جنگ با حمله پیلان آغاز شد. آمادگی ترکان برای نبرد قطعی و پیکار تا پای جان، چنان اثر نامطلوبی در سپاه ایران گذاشت که کم مانده بود صفوف مقدم سپاه ایران از هم فروپاشد. تنها مداخله بموقع بهرام سبب شد که روحیه سپاهیان ایرانی تقویت شود و مانع از درهم پاشیدگی لشکر گردد.^{۵۲} ساوه شاه که اثر روانی حمله پیلان جنگی را بی نتیجه دید، به سواران ایران حمله برد و جناح چپ سپاه ایران را در معرض فشار قرار داد. ولی در قلب و جناح راست، ترکان با شکست مواجه شدند.

فشار ترکان به اندازه ی شدید بود که نخست بهرام را به اندیشه عقب نشینی و فرار واداشت. زیرا دشت هرات، نه تنها دامی برای ترکان، بلکه در واقع دامی برای سپاه ایران نیز بود. کوهها راه فرار را مسدود می داشتند. بهرام

49- Inostranrsev K. A., Sasnidskie etudy. SPb. 1909 str. 49.

50- Tha'alibi, Histoire des rois des perses, traduite par H. Zotenberg, Paris, 1900, p. 646.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غررالسیر المعروف بکتاب غررملوک الفرس و سیرهم، تهران، مکتبه

الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۶۴۶).

۵۱- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف،

زیرنظرع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۶۶-۳۶۷.

۵۲- همانجا، ص ۳۶۳.

راهی جز پیکار با ترکان نداشت. ثعالبی تلاش بهرام به عقب نشینی و فرار را یکی از حيله‌های جنگی او دانست.^{۵۳} ولی فردوسی عقیده دیگری را ابراز کرده است. فردوسی می نویسد که ترکان جناح چپ و قلب سپاه ایران را در معرض فشار قرار دادند و گروهی را به فرار واداشتند. بهرام چون چنین دید، سه تن از سپاه جناح چپ را از زمین بر زمین افکند و در جناح راست نیز جنگاوران را به مقاومت فراخواند و پس آنگاه به قلب سپاه روی نهاد و به آنان چنین گفت:

چنین گفت با لشکر آرای خویش که دیوار ما آهنین است پیش
 هرآن کس که او رخنه داند زدن ز دیوار بیرون تواند شدن
 شود ایمن و جان به ایران برد به نزدیک شاه دلیران برد
 همه دل به خون ریختن برنهد سپر بر سر آرید و خنجر دهید^{۵۴}

ساوه شاه هنگامی که حمله سواران ترک را بی اثر دید، پیلان جنگی را وارد عرصه کارزار کرد. ولی بهرام با حمله متقابل هجوم ترکان را پاسخ گفت و به منظور دفع پیلان، همه نیروهای ذخیره سپاه ایران را به کار گرفت. در این مرحله از پیکار، کمانداران ایرانی، مهارت و توانایی جنگی خویش را به صورتی بسیار درخشان ابراز داشتند. تیرهای کمانداران سپاه ایران به سوی چشمان و خرطوم پیلان جنگی نشانه گیری شد. گذشته از آن تیرهای آغشته به نفت و قیراندود و آتش را نیز به همراه تیرهای معمولی به سوی پیلان جنگی افکنده می شد.^{۵۵} پیلان جنگی از درد و بیم رو به فرار نهادند و به هنگام بازگشت ترکان را به زیر دست و پا گرفتند و لگدمال کردند.

سپاه ترکان که در معرض هجوم پیلان خویش قرار گرفته بود، آرایش رده‌های جنگی خود را از دست داد و نتوانست برابر سپاه ایران مقاومت لازم را

53- Tha'alibi, Histoire des rois des Perses, traduite par H. Zotenberg, Paris, 1900, p. 647.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غررالسیر المعروف بکتاب غررملوک الفرس و سیرهم، تهران مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۶۴۷)

۵۴- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۶۶.

55- Inostrantsev K. A., Sasanidskie etudy. SPb., 1909, str. 80 - 81.

ابراز دارد.

ساوه شاه که وضع را بر این گونه آشفته دید، پا به فرار نهاد. ولی از ضربه تیر بهرام چوبینه کشته شد.^{۵۶} بیشتر مورخان مرگ ساوه شاه را بر این گونه نوشته اند. دینوری نیز چنین آورده است:

«چون جنگ ادامه یافت، بهرام چوبین با صد تن از دلاوران سپاهش به سوی تپه‌ای که قرارگاه خاقان ترک بود حمله کرد. گروهی که پیرامون خاقان بودند ترسیدند و از اطراف او متفرق شدند. خاقان مرکب خویش را طلبید ولی بهرام خاقان را دید و او را هدف تیری قرار داد که بر اثر آن از پای درآمد، ترکان پا به فرار نهادند».^{۵۷}

طبری نیز مشابه نظر فردوسی و دینوری را ابراز داشته است.^{۵۸} ترکان پس از کشته شدن فرمانروای خویش، سرآسیمه پای به گریز نهادند و کوشیدند تا از تنگه براران بگذرند. ولی گذرگاه تنگ و دراز جایی برای گذر یکباره انبوه سپاهیان ترک نداشت. این زمان بود که سپاه ایران، ترکان دل آشفته و بیمناک را در تنگنا گرفت. بنابه نوشته فردوسی گروه کثیری از ترکان در آن «تنگ راه» جان سپردند. بیش از ده یک ترکان برجای نماند و آنان که جان به سلامت بردند، اسیر سپاه ایران شدند.^{۵۹} پس از پایان جنگ، بهرام چوبینه یکماه در هرات ماند و غنایم بدست آمده را میان شاهنشاه و سپاه خویش بخش کرد.

گویند ساوه شاه پسر خود «پرموده» را به جانشینی برگزیده بود تا پس

۵۶- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۵۷- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال. ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۶.

۵۸- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

۵۹- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۶۸-۳۶۹.

از وی فرمانروای ترکان باشد.^{۶۰}

در مورد نام این شخص اختلاف نظرهایی موجود است. فردوسی پسر ساوه شاه را «پرموده» نامیده است.^{۶۱} طبری نیز نام او را «برموده» نوشته است.^{۶۲} ولی دینوری در اخبارالطوال نام وی را «یلتکین» ذکر کرده است.^{۶۳} مشابهت نوشته‌های طبری و فردوسی مشهود است. در ضمن یادآور می‌شویم که «یلتکین» در میان ترکان نام نبوده، بلکه لقب و عنوان بوده است. بدین روال گمان می‌رود جانشین ساوه‌شاه «پرموده» نام داشت و عنوان ایلی او همان «یلتکین» بوده است. شاید پرموده ترجمهٔ پارسی نام ترکی «بویروق» باشد که ما اکنون «فرموده» می‌گوئیم. بنابراین گمان می‌رود نام پسر ساوه شاه «بویروق‌خان» بوده باشد. «بویروق» به عنوان نام شخص در میان ترکان وجود داشته و رشیدالدین فضل‌الله همدانی در داستان «اتفاق بویروق‌خان با برادر پادشاه نایمان...» به این نام اشاره کرده است.

در این زمان «پرموده» پسر ساوه شاه باقی ماندهٔ سپاه درهم شکسته ترکان را گرد آورد تا باز با سپاه ایران به پیکار دست زند. دینوری در این باره چنین نوشته است:

چون یلتکین از قتل پدر آگاه شد ترکان را به پیکار با ایرانیان و انتقام خون پدر تحریر و تهییج کرد و در نتیجه گروه انبوهی از سپاهیان گرد آمدند و به فرماندهی یلتکین حرکت کردند.
بهرام چون از چگونگی امر باخبر شد جمع کثیری از نواحی خراسان را

۶۰ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۶.

۶۱ - فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۶۲ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۷.

۶۳ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۶.

گرد آورد و سوی یلتکین رهسپار گردید».^{۶۴}

فردوسی می نویسد که «پرموده» پسر ساوه شاه که «بغ پور» یا فغفور نیز می نامیدندش هرچه از گنج و گوهر و درم و دینار داشت در دژ استوار خویش که «افراز» می نامیدند، برجا نهاد و از جیحون گذشت و به سوی بهرام چوبینه شتافت.^{۶۵}

چون سپاه بزرگی را برابر خود یافت، کوشید تا کتیک و شیوه رزم کوچ نشینان را به کار گیرد و نخست به جنگ و گریز و پس آنگاه به شیخون دست زند. چنانکه ثعالبی می نویسد کم مانده بود در این شیخون بهرام را به جنگ آورد.^{۶۶} ولی درهم شکستن سپاه منظم با نبردهای چریکی امکان پذیر نبود.

سپاه ایران از رود جیحون گذشت. در پیکار شبانه نیز شکستی سخت بر اردوی ترکان وارد آمد و پرموده با باقی مانده سپاه خویش به دژ «پای کند» که فردوسی «آواز» نامیده است، گریخت و به آنجا پناه برد.^{۶۷}

بهرام چوبینه دژ را به محاصره گرفت. فرمانروای ترک ناگزیر به تسلیم تن در داد.^{۶۸} پرموده حاضر شد به خاطر نجات جان خود، به همراه خویشاوندان و زنان و فرزندان خویش به پیشگاه هرمزد، شاهنشاه ساسانی برود. هرمزد نیز به

۶۴ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوائف، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۶-۸۷.

۶۵ - فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۷۶-۳۷۷.

66- Tha'alibi, Histoire des rois des Perses traduite par H. Zotenberg, Paris, 1900, P.651.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غرر السیر المعروف بکتاب غرر ملوک الفرس وسیرهم، تهران، مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۶۵۱)

67- Tha'alibi, Histoire des rois de Perses, traduite par H. Zotenberg, Paris, 1900, P. 653.

طبری نامی از این دژ نبرده است ولی فردوسی از آن نام برده و دژ مذکور ناحیه ای است در نزدیکی پای کند که در کتاب حدود العالم نیز آمده است.

۶۸ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه

ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۷۲.

گرمی و شایستگی او را پذیرا شد و پس از انعقاد صلح با احترام فراوان پرموده را بازگرداند. دینوری در این باره چنین آورده است:

«پس از دو سوی فرستادگانی برای گفتگوی در امر صلح روانه شدند... یلتکین با پیشنهاد بهرام بشرطی که مورد قبول هرمزد شاه باشد موافقت کرد و هر یک از طرفین به جای خویش نشستند. بهرام چگونگی را به هرمزد نوشت. هرمزد پاسخ داد: یلتکین را با امنای دولت وارکان مملکت و سران و سرداران سپاهش با کمال عزت به سوی من فرستید.

یلتکین به عراق رهسپار شد، چون به مدائن نزدیک شد هرمزد از او استقبال کرد و هر یک از دو پادشاه هنگام ملاقات از اسب پیاده شدند، هرمزد مقدم یلتکین را گرامی داشت و او را در کاخ مخصوص منزل داد و هر دو شهریار با یکدیگر پیمان بستند که تا زنده هستند با هم به صلح و مسالمت رفتار کنند. سپس یلتکین از هرمزد اجازه بازگشت خواست و پس از تحصیل اجازه به کشور خویش بازگشت. چون به خراسان رسید بهرام او را با سپاه خود استقبال نمود و تا مرزهای ترک او را بدرقه کرد».^{۶۹}

پرموده یا «بویروق خان» فرمانروای ترک به سرزمین زیر فرمانروایی خویش بازگشت و تا به هنگام مرگ (۶۰۳ میلادی) با آرامی خاطر فرمان راند. در برخی نوشته‌ها پرموده فرمانروای ترک را «نیلی خان» نیز نامیده‌اند. در مآخذ چینی نام این شخص را «سوی شو»^{۷۰} ذکر کرده‌اند که معادل همان نام «نیلی خان» است.

ثعالبی پرموده را نواده ساوه‌شاه دانسته است. ولی استاد گومیلف نظر ثعالبی را درست نمی‌داند.^{۷۱} بهر تقدیر، تا آنجا که میسر بود مآخذ گونه‌گون در پیرامون نام این فرمانروای ترک از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

چنان که پیشتر اشاره کردیم، پیکار سپاه ایران با اردوی ترکان به سال

۶۹ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۷.

70- Suy Shu.

71- Gumilev L. N., Drevnie tiurki. Akademiia nauk SSSR, Institut Narodov Azii, Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1967, str. 132.

۵۸۹ میلادی با پیروزی ایران پایان پذیرفت.

در این روزگار ایران از بسیاری جهات در آستانه انهدام بود. ولی پیروزی بهرام چوبینه در هرات، تاریخ تلاشی و نابودی حاکمیت ساسانیان و انهدام نظام ساسانی را حدود نیم قرن به عقب انداخت.

بیست سال تمام ترکان یارای تجاوز به مرزهای ایران را نیافتند. راستی را هر یک از این دو قوم همسایه، از دیدگاه تاریخ، سرنوشتی و اثره خویش داشتند. قیام بهرام چوبینه مربوط به تاریخ ایران است که البته با ترکان نیز خالی از ارتباط نبوده است. بدین سبب ناگزیر از اشاره‌ای کوتاه به قیام مذکور هستیم. رویدادهای داخلی ایران، بویره در دوران پادشاهی خسرو دوم ابرویش (پرویز) اثری بسیار در سرنوشت ایران داشت. داستان بهرام چوبینه در کتابی زیر عنوان «بهرام چوبین نامگ» در عهد باستان وجود داشت که متأسفانه برجای نمانده است. مورخانی ایرانی چون طبری، دینوری، بلعمی و فردوسی نیز مطالبی از این داستان را به رشته تحریر کشیده‌اند. به گمان نگارنده سطور فردوسی داستان بهرام چوبینه را با تفصیل بیشتری به شرح آورده است و جا دارد بدان توجه خاصی مبذول گردد.

کتاب حاضر چون و اثره رابطه ترکان و ایران در روزگار ساسانیان است. از این رو به مقتضای زمان، شرایط و اوضاع و احوال در آن به داستان بهرام چوبینه اشاره‌هایی شده است.

قیام بهرام چوبینه یکی از صفحات جالب تاریخ ایران در روزگار ساسانیان است.

اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی، نهضت مزدکیان، ایران ساسانی را به لرزه افکند. این نهضت روزگاری برتری یافت و نیروهای رجعی ایران ساسانی را به عقب‌نشینی واداشت و سرانجام موجب بروز برخی اصلاحات در ایران شد.

پس از مرگ خسرو اول انوشیروان، فرزند و جانشینش هرمزد چهارم با دشواری‌های بسیاری مواجه گشت. او با اشراف و بزرگان که از قدرت و نفوذ فراوان برخوردار بودند، مدتی دراز دست به گریبان شد و به مبارزه پرداخت.

هرمزد می کوشید تا نیروی اشراف را درهم شکنند. نرمش هرمزد با زبردستان و مدارای او با مسیحیان، مایه نگرانی قشرهای فوقانی جامعه ساسانی شد. در یکی از نوشته های سریانی که مؤلف آن ناشناخته است، چنین آمده:

«هرمزد از اشراف و بزرگان نفرت داشت و از ستم این گروه بر زبردستان کاست»^{۷۲}.

چنانکه پیشتر اشاره شد هرمزد سیزده هزار و ششصد تن از اشراف و بزرگان را به قتل رسانید و گروه کثیری را به زندان افکند و تنزل رتبه داد. هدف هرمزد نزدیکی با مردم ساده و بهبود وضع عاقه بود. هرمز نسبت به زبردستان باگذشت و نسبت به بزرگان و زبردستان سخت گیر بود. شاید هرمزد می کوشید در میان قشرهای وسیع جامعه، پایگاهی بدست آورد.

بی گمان کارهای هرمزد سبب شد که اشراف، بزرگان و موبدان با او به دشمنی برخیزند.

هنگامی که بزرگان و موبدان، هرمزد را به سبب ابراز محبت و مهربانی نسبت به مسیحیان نکوهش کردند، وی در پاسخ چنین نوشت:

«تخت ما به دو پایه پیشین قوام نگیرد»^{۷۳} و دو پایه پسین نیز باید. پادشاهی ما نیز با تباه کردن نصاری و پیروان دین های دیگر که به دیار ما جای دارند، استوار نشود. از ستم بانصاری دست بردارید و به کارهای نیک پردازید تا نصاری و اهل دین های دیگر ببینند و شما را سپاس کنند و به دینتان راغب شوند»^{۷۴}.

موبدان و بزرگان به سبب این اعمال حاضر به تحمل پادشاهی هرمزد نبودند. از این روبه هنگام قیام بهرام چوبینه، وی را مورد اقبال و پشتیبانی قرار دادند.

72- Pigulevskaia N.V., Vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Izdatelstvo AN SSSR, Institut vostokovedeniia, Moskva - Leningrad, 1946, str. 84.

۷۳— چنین بنظر می رسد که مقصود هرمزد از دو پایه پیشین شاهی آئین زرتشت و دو پایه پسین آئین نصاری و دیگر آئین های رایج در کشور ایران بوده است.

۷۴— محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۵.

فردوسی هرمزد را مهربان و شاد کننده دل درویشان و پارسایان دانسته است.^{۷۵} هرمزد در میان دهقانان (دیهیگان) و طبقات متوسط جامعه تکیه گاهی برای خود یافت. چنین به نظر می رسد که هرمزد راه و رسم کواذ اول (قباد) نیای خویش را در پیش گرفت. بویژه آنکه پس از نهضت مزدکیان، طبقه کشاورزان میانه حال در ایران وسعت بسیار یافت. همین امر نیز سبب کینه و دشمنی بزرگان و موبدان با هرمزد شد.

بیان علت قیام بهرام چوبینه برآستی کاری است بس دشوار است. به ظاهر گویا اختلاف میان هرمزد و بهرام بر سر غنائم گرفته شده از ترکان، موجب بروز قیام بهرام چوبینه شد.

گویا هرمزد، بهرام را از مقام خویش برکنار کرد و شخص دیگری را به جای او فرستاد. ولی بهرام شخص مذکور را به زیر پای پیل افکند.^{۷۶} برخی از مورخان، از جمله دینوری نامه و هدیه خفت انگیز هرمزد را سبب قیام بهرام دانسته اند. دینوری در این زمینه چنین نوشته است:

«هرمزد... تمامی خدمات بهرام را نادیده گرفت و به سردار با کفایت خویش بدین گردید و یک غل و زنجیر و کمر بند و دوکی نزد بهرام فرستاد و به او نوشت:

همانا بر من مسلم شده است که جز مقدار کمی از غنائم که به دست افتاده است به سوی ما نفرستاده ای و این گناه من است که ترا مورد تکریم قرار دادم و اینک غل و زنجیر و کمر بند زنانه و دوکی برایت فرستادم تا غل و زنجیر را به گردن افکنی و کمر بند را به میان بر بندی و دوک ریزی را پیشه خودسازی، چه ناسپاسی و حق ناشناسی از اخلاق زنان است.

چون این نامه و ضمائم آن به بهرام رسید، خشم خود را فرونشاند و دریافت که این پیش آمد بر اثر سخن چینی بدگویان روی داده است.

۷۵- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف،

زیر نظر ع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۱۷-۳۱۸.

76- Symocatta, Theophylacti, 3, 8, Historia edidit Carlus de Boor. Lipsiae, 1887, P. 127.

قید را به گردن افکند و کمر بند را به میان خود بست و دوک را به دست گرفت و پس از آن بزرگان اصحاب را بارداد، چون همه حاضر شدند نامه شهریار را بر آنها خواند، همین که از چگونگی آگاه شدند، از خیرشاه نومید گشتند و دریافتند که فداکاری آنان را به نظر قدردانی تلقی ننموده است.

... پس یاران بهرام به بهرام گفتند: هرگاه تو با ما برخلع هرمزد و خروج بر او همراهی کنی با تو همراه خواهیم بود والا ترا خلع می کنیم و دیگری را به سرگردگی خویش برمی گزینیم. بهرام چون آنان را بایکدیگر یکدل و یکزبان دید ناچار برخلاف میل و رغبت خویش به موافقت تن داد.^{۷۷}

بهرام سپاه خویش را برضد هرمزد برانگیخت و متعاقب آن جنگ داخلی میان ایرانیان آغاز شد^{۷۸} بهرام که بر ترکان پیروزی یافته بود، این بار از در موافقت درآمد و پشت جبهه خود را استحکام بخشید. پس آنگاه روانه پایتخت ایران شد. هنگامی که سپاه بهرام به نزدیکی نصیبین رسید، لشکریان وی به شهر تاختند و فرماندار نصیبین را به قتل رسانیدند و سرش را نزد هرمزد فرستادند.

هرمزد نیز سپاهی به سوی بهرام گسیل داشت. دو سپاه در نزدیکی زاب با یکدیگر روبرو شدند. ولی زادسپر که فرماندهی سپاه هرمزد را برعهده داشت به بهرام چوبینه پیوست.

هرمزد با شتاب در تیسفون به گردآوری نیرو پرداخت. در این هنگام دشمنان هرمزد از ضعف شاهنشاه بهره جستند و او را کور کردند و به زندان افکندند. پس آنگاه پسرش خسرو دوم را به شاهی برگزیدند.

این کار در ماه فوریه سال ۵۹۰ میلادی وسیله بندویه و (گستهم) و بسطام که با خسرو دوم ابرویژ (پروین) از سوی مادر خویشاوندی داشتند، صورت گرفت.^{۷۹}

۷۷- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۸-۸۹.

78- Pigulevskaia N. V., vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Izdatelstvo ANSSSR, Institut vostokovedeniia, Moskva - Leningrad, 1946, str. 84.

۷۹- همانجا، ص ۸۹.

در همان ماه فوریه سال ۵۹۰ میلادی، خسرو پرویز تاج برسر نهاد.^{۸۰} به هنگام پادشاهی خسرو پرویز نیز بهرام چوبینه همچنان مخالفت و پیکار با دولت مرکزی ایران را ادامه داد و سرانجام شکست یافت. بهرام پس از شکست نزد دشمنان پیشین گریخت و با مهربانی تمام از سوی خان ترک پذیرفته شد. بهرام که خدمات شایسته‌ای به خان ترکان کرده بود، به عنوان مشاور و دوست در کنار او قرار گرفت.^{۸۱} خسرو دوم که از این واقعه پریشان شده بود، از خان ترکان خواست تا بهرام را بدو بازپس دهد. ولی خان ترک از اجرای این درخواست سر باز زد. در نتیجه سفیر حيله گرو نیرنگ باز شاهنشاه ساسانی با تقدیم هدایا، خاتون همسر فرمانروای ترکان را فریفت و وی را به سوء قصد بر ضد بهرام ترغیب و تشویق کرد. در نتیجه یکی از خدمتگزاران خاتون، بهرام را با خنجر زهر آبداده به قتل رسانید. خان که از این واقعه سخت به خشم آمده بود. قاتل بهرام را کشت.^{۸۲} از این داستان چنین برمی آید که ترکان پس از شکست در هرات و پای کند نیز استقلال خویش را همچنان حفظ کردند و تحت انقیاد هیچ یک از دولت‌های بزرگ آن روزگار قرار نگرفتند. فشار سیاسی ایران نیز اثری چندان بر خان ترک باقی نگذارد و آمودریا همانند گذشته به عنوان مرز سیاسی میان ترکان و ایران باقی ماند.

صلح سبب شد که به سال ۵۹۳ میلادی، وحدت مجدد خاقانات احیا شود. به سال ۵۹۸ میلادی اتحاد دیگری میان ترکان خاقانات غربی و امپراتوری روم منعقد شد.^{۸۳}

۸۰- همانجا، ص ۸۹.

81-Tha'alibi *Histoire des rois des Perses*, traduite par, Hermann Zotenberg, Paris, 1869, P. 678.

۸۲- در مآخذ پارسی از این خان ترک نامی برده نشده است. گمان می رود این شخص «یون یوللیق» یا دولان خان فرمانروای ترکان شرقی باشد که با ترکان غربی جنگ داشت و شاید به همین سبب بهرام چوبینه را پناه داد.

83- Gumilev L. N., *Drevnie tiurki*. Moskva izdatelstv «Nauka», 1967, str, 132.

خسرو ابرویژ (پرویز) که به یاری سپاه روم تخت شاهی را به چنگ آورده بود، ناچار به پیمان صلحی بس زیانبار با (موریق) موریکوس امپراتور روم تن در داد. پس از کشته شدن امپراتور موریکوس، خسرو دوم از اوضاع نابسامان بیزانس بهره جست و بنام آنکه می خواهد انتقام وی را بازستاند، به روم حمله ور شد.

سال ۶۰۲ میلادی جنگهای ایران و روم شرقی (بیزانس) تجدید شد. ولی در عمل حمله سپاه ایران به سال ۶۰۴ میلادی آغاز گردید. اختلاف میان دو دولت یاد شده، وضع ایران را در مرزهای شرقی دشوارتر کرد.

مردم طخارستان از نظر فرهنگی و اقتصادی با سغد و هند پیوستگی داشتند. ولی ناگزیر از روی اکراه تبعیت ایران را تحمل می کردند. کوشانیان و هیتالیان نیز استقلال خود را از دست داده بودند. از این رو به محض آنکه به سال ۶۰۳ میلادی سپاه ایران در مرزهای بین النهرین و ارمنستان تمرکز یافت، در سرحدات شرق آتش عصیان شعله ور گشت و سپاه کوشان دست به حمله زد.^{۸۴} می دانیم که خسرو دوم به سال ۵۹۰ میلادی تاج بر سر نهاد. بنابراین تاریخ عصیان در سرحدات شرقی ایران، مصادف با سیزدهمین سال پادشاهی خسرو دوم بوده است.^{۸۵}

خسرو، مرزبان خویش سمبات با گراتونی را فراخواند و وی را مأمور کرد تا آتش فتنه و آشوب را در مرزهای شرقی ایران فرونشاند. سمبات که نیرویی اندک در اختیار داشت و گفته شده که شماره سواران او دوهزار بوده است، توانست شورش کوشانیان را درهم شکند. چنین به نظر می رسد که حمله سمبات ناگهانی و غافلگیرانه بوده و همین امر سبب پیروزی شده است. سمبات پس از پیروزی بر کوشانیان، شورش پادگان ابرشهر را که در خراسان و نزدیک نیشابور قرار داشت، درهم شکست و خود با سیصد سوار که سبئوس آن شهر را

84- Sebeos, Istoriiia Imperatora Irakla, per. s armianskogo K. Patkanian, SPb., 1862, str. 70.

85- Marquart J., Die chronologie der alttürkischen inschriften, Leipzig, 1898.

خروخت^{۸۶}؟ نوشته است روان شد.^{۸۷} مردم شهر چون یاری مقاومت در برابر سپاه ایران را نداشتند، دست یاری به سوی ترکان دراز کردند. ترکان به یاری مردم خروخت شتافتند. نام فرمانده اردوی ترکان «جمبو» آمده است. (این نام در مآخذ ارمنی «بیغو» و «جیغو» ذکر شده است. حال آنکه «جیغو» عنوان نواده خان بزرگ «تون» بود که وی را «تون جیغو» می نامیدند. بنابراین گمان می رود در مآخذ ارمنی، خطایی رخ داده باشد). ترکان، سپاه ایران را غافلگیر کردند. ولی سمبات توانست به همراه سه تن از یاران خویش بگریزد. متعاقب آن ترکان به درون ایران حمله بردند و ری و اصفهان را غارت کردند. اما چندی نگذشت که «به دستور خان بزرگ بازگشتند».^{۸۸}

مطالبی که سبئوس درباره علت عقب نشینی ترکان آورده است قانع کننده به نظر نمی رسد.

در پاییز سال ۶۰۳ میلادی «خان بزرگ» بر رأس ترکان قرار نداشت. زیرا در همین زمان بود که قراچورین، پس از درهم شکسته شدن قوای ترکان سرزمین هایی را که به تصرف آورده بود، ترک گفت و در جستجوی پناهگاهی مناسب به سرزمین «توغان» گریخت. چنین به نظر می رسد که اوضاع و احوال، نواده او را واداشت که به منظور حفظ و نگاهداری سرزمین خویش، به آن سامان بازگردد.^{۸۹}

بدین روال پیروزی سپاه چین در نزدیکی «هنگان» ایران را نجات بخشید و امپراتوری روم شرقی را در معرض خطر انهدام قرار داد.^{۹۰} همین که ترکان بازگشتند، سمبات با سپاه خویش دگر بار به کوشان حمله برد. با این که سمبات تا بلخ پیش تاخت، معهذاً نتوانست مواضع خود را در طخارستان محکم کند. ناگزیر به مرغاب بازگشت و به مرزبانی مرزهای شرقی

86- Khrokht.

87- Sebeos, Istoriia Imperator Irakla, per. s armianskogo K. patkanian, SPb., 1862, ste 189, prim. 52.

۸۸ — همانجا، ص ۷۴.

89- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, Akademiia nauk SSSR, Institut narodov Azii, Izdatelstvo «Nauka» Moskva, 1967, str, 133.

۹۰ — همانجا، ص ۱۳۴.

ایران ساسانی پرداخت.^{۹۱}

زمستان سال ۶۰۳-۶۰۴ میلادی، تسهیلاتی در وضع ایرانیان پدید آمد. نیروی ترکان از سوی سپاه چین درهم شکسته شد. خاقانات تجزیه و از هم گسسته گشت. گرچه خسرو دوم نتوانست کوشانیان را به اطاعت وادارد. ولی با این همه، دیگر جای نگرانی نبود. در این زمان سپاه ایران به سوی روم شرقی حمله برد.

ذکر این نکته ضرور است که رویدادهای سرحدات شرقی ایران سبب شد که لشکرکشی ایران به غرب سریعتر انجام پذیرد. جای دارد که وضع داخلی امپراتوری روم شرقی را که در این زمان سخت به آشفتگی گراییده بود، از نظر دور نداریم.^{۹۲} تا زمانی که ترکان ضعیف بودند، سپاه خسرو دوم (ابرویز) ضمن کسب پیروزی‌های پی در پی، به سوی غرب پیش می‌تاخت.

به سال ۵۹۷ میلادی، ترکان از سوی امپراتوری چین که «یان تسزیان»^{۹۳} بنیادگزار دودمان «سوی»^{۹۴} بر آن فرمان می‌راند، نگران شدند. قراچورین خواست تا با موریکئوس امپراتور روم شرقی اتحاد پیشین را تجدید کند و برای سرکوب «آوارها» به قفقاز حمله برد. موریکئوس به قراچورین پاسخ موافق نداد. وی اعلام داشت که اختلاف‌های داخلی را برطرف کرده و همه دشمنان را به اطاعت آورده است.^{۹۵}

قراچورین از کمک و یاری امپراتور روم شرقی ناامید شد. ولی ترکان، آسیای میانه را همچنان در تصرف خود داشتند. نیلی خان نواده قراچورین در پای کند (بلخ) و «شگوی»^{۹۶} نواده دیگر او در «چاچ» (تاشکند کنونی) قرار

91- Marquart J. Eranšahr, nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, - «Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen», N.F. Bd III, Berlin, 1901, P. 67.

92- Pigulevskaia N. V., Vizantiia i Iran na rubezhe VI v VII vekov, Izdatelstvo ANSSSR, Moskva - Leningrad, 1946, str. 191.

93- Ian Tsezian

94- Suy.

95- Artamonov M. I. Ocherki drevneishey istorii Khazar, Leningrad, 1936, str. 39.

96- Sheguy.

گرفته بودند و بر آن سرزمین‌ها فرمانروایی داشتند.^{۹۷}

به سال ۵۹۸ میلادی، سپاه چین به فرماندهی شاهزاده «سیو» از «لین چژوئو» گذشت. بدین روال، پیکار چین با ترکان آغاز شد.^{۹۸}
در نخستین پیکار که زمستان سالهای ۵۹۸-۵۹۹ میلادی در گرفت، توفیق از آن سپاه چین بود.^{۹۹} ولی قراچورین توانست به جنوب دیوار بزرگ چین نفوذ و رخنه کند.

تابستان سال ۵۹۹ میلادی سپاه چین به فرماندهی «گائوفان»^{۱۰۰} و «یان سو»^{۱۰۱} با اردوی قراچورین روبرو شدند.^{۱۰۲} جنگ خونینی میان دو سپاه در گرفت. ولی این هنوز پایان کار نبود. در این جنگ «دولان خان» فرمانروای بزرگ ترکان کشته شد. قراچورین پیرنیز از این پس خود را «خان بزرگ» ترکان نامید. وی از این تاریخ «بوگیوخان»^{۱۰۳} لقب یافت که ممکن است همان واژه «بویوک خان» باشد که به معنای خان بزرگ است.^{۱۰۴}

قراچورین به سال ۶۰۱ میلادی بار دیگر به چین حمله برد. در این زمان خبر مرگ نیلی خان به قراچورین رسید. گرچه در آغاز اردوی ترکان توفیق‌هایی بدست آورد، ولی اندکی بعد با شکست روبرو شد و قراچورین ناگزیر به تبت گریخت و در آنجا بدست مردم تبت کشته شد.

«یان تسزیان» سر دودمان «سوی» به سال ۶۰۴ میلادی درگذشت و

97- Grousset R. Histoire de L'Extrême - Orient, I, Paris, 1929, P. 233.

98- Bichurin, N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Sredney Azii v drevnie vremena, t.1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 241.

99- Julien S., Documents historiques sut les Tou - Kiue (Turcs), - JA 1864, vol. 3, 515 - 516.

100- Gao fan.

101- Ian so.

102- Bichurin, N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Sredney Azii v drevnie vremena, t, 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 242.

103- Bögiu - khan.

۱۰۴- نرشخی در کتاب تاریخ بخارا این لقب خان ترک را به صورت «بیاغو» و «بیغو» آورده

است، ر. ش. به تاریخ بخارا، تألیف ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر القباوی، تلخیص محمدبن زفر بن عمرو تصحیح مدرس رضوی، تهران، از نشرات کتابفروشی سنائی،

«ون دی»^{۱۰۵} به جای او بر تخت نشست. ولی چندی بعد به قتل رسید. و پسرش «یان دی»^{۱۰۶} توانست بر مخالفان و دشمنان خویش پیروز گردد و ترکان شرقی را سرکوب نماید. از آن پس، دو سال تمام (۶۰۵-۶۰۶ میلادی) سپاه چین با سپاه ترکان غربی در جنگ بود تا به پیروزی دست یافت.^{۱۰۷}

پس آنگاه «یان دی» درصدد برآمد کار ترکان را بسازد. از این رو به خیل و نیرنگ توسل جست و سفیری نزد خان ترکان غربی فرستاد و با تهدید و تطمیع او را واداشت که از پشت سر به سرزمین ترکان شرقی «توگون» حمله کند.^{۱۰۸}

این شرط پذیرفته شد. به سال ۶۰۸ میلادی ترکان غربی به «توگون» حمله بردند. این حمله ای بود که توگون ها هرگز خیال آن را نیز به خاطر راه نمی دادند.^{۱۰۹}

ترکان غربی چون با مقاومتی روبرو نشدند، با سرعت سرزمین توگون را به تصرف آوردند و غنایم زیادی گرفتند. تنها آن دسته از ترکانی که توانستند به کوهها بگریزند، جان به سلامت بردند و رهایی یافتند.

این زمان «یان دی» امپراتور چین موقع را برای حمله به «توگون» مناسب یافت. در همان سال (سال ۶۰۸ میلادی) سپاه امپراتور چین به صورتی ناگهانی و غافلگیرانه به «توگون» حمله ور شد. خان «فویون»^{۱۱۰} با کوچ نشینان همراه خویش رهسپار جنوب شد و به کوهستانهای پر برف گریخت. کسانی که بجا مانده بودند به اسارت سپاه امپراتور درآمدند و برای انجام کارهای دشوار ساختمانی به نواحی مختلف فرستاده شدند. از این تاریخ، سرزمین مذکور تحت اداره و فرمانروایی امپراتور چین قرار گرفت.

105- Ven - di.

106- Ian - di

107- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sbranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 280.

۱۰۸- همانجا، ص ۲۸۱.

109- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Istoriia Tibeta i Khukhunora, T. 1. SPb., 1883, str. 88.

110- Fuiun.

«یان‌دی» امپراتور چین، به سال ۶۰۹ میلادی همچنان در تعقیب خان «فویون» به غرب تاخت، ولی بر او دست نیافت. در این سال بسیاری از فرمانروایان سرزمین‌های نواحی مختلف، از جمله تورفان، کاشغر، ختن و غیره اطاعت امپراتور را گردن نهادند. امپراتور چین سرزمین وسیعی را تا «چرچن دریا»^{۱۱۱} به تصرف آورد.^{۱۱۲}

این پیروزی در واقع سرآغازی برای نابودی و پایان حاکمیت خاقانات غربی به شمار رفت. اما با همه این دشواری‌ها «چولوخان» و دیگر خان‌های سرزمین خاقانات غربی تصمیم به مقاومت گرفتند و «یان‌دی» ناگزیر به چین بازگشت.

۱۱۱ — Cherchen شهری است در مغرب‌ختن و جنوب کاشغر واقع در او یغورستان (ترکستان چین) و رودی که از کنار آن می‌گذرد به همین نام است و از این رو چرچن دریا نامیده می‌شود. (ر. ش. به لغت‌نامه دهخدا زیر عنوان چرچن).

112- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Akademiia nauk SSSR, Institut Narodov Azii, Izdatelsrvo «Nauka» Moskva, 1967, str. 145.

بخش هشتم

خاقانات غربی

ترکان خاقانات غربی هدف اتحاد میان اقوام ساکن سرزمین های متصرفه خویش را دنبال می کردند تا از این رهگذر مواضع و موقع خود را استحکام بخشند. در نتیجه اجرای این سیاست بود که کوچ نشینان سرزمین هفت رود، دشت چوی، استپ های ولگا و کوبان، ناحیه مسیر علیای رود ایرتیش و ایشیم مراتب اخلاص و فرمان برداری خود را به دودمان «آشینا» اعلام کردند. از آن پس ترکان، اهالی ساکن سرزمین های طارم و آمودریا و ساکنان کوه های هندوکش و شمال ماوراء قفقاز را نیز به اطاعت آوردند.

می توان علت تمایل به ایجاد وحدت را در اندک بودن شماره ترکان این ناحیه جست و جو کرد. در ضمن مبارزه و پیکار به منظور بدست آوردن راه های کاروان رو، به نیاز حیاتی بازرگانان سرزمین های جنوبی خاقانات غربی بدل شده بود. از این رو نفع خان های ترک با منافع مردم بومی و بازرگانان محلی اشتراک حاصل کرد. ولی چون نیروی اقتصادی واقعی، نه از آن خانهای ترک، بلکه از آن مردم بود، بنابراین، رفته رفته دگرگونی هایی در همه رشته های زندگی، از جمله در موازنه قوای مردم این نواحی با فاتحان ترک پدید آمد و اندک اندک کفه این موازنه به سود مردم سنگین و سنگین تر شد و سرانجام به سال ۶۵۹ میلادی به انقراض و انهدام خاقانات ترک در سرزمین های غربی منتهی گشت.

در روزگاری که وجود خاقانات به سود پیشرفت اقتصادی سرزمین های تابع بود، مردم و اهالی این سرزمین ها، تمام و کمال از خان های ترک حمایت

می کردند. در این زمان نحوهٔ حصول درآمد خان‌ها دگرگونی پذیرفت. از این پس خان‌ها از راه غارت و یغما کسب درآمد نمی کردند، بلکه عواید ایشان از طریق دریافت مالیات تأمین می شد.

در این روزگار دودمان «آشینا» در منطقهٔ هفت رود، دشت چوی و حوضهٔ طارم در آسیای میانه، از نفوذ و اعتباری فراوان برخوردار شد. بازرگانان از خان‌ها حمایت می کردند. ابریشم چین با سرعت از راه بخارا، سمرقند، چاچ، کاشغر، کوچ و تورفان به سوی امپراتوری روم شرقی سرازیر می شد و از روم، طلا و زیورهای گرانبها به این سرزمین‌ها راه می یافت.

همهٔ این عوامل، تسهیلات فراوانی برای تبعیت سرزمین سغد از ترکان فراهم آورد. بازرگانان سغدی که نفع خود را در نزدیکی با ترکان مشاهده می کردند، حاکمیت ترکان را پذیرا شدند و اندک اندک به ایفای نقش‌های سیاسی و اقتصادی عمده‌ای در دولت خاقان‌های ترک پرداختند. راه‌های کاروان‌رو به عامل اصلی و تعیین کننده‌ای در سرنوشت مردم این سرزمین بزرگ تاریخی بدل شد.

حال که از سیاست ترکان خاقانات غربی سخن به میان آمد، جا دارد به نقش اقتصادی و سیاسی تورفان به هنگام فرمانروایی دودمان «گائوچان»^۱ اندک توجهی مبذول گردد.

واحهٔ تورفان از روزگاران بسیار کهن یکی از مهمترین مراکز فرهنگی مشرق ترکستان به شمار می رفت. چینی‌ها برای در دست داشتن تورفان، باهون‌ها به پیکارهای خونین دست زدند و پس از پیروزی بر قبایل هیونی، به ایجاد پادگان‌های نظامی در تورفان پرداختند که در نوشته‌ها پادگان‌های نظامی «گائوچان‌لی» نامیده شده است.^۲

در روزگار ضعف و انقراض امپراتوری دودمان «حان» که یکی از دودمان‌های مشهور چین است، کشور مذکور ترکستان شرقی را از دست داد. ولی

1- Gao - chan.

2- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svednij o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 2, Moskva - Leningrad, 1952, str. 249 - 255. (Gao - chan - ley).

چون ترکستان مدتی دراز زیرسلطهٔ امپراتوران چین قرار داشت، از این رو شمارهٔ بسیاری از مردم چین در سرزمین تورفان سکنی گزیدند.

به سال ۵۹۰ میلادی، تورفان به تصرف ترکان درآمد. ترکان مردم این سرزمین را به اطاعت و پذیرش سنت‌های خویش، از جمله پوشیدن جامهٔ ترکان وامی داشتند. در پایان سدهٔ ششم میلادی، این سرزمین چندان اهمیت یافت که خان ترک حاضر شد دختر خود را به عنوان همسر به فرمانروای محلی تقدیم دارد.

بعدها فرمانروای محلی این سرزمین از ضعف ترکان بهره جست و با چین از در نزدیکی درآمد. وی به سال ۶۰۹ میلادی به حضور امپراتور چین «یان دی» باریافت و شاهزاده خانمی از خاندان امپراتور را به همسری گرفت.^۳

بدین روال می‌توان به روشنی دریافت که شاخهٔ غربی آشینا با وضع دشواری دست به گریبان بود. اتحاد سنتی با سفدیان، بی‌تردید سبب دشمنی شدید با ایران شده بود. تورفان در واقع به مال المصالحه‌ای میان چین و خاقانات غربی بدل گشت. در غرب نیز خزران به هیچ روی قابل اطمینان و اعتماد نبودند. سال ۶۰۴ میلادی سال انقراض کامل ترکان خاقانات غربی بود. «بوگیوخان - قراچورین» بزرگ ناپدید شده و فرزندش «نیلی خان» نیز به قتل رسیده بود. «باسی تگین» که در نوشته‌های چینی «پوشی»^۴ نامیده شده است، برادر نیلی خان و وارث قانونی تخت فرمانروایی او بود. این شخص نیز در بازداشت امپراتور چین بسر می‌برد.

برخلاف سنت معمول ترکان، «تامان» پسر نیلی خان به فرمانروایی رسید. «تامان» به لقب «نیگیوچولوخان»^۵ نامیده می‌شد. چون این شخص اندکی پیش از مرگ پدر تولد یافت، لذا به هنگام فرمانروایی کودک خردسال و باز یچهٔ دست ز یردستان خویش بود.

این زمان در سرزمین خاقانات غربی اصلاحات و دگرگونی‌هایی در اجرای آداب و مراسم مذهبی ترکان روی داد. خان ترک، نه تنها سردار بزرگ

3- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, Akademiia nauk SSSR, Institut Narodov Azii, Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1967, str. 154.

4- Basy- tegin (Po - shi).

5- Nigiu - Chulo - Khan.

قوم خود به شمار می رفت، بلکه در عین حال بزرگترین شخصیت مذهبی بود. وی در سال دوبار برای اجداد و نیاگان خویش و نیز به منظور ادای احترام به روح آسمان ها مراسم قربانی برپا می کرد.^۶ ولی در خاقانات غربی، رفته رفته خان، مقام و موقع پیشین را از دست داد. از اهمیت و اعتبار خان بزرگ به میزانی بس عظیم کاسته شد. با تضعیف اعتبار خان بزرگ، اعتبار و اهمیت افراد دودمان او نیز بسی کاستی پذیرفت.

سغدیان برای در دست داشتن امور بازرگانی و حفظ منافع خویش آماده بودند خان بزرگ را از نظر مالی تقویت کنند تا راه ابریشم و منافع و مصالح کاروانیان، همچنان مصون و محفوظ بماند. ولی ترکان خود حاضر نبودند برخلاف سنت های قومی خویش از پسر نیلی خان اطاعت و پیروی کنند. سرانجام رقیبی برای خان بزرگ پیدا شد که تا اندازه ای مورد قبول و احترام ترکان بود. این شخص «شیگوی»^۷ خان نام داشت.

وضع نابسامان خاقانات غربی سبب شد که سغدیان ناگزیر به امپراتور چین روی آورند. پس از تورفان که به سال ۶۰۸ میلادی با چین پیمان اتحاد بست، سغدیان به سال ۶۰۹ میلادی به پیروی از تورفانیان اطاعت از امپراتور چین را گردن نهادند.^۸ مردم بخارا، فرغانه و سمرقند نیز در همین سال راه سغدیان را در پیش گرفتند.

سرانجام شیگوی خان با چین نزدیک شد و این نزدیکی و تقرب سبب گشت تا از موقعیت مناسبی که بدست آورده، جهت ابراز فشار بر «چولوخان» استفاده کند. شیگوی با سرعت دست به کار حمله شد و «تامان چولوخان» را درهم شکست. چولوخان به شرق گر پخت و سرانجام در سال ۶۱۲ میلادی تسلیم سپاهیان امپراتور چین شد. از این پس سرزمین های تابع و زیر فرمان او به سه جزء

6- Bihurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedevii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 279.

7- Sheguy - Khan.

8- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 230. 231.

9- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Tures) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P 169.

منقسم گشت. ۱۰

«تامان چولوخان» سرنوشتی بس غم انگیز یافت و سرانجام به دستور امپراتور چین با دست عمال خود پنهانی به قتل رسید.^{۱۱} شیگوی خان که به باز یچه ای در دست «یان دی» امپراتور چین بدل شده بود، ناگزیر از سرزمین غربی خاقانات دست کشید و برای پیکار عازم کره گردید. پیکار با کره ای ها سبب تلفات بسیار سنگین از هر دو سو شد. حدود سال ۶۰۴ میلادی وضع داخلی خاقانات غربی تا اندازه ای بهبود یافت و رفته رفته استوار شد.

به سال ۶۱۹ میلادی ترکان خاقانات غربی داوطلبانه به تبعیت فرمانروای ترکان مستقر در سرزمین های شمالی «تون - جیفو - خان» درآمدند.^{۱۲}

سده هفتم میلادی کار بازرگانی در میان ترکان رونق گرفت. بازرگانان ترک با خود طلا و ابریشم همراه می آوردند و به خان ها هدیه می کردند. از این رو حفاظت راه کاروان رو اهمیت فراوان کسب کرد و بازرگانان به حمایت خان های ترک درآمدند. وجود راه های کاروان رو سبب شد که در فاصله های معین مراکزی پدید آید و اندک اندک شهرهای جدید در این مراکز بنیان گیرد. این نیز موجب گشت که هر منطقه خراج گزار یکی از خان ها گردد و از حمایت آنان برخوردار شود.

راه اصلی کاروان رو از شمال سلسله کوه های «تیان شان» می گذشت. نخستین مراکز خاقانات غربی در گائوچان و تورفان پدید آمد. پس آنگاه در ناحیه کان شهر «سمرقند» که خود از شهرهای باستانی سفد بود، مرکزی عمده در مسیر این راه کاروان رو پدید آمد.

همسر فرمانروای سفد، از ترکان و دختر قراچورین ترک بود. رفته رفته با

10- Iakinf Bichurin, Istoriia Kitaia, LOINA, F.7.

این کتاب دست نویسی است که از استاد بیچورین تحت عنوان «تاریخ چین» بجامانده است.

11- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 283.

12- Chavannes E. Documents sur les Tou - Kiue (Tures) Occidentaux, -- «Sbornik trudov Orkhonskoj ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P. 24, 52, 263.

افزایش نفوذ ترکان، قوانین و نوشته‌هایی به زبان ترکی و با خط سغدی پدید آمد.^{۱۳}

اهالی سمرقند از تبعیت ترکان «آشینا» سود بسیار بدست می‌آوردند و امکان‌های وسیعی در زمینه بازرگانی و کار و پیشه حاصل کردند. از این رو سمرقند اندک اندک به تکیه گاه ترکان بدل گشت. یکی از جهانگردان چینی در آن روزگار نوشت که مردم سمرقند «بازرگان و هنرمندان... بسیاری از خارجیان برای آموختن شیوه‌های بازرگانی به سمرقند می‌روند».^{۱۴} بخارا نیز یکی دیگری از مراکز بازرگانی بود که در تبعیت ترکان قرار گرفت. باید یادآور شد که بخارا پس از اندک زمانی ضمیمه سرزمین خاقانات غربی شد و به تبعیت قبیله «شاد» درآمد.

شهر چاچ یا تاشکند نیز جزء خاقانات غربی بود. ولی مردم این شهر تابع خان «تودون»^{۱۵} بودند. هنگامی که شیگویی خان به چاچ حمله ور شد، مردم آن سرزمین مقاومتی بسیار سخت ابراز داشتند. ولی سرانجام مغلوب شدند و به تبعیت یکی از خان‌زادگان قبیله «آشینا» درآمدند.^{۱۶}

بعدها راه کاروان روی دیگری نیز پدید آمد که از کاشغر، ختن، فرغانه، طخارستان و سرزمین هیتالیان (هپتالیان) می‌گذشت. این سرزمین‌ها نیز به تصرف خان‌های ترک درآمدند. بعدها برخی از سرزمین‌های واقع در جنوب آمودریا (جیحون) نیز از سوی اردوی ترکان مسخر شد.^{۱۷}

چندی نگذشت که ترکان سرزمین‌های کش، کوشان مرو و آمل را نیز به تصرف آوردند.^{۱۸}

مسیر وسطا و سفلائی آمودریا (جیحون) مرز سرزمین ترکان شد. ترکان

13- Bichurin N. Ia. (Iakinf), *Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena*, T.2, Moskva - Leningrad, 1952 str.281.

14- Chavannes E., *Documents sur les Tou - Kiue (Tures) Occidentaux*, -- «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P. 263.

15- Tudun.

16- Bichurin N. Ia. (Iakinf), *Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena*, T. 2, Moskva - Leningrad, 1952, str.282.

18- Bichurin N. Ia. (Iakinf), *Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena*, T. 2, Moskva - Leningrad, 1952, str. 288.

به نواحی افغانستان و سرزمین های شمالی هندوستان راه یافتند.^{۱۹} در مورد تصرف این دو سرزمین آگاهی کافی در دست نیست. از نوشته های مورخان چنین مستفاد می شود که ترکان در این سرزمین ها با مقاومتی بسیار سخت روبرو شدند. ادامه توقف در این سرزمین ها برای ترکان با تحمل مصائب و دشواری فراوان همراه بود. از نوشته های طبری و فردوسی چنین پیدا است که ترکان در این سرزمین ها مغلوب سپاه ایران شدند و بهرام چوبینه، آنان را سخت درهم شکست. ترکان پس از این شکست کوشیدند تا مرزهای موجود را استحکام بخشند. مدتی کوتاه نیز اجرای این برنامه تا اندازه ای با توفیق همراه بود. از تنها نوشته ای که از ترکان برجای مانده است چنین مستفاد می شود که کوشش ترکان با موفقیت توأم بوده است. شاوان متن نوشته ترکان را آورده است. در نوشته مذکور چنین آمده است: «تون- جبغو- خان دلیر و هوشمند بود. او هنگامی به پیکار دست می زد که به پیروزی یقین حاصل می کرد».^{۲۰}

این پیروزی ها سبب شد که تون- جبغو- خان به تحکیم مرزهای خویش در شرق ایران پردازد. گرفتاری های خسرو دوم (ابرویز) شاهنشاه ایران و پیکارهای او در غرب و مقاومت شدید دولت روم شرقی (بیزانس) سبب شد که وی نتواند چنان که باید به تمشیت امور مرزهای شرقی دست زند. بدین سبب ترکان تا اندازه ای به تحکیم مرزهای خود توفیق یافتند.

در این زمان خسرو دوم که همسرش شیرین از شاهزادگان ارمنی بود، حفظ و حراست مرزهای شرقی ایران را به اشراف زادگان (نهران) ارمنی سپرد. ولی نهرانهای ارمنی به خسرو دوم خیانت کردند و به یاری ترکان برخاستند و ترکان را به کرانه های دریای خزر و قفقاز رهنمون شدند و آنان را به پیکار با ایرانیان تشویق و تحریص کردند.^{۲۱}

19- Chavannes E., Documents sur les Tou - kiue (Turce) occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, p. 130.

Igid., P. 52.

۲۰- همانجا، ص ۵۲.

21- Sebeos, Istoriia imperatora Irakla, per. s armianskogo K. Patkanian, SPb., 1862, str. 76.

بدین روال طی سالهای ۶۲۰ تا ۶۳۰ میلادی مرزهای ایران بی دفاع ماند. در ضمن باید نکته دیگری را یادآور شد و آن اینکه تون-جیغوب-خان در این مدت جرأت نکرد از طریق مرزهای شرقی به ایران حمله کند. البته این بدان معنا نیست که خان ترک راصلحجوبه شمار آوریم. زیرا چنان که اشاره شد، در همان زمان لشکریان ترک در قفقاز با سپاه ایران پیکار می کردند. در این روزگار تنها در آسیای میانه اندک آرامشی حکمفرما بود. شاید بتوان گفت که این آرامش نسبی، حاصل توازن و تعادل نیروهای اجتماعی در سرزمین های خاقانات غربی بوده است. بازرگانان سغد و خوارزم خواستار بسط و توسعه مبادلات بازرگانی بودند. اینان دیگر همانند روزگار سلطنت خسرو اول انوشیروان از کسادبازی بازار تجارت ابریشم نگرانی نداشتند و از پیریشان حالی رنج نمی کشیدند. زیرا می دانستند سپاه ایران که از سوی خسرو دوم به سرزمین های غرب، از جمله روم و مصر گسیل شده بودند، نمی توانستند اردوی ترکان را به آسانی درهم شکنند و مانع ادامه تجارت ابریشم از سوی بازرگانان سغد و خوارزم شوند.

درآمد حاصله از فروش ابریشم انبان های بازرگانان خوارزمی و سغدی را به سرعت از طلاپرمی کرد. در ضمن نباید این نکته را از دیده دور داشت که بازرگانان سغدی چندان آسوده خاطر نیز نبودند و وضع خویش را پایدار نمی پنداشتند. اینان هنوز ماجرای لشکرکشی بهرام چوبینه را به سال ۵۸۹ میلادی از یاد نبرده بودند و از حمله متقابل سپاه ایران هراسی فراوان در دل داشتند. بازرگانان سغدی نیک می دانستند که سپاه ایران قادر است در نخستین حمله شهر بلخ را به تصرف آورد و راه بازرگانی با هندوستان را مسدود کند و یا تحت نظر و مراقبت قرار دهد. از این رومی کوشیدند تا خان ترک را به جنگ با ایران تحریک و ترغیب کنند و خود تماشاگر صحنه شوند و از آب گل آلود، هرچه بیشتر و تا سرحد امکان ماهی بگیرند.

بازرگانان سغدی در اجرای این طرح و نقشه خویش تا اندازه ای توفیق یافتند و ضمن تلاش ها و تحریک های بسیار، سرانجام ترکان را به سرزمین قفقاز، بویژه گرجستان و ارمنستان گسیل داشتند و خود با خاطری آسوده به بازرگانی و کسب سود پرداختند.

ترکان در دهه سوم سده هفتم میلادی به سوی دشت‌های جنوب شرقی اروپا روان شدند. برادر کهترخان ترک که عنوان «جیغوخان» داشت، جانشین برادر شد و پسرش که عنوان «شاد» داشت، فرماندهی لشکریان ترک را برعهده گرفت. در کتاب «تاریخ آغوانک»^{۲۲} که شامل سرگذشت ارانها (آلبان‌ها) است و به زبان ارمنی اینان را «آغوانک» می‌نامیدند، به این نکته اشاره شده است. ولی مؤلف کتاب «تاریخ آغوانک» «شاد» را «برادرزاده سلطان شمال» دانسته است. از اینجا چنین معلوم می‌شود که «جیغوخان» پدر «شاد» برادر «سلطان شمال» بوده است.^{۲۳}

در این روزگار «تون-جیغوخان» فرمانروای ترکان سرزمین‌های غربی بود که خود دولتی مستقل به شمار می‌رفت. گمان بسیار می‌رود که او نیز عنوان «سلطان شمال» داشته است. نکته‌ای که ما را تا اندازه‌ای به شبهه و تردید وامی‌دارد، تاریخ مرگ «تون-جیغوخان» و برادرش «جیغوخان» است که هر دو سال ۶۳۰ میلادی بوده است. اسناد و مدارک موجود در این زمینه، تا اندازه زیادی، درهم و آشفته است. چنین به نظر می‌رسد که از برادران ارشد «تون-جیغوخان» در سال ۶۲۶ میلادی، کسی زنده نبوده است. ولی برادر کوچکتر وی که عنوان «موخو-شاد»^{۲۴} داشت، زنده بوده است. «موخو-شاد» در فاصله سالهای ۶۱۸ تا ۶۲۶ میلادی به عنوان سفیر و مأمور سیاسی به چین سفر کرد.^{۲۵}

در نوشته‌های چینی بیش از این مطلبی درباره «موخو-شاد» مشاهده نشده است.

حال جای پرسش است: آن کس که در «تاریخ آغوانک» به نام

۲۲- کتاب «تاریخ آغوانک» تألیف یکی از مورخان ارمنی سده دهم میلادی به نام «موسی کاگان کاتوانسی» Movses Kagankatvatsi است که در آن از مردم «اران» سخن رفته است.

23- «Istoria agvan Moiseia Kagankatvatsi, pisatelja X veka», Per. s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 127.

24- Mokho - Shad.

25- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Tures), Occidentaux, -- «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P. 55.

«شاد» از وی سخن به میان آمده است، کیست؟

برادر بزرگتر که عنوان «نیشو-گیانا-شاد»^{۲۶} داشت، فرمانروای بخشی از سرزمین بخارا بود.^{۲۷} بخش دیگری از سرزمین آسیای میانه در ربه طاعت برادر دیگری به نام «تونگا-شاد» بود. برادر سوم عنوان «بوری-شاد»^{۲۸} داشت. گمان می رود همان کسی که در کتاب «تاریخ آغوانک» از وی سخن رفته است، همان «بوری-شاد» باشد. زیرا مشابه این عنوان را دیگرخان زادگان سرزمین های غربی، از جمله برادرزاده «توبو-خان»^{۲۹} نیز داشته اند.^{۳۰} منابع و مآخذ چینی شرحی در پیرامون «بوری-شاد» ارائه نکرده اند. همین نکته خود سبب پدید آمدن چنین گمانی شده است که «بوری-شاد» در سرزمین های غربی فرمانروا بوده است.

در آغاز سده هفتم میلادی دو قوم بزرگ در شمال قفقاز سکنی داشتند. یکی از این دو قوم بلغر «بلغار» ها بودند که در کرانه های شرقی رود «کوبان»^{۳۱} و استپ های کرانه رود «دن»^{۳۲} می زیستند. قوم دیگر «خزران» بودند که دشتهای سفلی رود «ترک»^{۳۳} و شطولگا^{۳۴} جایگاهشان بود. در جنگ هایی که به سال های ۵۸۹ و ۶۲۶-۶۳۰ میلادی روی داد، سرنوشت خزران با سرنوشت خان آشینا پیوندی سخت نزدیک یافت. از این رو در نوشته های مورخان روم شرقی و ایران، نام های ترک و خزر در کنار یکدیگر آمده است. ولی در واقع امر، میان این دو قوم تفاوت های بسیاری وجود داشته است. شاوان در نوشته های خود خواننده را از این خطا برحذر می دارد و معتقد است که نباید این دو قوم را یکی پنداشت.^{۳۵}

26- Nishu Giana - Shad.

27- Marquart J., Wehrot und Arang, Leiden, 1938.S. 151.

28- Buri - Shad.

29- Tobo - Khan.

30- Chavanne E., Documents sur les Tou - Kiue (Tures), vip. VI SPb., 1903, PP. 111, 227.

31- Kuban.

32- Don.

33- Terek.

34- Volga.

35- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Tures), vip VI, SPb., 1903, P. 256.

در مآخذ چینی از خزران یاد شده است. چنین به نظر می‌رسد که چینیان نیز «خزران» را می‌شناختند. در نوشته‌های چینی چنین آمده است که «در «تان شو»^{۳۶} که سرزمین همسایه شمالی «بوسه»^{۳۷} و «فولین»^{۳۷} است، قومی از اقوام ترک به نام «کسا»^{۳۹} سکنی دارند»^{۴۰}.

خزران که از دیر زمان دشمن ایران بودند، با تمام نیرو خان‌های ترک را یاری می‌کردند. گمان می‌رود خزران یا «بلغرها» بلغارها نیز خصومت و دشمنی داشته‌اند.

نکته‌ای که بسیار جالب به نظر می‌رسد آن است که بلغارهای ساکن جلگه‌های اطراف رودهای کوبان و دن، در حمله ترکان به سرزمین قفقاز شرکت نداشته‌اند. تاکنون مدرکی به دست نیامده است که مؤید شرکت بلغارها در لشکرکشی‌های ترکان به سرزمین قفقاز باشد. شاید وجود آوارها سبب عدم شرکت بلغارها در لشکرکشی‌های ترکان به سرزمین قفقاز بوده است.

آوارها از کوهستانهای غربی قفقاز تا نواحی کرانه دریای سیاه را در تصرف خود داشتند. سرزمین‌های تحت تصرف آوارها تا دشت‌های رود دن کشیده شده بود. تصرف سرزمین آوارها برای ترکان، کاری بسیار دشوار بود. در ضمن ترکان از آوارها همواره نگران بودند. بدین روال، گمان می‌رود که «جبغو

36- Tan - Shu.

۳۷- چینیان ایران را «Bosa» و «Posa» می‌نامیدند که دگرگون شده نام «پارسه» است. سبب این گونه تلفظ آن است که چینیان حرف «آ» را که در نام «پارسه» نیز آمده است، مشابه حرف «O» کشیده تلفظ می‌کنند. تلفظ حرف «آ» به صورت «O» کشیده هنوز نیز در لهجه دری و لهجه مردم خراسان، تاجیکستان و پارسی زبانان آسیای میانه مشهود است. در ضمن یادآوری این نکته را ضروری شمرد که در زبان چینی حرف «R» به صورتی که ما تلفظ می‌کنیم وجود ندارد. بنابراین طبیعی است که چینیان نام «پارسه» را به صورت «Posa» و «Bosa» تلفظ کنند.

۳۸- «فولین - Folin» چینیان دولت و کشور روم شرقی (بیزانس را) بدین نام می‌نامیدند.

۳۹- «کسا - Kesa» چینیان بنا بر معمول این نام را به گروه از اقوام می‌دهند که داوطلبانه به تبعیت ترکان درآمده و به گفته ترکان «ایل» شده باشند. در مورد «کیدان‌ها» نیز مشابه این عنوان را می‌توان یافت. چنین به نظر می‌رسد که کساهای ساکن «تان-شو» همان خزران باشند.

40- Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh, obitovshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T.2 MosKva - Leningrad, 1952, str.326 - 329.

خاقان» خان ترک، بلغارها را برای مقابله با آوارها، به عنوان ذخیره نگاه داشته باشد. رویدادهای بعدی و درگیری آوارها با بلغارها نشان می دهد که این گمان تا اندازه ای مقرون به حقیقت است.^{۴۱}

مورخان چینی، روم شرقی و ارمنی به هنگام بحث در پیرامون خاقانات غربی، تنها به شرح جوانب صوری و ظاهری آن بسنده کرده و بیشتر به اقوامی توجه داشته اند که تبعیت ترکان را گردن نهاده و در واقع «ایل» شده بودند. فسوسا که در این نوشته ها از گروه ها و اردوهای ترکان فرمانروا کمتر سخن رفته است. تنها اثری که در آن از وضع ترکان اصلی یاد شده است، رساله ای جغرافیایی متعلق به نیمه دوم سده هشتم میلادی است. در این رساله از پنج قبیله «طغان» سخن رفته است که به زبان تبتی هم ترجمه شده است. اما در مورد این پنج قبیله نیز خطاهایی مشهود است.

در نوشته های چینی، طغانها را «خور»^{۴۲} می نامیدند. «باکو» دانشمند ترک شناس «خور» را با «او یغور» یکی دانسته و واژه «خوی خور»^{۴۳} را همان «او یغور» نامیده است. حال آن که در سده های چهارم تا هشتم میلادی در نوشته های چینی همه ترکان سفید از قبیله «سیان بی» را «خور» می نامیدند. این قبیله ها در سرزمین های غربی مغولستان سکنی داشتند. شاید همین نکته سبب شد که باکو «خور» را با «او یغور» اشتباه کند.^{۴۴}

رساله جغرافیایی که بدان اشاره شد شامل پنج بخش است. یکی از بخشها به سرزمین های شمال طغان و قبیله های ساکن این اراضی اختصاص یافته است. چهار بخش دیگر شامل مسایل قومی است. تنها در یکی از این چهار بخش نکته هایی در زمینه تاریخ وجود دارد که از طریق آن می توان تاریخ فرمانروایی «تون-جیغوخان» را تا اندازه ای معلوم کرد.

چنین به نظر می رسد که دانشمندان نتوانسته اند این نوشته ها را چنان که

41- Artamonov M. I., Istoriiia khazar, Leningrad, 1962, str. 154 - 155.

42- khor.

43 Khoikhor.

44- Bacot J., Reconnaissance en Haute Azie Septentrionale par cinq envoyés ouigours au VIII siècle, -- JA., vol. 254, n2, 1956, PP. 137 - 153.

باید بخوانند و مطالب آن را به درستی دریابند. دشواری عمده در زبان این نوشته است. برخی معتقدند که این رساله به زبان مغولان سرزمین های جنوبی است. دور نیست این نظر درست باشد. زیرا نوشته مذکور سخت تحت تأثیر زبان چینی است و اصطلاحات چینی در این رساله اندک نیست. چنین به نظر می رسد که مؤلفان رساله از اصطلاحات جغرافیایی در زبان چینی آگاه بوده اند. بدین سبب نام های قبیله ها به صورت تحریف شده معمول در زبان چینی آمده است. این نیز خود کارپژوهندگان را دشواری می کند. در ترجمه تبتی رساله نیز نام ها به صورت تحریف شده آمده اند. در متن تبتی این نوشته از «دوازده قبیله ترک» سخن رفته است که گویا «خانی برای خود ندارند و شماره جنگجویانشان شش هزار نفر است».^{۴۵} معلوم نیست که این قبیله ها هر یک به صورت جداگانه خان و فرمانروا نداشتند و یا این که در جمع از وجود خان و یا فرمانروایی بهره برده اند. در ضمن روشن نشده است که آیا قبیله های مذکور، در درون خاقانات دارای خودمختاری بودند، یا این که «ایل» و بدیگر سخن تابع شده بودند.

هرگاه قبیله های مذکور از خودمختاری برخوردار بوده اند، پس آنگاه می توان اینان را جزئی از اجزاء خاقانات غربی دانست. دانشمند شوروی گومیلوف این قبیله ها را جزئی از خاقانات غربی می شمارد.^{۴۶} وی معتقد است که نام دو قبیله از قبایل مذکور ما را یاری می کند که اینان را تابع خاقانات غربی به شمار آوریم نام یکی از قبیله ها به صورت «هبدال»^{۴۷} آمده است که به عقیده این دانشمند ترک شناس، همان «هپتال» «هیتال» یا «هفتال» است. دیگری، نام «گار-رگا-پور»^{۴۸} است که در آسیای میانه می زیستند و در دهه سوم سده هفتم میلادی به تبعیت «تون-جیغوخان» درآمدند و ایل شدند. گومیلوف ساکنان این سرزمین را از اخلاف و بقایای کوشانیان می شمارد که تا

45- Bacot J., Reconnaissance en Haute Azie Septentrionale par cinq envoyés ouïgours au VIII siècle, -JA, vol. 254, n2, 1956, p. 145.

46- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, Moskva, «Nauka», ANSSSR, 1967, str. 161.

47- Habdal.

48- Gar - rga - pur.

اندازه‌ای مشکوک به نظر می‌رسد.

قبیله دیگری نیز وجود داشته که گومیلوف آن را از بقایای سرمت‌ها دانسته است. نام این قبیله در ترجمه تبتی رساله «یان-تی»^{۴۹} آمده است. گومیلوف معتقد است که چینیان در روزگار باستان، اقوام سرمت را «یان» و «یان-تسای»^{۵۰} می‌نامیدند.^{۵۱}

گومیلوف با استناد به اکادمیسین بارتولد دانشمند بزرگ روس معتقد است. که بقایای کوشانیان در سال ۶۰۳ میلادی با ترکان متحد شدند و برضد ایران به پیکار دست زدند. مردم این سرزمین به خاقانات غربی پیوستند.^{۵۲}

گومیلوف معتقد است که نام «پنج‌کند» (پنج سرزمین) از آن جهت پدید آمده است که قبیله‌های گونه‌گون هر یک در گوشه‌ای از این سرزمین سکنی داشتند.^{۵۳}

استاد گومیلوف دانشمند ترک‌شناس شوروی درباره نام «گار-رگا-پور» نظری ابراز داشته است که به گمان نگارنده کتاب مقرون به واقعیت نیست. برای روشن شدن مطلب، نخست ترجمه نوشته استاد گومیلوف از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد و پس آنگاه به بررسی خواهیم پرداخت. استاد گومیلوف چنین آورده است:

«نام گار-رگا-پور از ترکیب دو نام پدید آمده است. نام «پور» — پسر که پارسی است و نام گار-رگا (گارگا-قارقا) که ترکی و به معنای زاغ است. نام گار-رگا از نام پارسی «چوبین» اقتباس شده است که به معنای زاغ است»^{۵۴}

49- Ian - ti.

50- Ian - tsai.

51- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, AN SSSR, Intitut Narodov Azii, Moskva, «Nauka», 1967, str. 162.

52- Bortold V.V., Istoriko - geograficheskkii obzor Irana, SPb., 1903, str. 36. Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, Moskva, «Nauka», 1967, str. 162.

53- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, AN SSSR, Institut Narodov Azii, Moskva, «Nauka», 1967, str. 162.

54- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, AN SSSR, Institut Narodov Azii, Moskva, «Nauka», 1967, str, 162.

استاد گومیلوف این اندیشه را با تکیه به اظهار نظر ولف ارائه کرده است.^{۵۵}

وی معتقد است که در روزگار هرمزد چهارم شاهنشاه ساسانی، زاغ را «چوبینه» می گفتند. وی با اشاره به متن فرانسوی شاهنامه فردوسی^{۵۶} مطلبی آورده است که به گمان نگارنده خالی از تشویش نیست. گومیلوف چنین آورده است:

«ایزد گشسپ دبیر هرمزد به شاهنشاه که نسبت به بهرام چوبینه بد گمان شده بود، چنین می گوید: بدان که به هنگام حضور در جشن و سرور آواز زاغ «چوبینه» شکفتی آور است»^{۵۷}

در اینجا چند نکته در خور توجه است:

نخست آن که بدانیم گوینده سخن مذکور ایزد گشسپ بوده است یا شخصی دیگر؟ دو دیگر آن که آیا سخن فردوسی به گونه ای بوده که استاد گومیلوف بیان داشته است؟ سه دیگر آن که آیا «چوبینه» در زبان پارسی به معنای زاغ بوده است؟

با بررسی این سه نکته صحت و سقم تشخیص استاد گومیلوف در باره نام «گار-رگا-پور» معلوم خواهد شد. ابتدا از نکته نخستین آغاز می کنیم.

در روزگار هرمزد چهارم شاهنشاه ساسانی ما به دو ایزد گشسپ برمی خوریم که در شاهنامه فردوسی از ایشان یاد شده است. نخستین از موبدان بود که به فرمان هرمزد چهارم کشته شد. فردوسی داستان را بر این گونه آورده است:

ز کار آگهان رفت مردی دمان	چو موبدسوی خانه شد در زمان
دل شاه بارای بد گشت جفت	شنیده یکایک به هرمزد گفت
به زندان فرستاد و او را بکشت ^{۵۸}	زایزد گشسپ آنگهی شد درشت

55- Wolff F., Clossar zu Firdousis Schahname, Berlin, 1953, S. 301.

56- Firdousi, Le livre des rois, ed. J. Mohl, VI, Paris, 1868, PP. 654 - 655.

57- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, AN SSSR, Institut Narodov Azii, Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 162.

۵۸- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر

شخصیت دیگری نیز به نام ایزد گشسپ در این بخش از شاهنامه آمده است که از سرداران سپاه ایران در پیکار با ترکان بود. وی به همراه بهرام چوبینه سردار ایران با ساوه‌شاه فرمانروای ترکان در اطراف هرات به جنگ و پیکار پرداخت و ما از این مقوله سخن داشتیم.^{۵۹}

و اما دبیری که در پیرامون بهرام چوبینه با هرمزد چهارم شاهنشاه ساسانی سخن گفت، ایزد گشسپ نبود. بلکه بنا به نوشته فردوسی آیین گشسپ نام داشت. به آیین گشسپ آن زمان شاه گفت که چون بینی این کارچوبینه را چنین گفت آیین گشسپ دبیر به سوری که دستانش چوبین بود چنان دان که خوانش نوآیین بود^{۶۰} در مورد نخست معلوم شد که گوینده سخن ایزد گشسپ نبوده است.

حال به بررسی نکته دوم می‌پردازیم تا معلوم شود سخن فردوسی به گونه‌ای بوده که استاد گومیلوف بیان داشته است یا نه؟ نخست نوشته استاد گومیلوف را می‌آوریم. وی بیت آخر از چهار بیت ذکر شده را چنین تفسیر کرده است:

«بدان که به هنگام حضور در جشن و سرور، آواز زاغ شگفتی آور است».

بیت مذکور بدان گونه که استاد بیان داشت معنا نمی‌دهد فردوسی از زبان آیین گشسپ چنین آورده است:

در ضیافتی که نغمه‌سرا چوبین باشد، بدان که خوان سالار نوسفره است. به سوری که دستانش چوبین بود چنان دان که خوانش نوآیین بود. و اما در مورد نکته سوم، به بینیم که «چوبین» یا «چوبینه» در زبان پارسی به معنای زاغ آمده است یا نه؟

نظرع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ص ۳۲۱.

۵۹- همانجا، ص ۳۷۸، ۴۰۰ و ۴۰۹.

۶۰- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف،

زیرنظرع. آذر، اداره انتشارات دانش، مسکو، ص ۳۹۴.

در فرهنگ های متعدد پارسی از جمله برهان قاطع، آندراج، فرنودسار، انجمن آرا، فرهنگ جهانگیری، لغت نامه دهخدا، فرهنگ عمید و غیره، چوبین چوبینه و چوبینگ را پرندۀ ای صحرائی شبیه مرغ خانگی، کاروانک، مرغی آبی، مرغی دریایی با گردن بلند و پاهای دراز، هوبره نامیده اند. در ضمن چوبینه را مضراب، زخمه و چوبکی دانسته اند که خنیاگران بدان سازنوازند.^{۶۱} چون بهرام مردی درازقد و لاغر اندام بود، لذا شباهت وی با مرغ دریایی با گردن بلند و پاهای دراز خریدپذیری نماید.

معلوم نشد استاد گومیلوف از چه منبعی نام زاغ را بر چوبینه نهاده و از این رهگذر «گار-رگا-پور» را «پورچوبینه» و فرزند کلاغ خوانده است؟ بهر تقدیر اظهار نظر استاد گومیلوف درباره «گار-رگا-پور» قانع کننده به نظر نمی رسد. و اما درباره بازماندگان بهرام چوبینه باید گفت که پس از مرگ بهرام در سده ششم میلادی، بلخ را که در سرحدات خاقانات غربی و محدوده فرمانروایی خان های ترک قرار داشت برگزیدند. سامانیان که بر ماراءالنهر فرمانروایی داشتند، خود را از بازماندگان بهرام چوبینه می دانستند. نرشخی مؤلف تاریخ بخارا «سامان خدات» نیای امیر اسماعیل سامانی را «از فرزندان بهرام چوبین» دانسته است.^{۶۲}

بعضی از مورخان کوشیده اند وجود بازماندگان بهرام چوبینه را در آسیای میانه چون بازماندگان قبیله هایی مشابه قبایل ترک وانمود کنند و آنان را بخشی از «ایل» ترکان بدانند. این اندیشه سرپا خطا و از ریشه نادرست است. و اما درباره منشاء سه قوم خور، هپتال و گار-رگا-پور که نام قوم اخیرالذکر به درستی روشن و مشخص نشده است، نکته ای را می توان متذکر شد و آن این که اقوام مذکور از دیدگاه ژرادی، زبان و فرهنگ در زمره ترکان نبوده اند.

۶۱ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، ۱۳۲۵، حرف چ «چوبین، چوبینه، چوبینگ»، ص ۳۷۶-۳۷۹.

۶۲ - نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر محمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمرو تصحیح مدرس رضوی، تهران، از نشرات کتابفروشی سنائی، ص ۷۰.

ولی « ایل » شدند و به تبعیت ترکان درآمدند و همانند دیگر اعضای « ایل » از حقوق برابر، برخوردار گشتند. ترکان نیز به سبب اطاعت و وفاداری این سه قوم، مدتی دراز توانستند بر دامنه‌های سلسله کوههای هندوکش فرمان رانند و از آنجا راه قفقاز را درپیش گیرند و با حمله به قفقاز گروهی از آلان‌ها را به اطاعت آورند. چنین به نظر می‌رسد که ترکان در آغاز کار به اصول نژادی و قومی و جدایی ترکان از عناصر غیرترک، چندان پای بند نبودند. بلکه می‌کوشیدند دیگر اقوام را در خود مستحیل کنند.

تون - جبغوخان سرزمین بسیار گسترده‌ای را به تصرف آورد و خود در شمال چاچ (تاشکند کنونی) در دشت‌های سبز و خرم سکنی گزید. وی در این زیستگاه خویش سفیران روم شرقی (بیزانس) و فرستادگان امپراتوران چین را بحضور پذیرفت. به سال ۶۲۶ میلادی یکی از کاهنان بودایی هند به نام «پرابها کارامیترا»^{۶۳} به همراهی ده تن از روحانیان بودایی به نزد خان ترک آمد. خان، وی و یارانش را به گرمی پذیرا شد. اما به آنان اجازه نداد که به سرزمین چین سفر کنند. حال آن که «پرابها کارامیترا» به چین دعوت شده بود.^{۶۴}

چندی بعد، یکی از کاهنان بودایی چین به نام «سیو - آن - تسزان»^{۶۵} به «بش بالغ»^{۶۶} نزد خان ترک رفت. او در مسیر خویش از ناحیه تورفان دیدن کرد و به سال ۶۴۴ - ۶۴۵ میلادی به سرزمین خود بازگشت ولی در آن زمان دیگر اثری از دولت متبوع وی برجای نمانده بود. زیرا به سال ۶۴۰ میلادی، سرزمین این کاهن بودایی از سوی لشکریان امپراتور چین که از سلسله «تان» به شمار می‌آمد، اشغال شده بود.^{۶۷}

«سیو - آن - تسزان» به هنگام بازگشت نوشته‌هایی از این دیدار برجا گذارد. وی از وضع ترکان و اسبان زیبا و راهوار این قوم و نیز از پوشاک ترکان

63- Prabhakarmitra.

64- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Tures), vip. VI, SPb., 1903, P. 192.

65- Siu - an - tszan.

66- Besh - balyg.

67- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Tures), vip. VI, SPb., 1903, P. 193.

مطالبی به رشته تحریر کشید که در خور دقت و توجه است. بنا به نوشته «سیو-آن-تسزان» خان ترک، ردایی از اطلس سبز برتن داشت. وی کلاه بر سر نمی گذاشت. ولی بجای کلاه، نوار ابریشمین نازکی به سر و پیشانی می بست تا مانع از آشفستگی مو و ریش آن بر چهره شود. وی می نویسد که دو یست هزار سوار، خان راهمراهی می کردند. اینان نیز ردهای ابریشمین به تن داشتند. این مردان همه دارای گیسو بودند. برخی از جنگاوران خان بر اسب و بعضی دیگر بر شتر می نشستند. پوشاک آنان همه از پوست بود و نیزه‌هایی بسیار بلند در دست داشتند. این جنگاوران با خود سپر و تیر و کمان نیز حمل می کردند. شماره لشکر یان خان ترک چندان بود که پایان صفوف سپاه دیده نمی شد.^{۶۸}

تصویری که «سیو-آن-تسزای» ارائه کرده است، تا اندازه‌ای به ما امکان می دهد که وضع ظاهری دستگاه خان‌های خاقانات غربی را در نظر مجسم کنیم.

در پایان مقال نگارنده ذکر این نکته را ضروری شمارد که امپراتوری سلسله «تان» در چین، از اوایل سده هفتم میلادی نیروی فراوان یافت. چنان که سال ۶۱۸ میلادی را می توان سال تحول و دگرگونی بزرگ در تاریخ چین دانست. در این سال «لی-شی-مین»^{۶۹} که یکی از سرداران بزرگ چین بود، در صدد برآمد تا همانند فاتحان بزرگ جهان سرزمین‌های همسایه را به تصرف آورد. از این رو حمله به امیرنشین‌های چین و نیز هجوم به سرزمین ترکان آغاز شد.

68- Chavannes E., Documents sut les Tou - Kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, P. 194.

69- Li - Shi - min.

بخش نهم

خاقانات شرقی و دو اتحاد بزرگ جهانی

سال ۶۱۹ میلادی در تاریخ چین و نیز در تاریخ ترکان خاقانات شرقی حائز اهمیتی بسزا است. این سال، در واقع سال آغاز دگرگونی های بزرگ بود. سلسله امپراتوران «تان» در این روزگار قدرت یافتند و اردوی ترکان را در معرض فشاری سخت قرار دادند.

به سال ۶۲۰ میلادی خان بزرگ ترک «چولو-خان»^۱ که بر خاقانات شرقی فرمان می راند، درگذشت. هنوز در این روزگار گروه های بزرگی از کوچ نشینان که در سرزمین های شمالی صحرای گوبی^۲ سکنی داشتند، تابع خان های ترک خاقانات شرقی بودند. در نوشته های چینی شماره سپاهیان و مردان جنگی این گروه های کوچ نشین ترک یکصد هزار و شماره جنگاوران کارآموده آنان پانزده هزار تخمین زده شده است که برآستی در مقام مقایسه با شماره جنگیان دیگر کشورها در سده هفتم میلادی بسیار قابل ملاحظه و عظیم است.^۳

خان های ترک اقوام تابع خود را به دادن خراج جنسی مجبور می کردند. گذشته از این، اقوام تابع ناگزیر بودند تعدادی از جنگاوران خویش را به منظور سپاهی گری به خدمت خان ترک گسیل دارند. یکی از اقوام ساکن حاشیه

1- Chulo - Khan.

2- Gobi.

3- Chavannes E., Documents sut les Tou - Kiue (Tures), vip. VI, SPb., 1903, P.89.

صحرای گوبی، او یغورها بودند که خراج گزار و تابع «چولو-خان» به شمار می آمدند.

برخی از دانشمندان، از جمله استاد بیچورین، او یغورها را جز از ترکان دانسته اند و معتقدند که قبایل او یغور از «تورکیوت ها» نیستند. در ضمن، استاد بیچورین براین عقیده بود که زبان او یغوری با زبان ترکی دارای نزدیکی و قرابت هایی نیز هست.^۴

پس از «چولو-خان» برادرش «کت-ایلخان»^۵ فرمانروای خاقانات شرقی شد. در این زمان دشمنی و کینه شدیدی میان دو خاقانات شرقی و غربی حکمفرما بود. «تون-جیغو-خان» فرمانروایی ترکان خاقانات غربی را برعهده داشت و می کوشید تا با بدست آوردن فرصتی مناسب به خاقانات شرقی حمله ور شود و فرمانروای تمامی ترکان گردد. ولی بخت با وی یاری نکرد. زیرا «تون-جیغوخان» در سرحدات جنوبی و غربی با سپاه ایران و نیز با جنگاوران قوم «آوار» در قفقاز درگیر پیکار شد.

«تون-جیغو-خان» می کوشید تا راه ابریشم را از این طریق به سرزمین روم شرقی (بیزانس) امتداد دهد. ولی خان ترک برای اجرای این هدف، نیروی کافی در اختیار نداشت. تنها متحد ترکان در این کار امپراتور روم شرقی بود که از سوی سپاه ایران در معرض فشاری سخت قرار گرفته بود.

می دانیم که خسرو دوم (ابرویز) به سال ۵۹۰ میلادی تاج بر سر نهاد و به یاری موریکیوس (موریق) امپراتور روم شرقی (بیزانس) قیام بهرام چوبینه را درهم شکست. چندی بعد موریکیوس بدست «فوکاس»^۶ کشته شد. قتل موریق بهانه بدست خسرو داد تا جنگ تازه ای را با دولت روم شرقی آغاز کند.

به سال ۶۱۰ میلادی «هراکلیوس» (هرقل) فوکاس را از مقام امپراتوری

4- Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh, obitvshikh v Srednei Azii v drevnir vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str.302. Chavannes E., Documents sur les Tou - kiuc (Tures), vip. VI, SPb., 1903, P. 89.

5- Kat - il - Khan

۶ - کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران،

خلع کرد و خود بر تخت فرمانروایی نشست. با این وصف پیکارهای ایران و روم پایان نپذیرفت. در این زمان اوضاع داخلی امپراتوری روم شرقی سخت آشفته و نابسامان بود. «آوارها» که با ایران پیمان اتحاد بسته بودند، به سوی سرزمین‌های اروپایی امپراتور روم شرقی حمله بردند. سال ۶۱۶ میلادی مصر از تابعیت روم شرقی بدرآمد. قحطی بر سراسر امپراتوری مستولی گشت. در «کنستانتینوپولیس»^۷ (قسطنطنیه) نان پیدا نمی‌شد. ایرانیان و آوارها دشواری‌های بسیاری برابر دولت امپراتوری روم شرقی پدید آوردند. به سال ۶۲۰ میلادی، نیروهای امپراتوری روم شرقی، ناگزیر از کرانه‌های جنوبی رود دانوب عقب نشستند.

هراکلیوس به منظور جلوگیری از پیشرفت سپاه فاتح ایران و دفع حمله آوارها نخست تصمیم گرفت ایران را در عقب جبهه تحت فشار قرار دهد. از این رو از طریق آسیای صغیر با نیروهای خود به قفقاز حمله ور گشت. خزران نیز به همراهی اردوی ترکان استحکامات دربند را به تصرف آوردند.

هراکلیوس نخست ارمنستان را فتح کرد و پس آنگاه ناحیه «کنزک» (گنجه) را در قفقاز به تصرف آورد. به سال ۶۲۳ میلادی، هراکلیوس به «اثورپاتکان» (آذربایجان) حمله برد و آتشکده مشهور و بزرگ «آذرگشپ» را ویران کرد.^۸

گرچه هراکلیوس در آغاز پیکار توفیق‌هایی به چنگ آورد، ولی بخت یار او نشد و سرانجام ناگزیر همه سرزمین‌هایی را که به تصرف آورده بود رها کرد و به روم بازگشت.

متعاقب این لشکرکشی، هراکلیوس از شاهان گرجستان و ارمنستان خواست تا سپاهیان خود را به لژیون رومی ملحق گردانند. ولی شاهان مذکور پیشنهاد امپراتور روم را نپذیرفتند و همچنان راه بی‌طرفی در پیش گرفتند.

7- Konstantionpolis.

۸- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان (تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، با ترجمه مطالبی که مؤلف به چاپ دوم افزوده است. چاپ سوم تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

به سال ۶۲۴ میلادی سه سپاه بزرگ ایران، نیروهای جنگی هراکلیوس را در محاصره گرفتند. ولی او توانست حلقه محاصره را بشکافد و از راههای کوهستانی خود را به جلگه نخجوان برساند و به سرزمین روم بازگردد.^۹ سپاه ایران به تعقیب لشکریان روم پرداخت و با وارد آوردن شکست‌های پی‌درپی بر رومیان، تا ناحیه کیلیکیه پیش تاخت. بدین روال جنگ مذکور با شکست نیروهای رومی پایان پذیرفت.

متعاقب این حادثه آوارها به اتفاق سپاهیان ایرانی به سوی «کنستانتینوپولیس» حمله ور شدند. امپراتور روم که سخت خود و کشورش را در معرض مخاطره دید، کوشید تا متحدی برای روم دست و پا کند. این کوشش، سرانجام تحقق پذیرفت.

به سال ۶۲۵ میلادی، هراکلیوس سفیری به نزد فرمانروای خزران که دست‌نشانده خاقان ترک «جبغوخان» بود، فرستاد.^{۱۰} فرمانروای خزران که در حیطه فرمانروایی ترکان شخصیت دوم به شمار می‌آمد، سفیر روم را پذیرفت و به هراکلیوس وعده همکاری داد. سفیر مذکور به همراه عده‌ای از سواران با پاسخ و پیام مساعد به نزد هراکلیوس بازگشت. سال بعد ترکان به بخش «آغوانک» (آلبانیا-اران) و «اتورپاتکان» (آذربایجان) حمله ور شدند.

تاریخ‌نگاران بیزانسی در نوشته‌های خود ترکان و خزران را یکی دانسته‌اند. شاید علت خطای مذکور آن باشد که سرزمین خزران به پایگاه مقدم خاقانات ترک در کنار دریای خزر بدل شده بود.^{۱۱}

خاقانات غربی که روابط حسنه خود را با چین همچنان حفظ کرده بود، به جنگ میان ایران و روم کشانیده شد. در ضمن خاقانات غربی دشمنی و کینه دیرینه را با خاقانات شرقی ادامه می‌داد.^{۱۲}

9- Feofan Vizantiets, Letopis vizantiita Feofana ot Diokletina do tsarei Mikaila i sin ego Feoflakta, per. V.I. Obolenskogo i F. A. Ternovskogo, Moskva 1890, str. 250.

10- Artamonov, M. I., Istoriia khazar, Leningrad, 1962, str. 155.

11- Artamonov M. I., Istoriia Khazar, Leningrad, 1962, str. 133.

12- Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obitavshikh v Srednei Azii

بدین روال اتحادی بزرگ از امپراتوری چین، خاقانات غربی و امپراتوری روم شرقی پدید آمد.

دولت ایران که وضع را دشوار و نابسامان یافت، درصدد برآمد تا با خاقانات شرقی که دشمن چین و خاقانات غربی بود، متحد شود. چنان که پیشتر سخن رفت، آوارها متحد ایران در پیکار با امپراتوری روم شرقی بودند.

نقشه دولت ایران نیز تحقق پذیرفت و اتحاد تازه‌ای از ایران، آوارها و خاقانات شرقی، در برابر روم، چین و خاقانات غربی پدید آمد.

متأسفانه آگاهی و مدارک کافی در زمینه این اتحاد در دست نیست. نمی‌دانیم دولت ایران سفیرانی به خاقانات شرقی اعزام داشته و پیمان اتحادی با ترکان خاقانات مذکور منعقد کرده است، یا نه؟ فسوسا که تازیان از بایگانی شاهنشاهی ساسانی در «بن‌خانه» کعبه زرتشت و دیگر بایگانی‌ها اسنادی باقی نگذازدند. از این رو نمی‌توان، چنان که باید به حقیقت ماجرا پی برد.

مرگ خسرو دوم مایه دگرگونی حوادث شد. قباد دوم («شیرویه») پس از قتل پدر بر تخت شاهی نشست. وی با هراکلیوس پیمان صلح منعقد کرد. شاوان که گویا به نوشته‌های چینی دسترسی داشته چنین اظهار عقیده کرده است که ترکان در این زمان هراکلیوس را یاری کردند و ایران را در معرض فشاری شدید قرار دادند و تا «اثر پاتکان» (آذربایجان) پیش تاختند. شاوان می‌نویسد که امپراتور چین از حمله ترکان به ایران آگاه بوده است.^{۱۳} شاید هم بازرگانان سغدی در این کار دست داشته‌اند.

نکته‌ای را نباید از دیده دور داشت و آن این که روم شرقی، چین و خاقانات غربی، هر سه در شکست و انهدام ایران ذینفع بودند. زیرا این شکست مایه رونق راه ابریشم و مبادله وسیع بازرگانی میان چین و روم شرقی می‌شد. روم شرقی با ثروت و طلای بسیار می‌توانست بازار خوبی برای کالاها بویژه

v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 284. Chavannes E., Documents sur les Tou - kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, P. 24.

13- Chavannes E., Documents sur les Tou - kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, p. 24, 171, 172.

ابریشم چین باشد. سغدیان و ترکان خاقانات غربی نیز در این مبادله وسیع کالا، نقش واسطه را ایفا می کردند و از این رهگذر سود سرشار می بردند. شاید ایجاد روابط بازرگانی مستقیم میان چین، اروپا و آسیای مقدم، هدف عمده دو امپراتوری بزرگ چین و روم شرقی بوده است.

هدف اتحاد دوم که از ایران، آوارها و خاقانات شرقی تشکیل یافته بود، به گونه ای دیگر بود. آوارها خواستار غارت و کسب غنیمت بسیار بودند. در ضمن آوارها همواره از ترکان خاقانات غربی بویژه خزران بیم داشتند. دولت شاهنشاهی ایران با امپراتوری روم شرقی حسابی دیرینه داشت و هیچگاه نمی توانست وجود روابط بازرگانی مستقیم میان چین و روم شرقی را تحمل کند و از این رهگذر به خسارات مالی عظیم تن در دهد. بی جهت نبود که تا سال ۶۲۸ میلادی، بارها موانعی در برابر خواستهای امپراتوری روم شرقی پدید آورد. بدیهی است که ایجاد مانع از سوی ایران نیز سبب عدم رضایت بازرگانان سرزمین های مختلف نسبت به دولت شاهنشاهی ساسانی بود.

و اما درباره خاقانات شرقی باید گفت که نیرو گرفتن سریع امپراتوری چین، فرمانروایان خاقانات شرقی را سخت نگران کرده بود. اینان با قدرت یافتن امپراتوری چین، نابودی خود را به رأی العین مشاهده می کردند. از این رو، خان های ترک خاقانات شرقی، با تمام نیرو از اختلاف و بروز قیام های متعدد در چین حمایت و پشتیبانی می کردند. «کت-ایلخان» فرمانروای ترک خاقانات شرقی، در هرجا که میسر می شد به جستجوی متحد می پرداخت.

«کت-ایلخان» که برای حمله به چین در انتظار فرصت مناسب بود با استفاده از دشواریهای امپراتوری مذکور به سال ۶۲۱ میلادی ترکان خاقانات شرقی را آماده کارزار کرد. اردوی ترکان به ایالت «شان-سی» حمله بردند و آن را به تصرف آوردند. یک سال بعد ایالت «شان-دون» نیز به تصرف ترکان درآمد. از این پس طرفین مدتی دست از پیکار کشیدند و به تجمع قوا و تجدید نیرو پرداختند. پاییز سال ۶۲۴ میلادی، باز جنگ تازه ای میان طرفین در گرفت که نتیجه ای از آن حاصل نشد. به سال ۶۲۵ میلادی ترکان با دو سپاه بزرگ دست به حمله مجدد زدند. یکی از دو سپاه در پیکار پیروزی یافت، ولی سپاه دوم

توفیقی نداشت و مغلوب شد.^{۱۴}

اوایل سده هفتم میلادی برای دولت امپراتوری چین دورانی بس پرخروش و تلاطم بود. به سال ۶۲۶ میلادی، امپراتور فرمانی صادر کرد که برمبنای آن کاهنان بودایی محدودیت یافتند و ثروت و دارایی پرستشگاههای بودایی به تصرف دولت چین درآمد.^{۱۵}

همان سال، امپراتور «لی-یوان»^{۱۶} برکنار شد و «تای-تسزون»^{۱۷} به جای او نشست.^{۱۸} این دگرگونی مناسب حال «کت-ایلخان» نبود. زیرا در این زمان سپاه چین قدرتی بسیار عظیم بدست آورد.

نیرومندی سپاه امپراتور چین، بی گمان مایه خرسندی خاقانات غربی شد که متحد چین و دشمن سرسخت خاقانات شرقی به شمار می رفت. بدین روال امپراتوری چین در پایان دهه سوم سده هفتم میلادی، فرصتی برای تجدید نیرو بدست آورد. اندک اندک، با نیرو گرفتن امپراتوری چین ترکان ابتکار عمل را از کف دادند.

14- Liu Mau - tsai, Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost - Türken, Buch I - II, Weisbaden, 1958, S. 447.

15- Gaubil, Abrégé de L'histoire chinoise de la grande dycastie Tang. Mémoire concernant L'histoire, les sciences, les arts, les mours, les usages etc, des Chinois, par les missionnaires de Pekin t. XV, Paris, 1791, P, 432.

16- Li - Iuan.

17- Taitszun.

18- Shan Iue. Ocherki istorii Kitaia, Moskva, 1959, str. str.199 - 200.

بخش دهم

هجوم مشترک ترکان، خزران و رومیان به ایران

در روزگار خسرو دوم (پرویز)

تابستان سال ۶۲۶ میلادی آوارها حمله به کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه) را از سر گرفتند. این واقعه درست در زمانی روی داد که «کت-ایلخان» حمله مجدد خود را به چین آغاز کرده بود. آیا این دو حمله را که به تقریب در یک زمان صورت گرفت، می توان تصادفی دانست؟ آیا توافقی میان خاقانات شرقی و آوارها وجود نداشت؟

نکته ای دیگر را نیز نباید از یاد برد و آن این که سپاه ایران بالتر یونهای رومی، سخت در پیکار بود.

نیروهای آوار در حومه پایتخت امپراتوری روم شرقی با دژها و استحکامات دفاعی مجهز رومیان مواجه شدند، چندان که گذر از خطوط مذکور ناممکن می نمود. سپاهیان ایران نیز تا کرانه های تنگه بسفرپیش تاختند. ولی رومیان از این پس مقاومتی سخت ابراز داشتند و مانع نفوذ سپاه ایران به جانب غربی تنگه بسفر و بخش اروپایی روم شدند. ناگزیر آوارها تنها ماندند و بدون انتظار همکاری از متحد خویش — ایران — دست به حمله زدند. هفتم ماه اوت سال ۶۲۶ میلادی، رومیان شکستی سخت بر آوارها وارد آوردند. مهاجمان آوار ناگزیر به سوی سرزمین های شمالی گریختند.

فرار آوارها سبب شد که سپاهیان ایران کرانه های بسفر را ترک گویند و عازم سرزمین سوریه شوند. عقب نشینی سپاه ایران به هراکلیوس امکان داد که دست به حمله متقابل زند. ترکان که متحد روم بودند، با همه نیروهای خویش

هراکلیوس را در این پیکاریاری کردند. «تون-جبغوخان» که پس از دریافت خبر ناکامی «کت-ایلخان» فرمانروای ترکان خاقانات شرقی، آسوده خاطر شده بود، انبوهی از اردوی ترکان خاقانات غربی را از مرزهای خاوری به سوی باختر گسیل داشت تا از لشکریان امپراتوری روم شرقی حمایت کند.

فرماندهی سپاه ایران به خطوط دفاعی و استحکامات دربند که به هنگام شاهنشاهی خسرو انوشیروان پدید آمده بود، چندان دل خوش داشته و آسوده خاطر می نمود که به ترکان اعتنایی نکرد.

استحکامات دربند، دیوارسنگی بسیار بلندی بود که به درازای چهل کیلومتر از کوهستان تا کرانه دریای خزر امتداد داشت و خط دفاعی بسیار مستحکمی در برابر سواران مهاجم دشمن به شمار می رفت.^۱ این دیوار که از تخته سنگ های بسیار بزرگ ساخته شده بود، هیچده تا بیست متر ارتفاع داشت. سی برج بر فراز این دیوار قرار گرفته بود. دیوار سه دروازه آهنی داشت که یک دروازه آن به دریا گشوده می شد.^۲ ولی از سپاهیان جنگاور روزگار خسرو انوشیروان دیگر اثری برجا نمانده بود. بدین سبب ترکان ضمن حملات مداوم و پی در پی خویش خطوط دفاعی دربند را درهم شکستند و به سوی جلگه های قفقاز سرازیر شدند.

«موسی کاگان کتواتسی» مؤلف تاریخ آغوانک جریان حمله ترکان به دربند را چنین تصویر کرده است:

«... های شاه^۳ آن چه را که بر سر سپاهیان و مدافعان شهر «چور»^۴

1- Artamonov M. I., Drevii Derbent, -- CA, VIII, 1946, str. 129. Trever K. V., Ocherki po istorii i kulture kavkazskogo Albanii, Moskva - Leningrad, 1959, str.267.

2- Trever K. V., Ocherki po istorii i kulture Kavkazskogo Albanii, Moskva - Leningrad, 1959, str. 283.

۳- Hai های شاه فرمانروای محلی بود که از سوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آغوانک (آلبانیا) فرمان می راند. شاید نام «های» با نام «هایک» فرمانروای باستانی و بسیار کهن ارمنستان بی ارتباط نباشد. ارمنیان مردم خویش را «های» و سرزمین ارمنستان را «هایستان» می نامند. شاید «های شاه» عنوانی باشد که فرمانروایان ارمنستان داشته اند.

۴- Chor چور نامی است که در نوشته ها و مآخذ ارمنی به دربند داده شده است. ارمنیان شهر دربند را «چور» می نامیدند.

آمد، با دیدگان خویش مشاهده کرد... شاهنشاهان ایران، معماران و وسایل و مواد بسیار از همه جا برای ساختن این دیوارها و برج‌ها و باروهای عظیم گرد آورده بودند. این دیوار میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی^۵ قرار داشت... او (های شاه) خطر دهشتباری را که از سوی مردم پلید و غداری که صورت‌های پهن داشتند و شبیه و همانند زنان بودند مشاهده کرد. موه‌های دراز آنان، از سر برچهره و بدنشان فرور یخته بود... آنان نیزه و تیر و کمان به دست داشتند و همانند گرگ‌های وحشی حمله می‌کردند. کمترین اثری از شرم و حیا در چهره آنان مشهود نبود. آنان به مردم شهر حمله می‌بردند و اینان را در کوچه‌ها و میدان‌ها، قطعه‌قطعه می‌کردند. دیدگان این دژخیمان برز و یار و یان نیز رحمت نمی‌آورد. پسران و دختران را نیز می‌کشتند. آنان بر موجودات بی‌آزار و پیرانی که قادر به جنگ و پیکار نبودند نیز رحمت نیاوردند. آنان به کودکان و خردسالان نیز رحم و شفقت روانداشتند و قلبشان از دیدن کودکان شیرخوار به رحم نمی‌آمد. این کودکان بی‌گناه بر جسد های سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده از پستان‌هایشان به جای شیر، خون می‌مکیدند. همین که آنان به خانه‌ای گام می‌نهادند، چون آتشی که به نیستان افتاده باشد، همه جا را می‌سوزاندند و نابود می‌کردند. آنان همین که به خانه‌ای وارد و از آن خارج می‌شدند، راه را برای درندگان و پرندگان وحشی مردارخوار هموار می‌کردند»^۶.

سقوط دژ در بند که گذرناپذیر می‌نمود در سراسر اران^۷ مایه سراسیمگی مردم شد. اران‌ها نخست به مرکز سرزمین خود «پرتو»^۸ و پس آنگاه، از آنجا به

۵- «دریای بزرگ شرقی» که مؤلف تاریخ آغوانک ذکر کرده، همان دریای خزر است.

6- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pisatel'ia X veka»; per. s armiankogo K. Patkanova SPb., 1861, str. 105

۷- اران همان آلبانی یا آلبانیای قفقاز است که ارمنیان آن را «آغوان» یا «آغوانک» و تازیان «الران» و «ازان» می‌نامیدند. در نوشته‌های پارسی این نام «آران» آمده است و فرمانروایان این سرزمین «آران شاهان» نام داشتند.

۸- «پرتو» شهری است باستانی در سرزمین «اران» قفقاز که مرکز آن نیز بوده است. بسیاری از مورخان «پرتو» را معادل «پهلوی» و «پارت» دانسته‌اند. تازیان نام «پرتو» را به شکل معرب آن «بردعه» می‌نامیدند. بعدها «برزعه» به صورت «بردع» تلفظ شد. در دوران حاکمیت شوروی بسیاری

کوهستانها گریختند. این مردم آواره، گمان نداشتند که ترکان و خزران در تعقیبشان به کوهستان قدم خواهند گذارد. ترکان و خزران در این لشکرکشی، گروهی کثیر از مردم قفقاز را از دم تیغ گذرانیدند و شماره اندکی از این مردم را نیز به اسارت بردند.

در پی اران نوبت به گرجستان یا سرزمین ایبری رسید. ترکان و خزران شهر زیبای تفلیس را که از مراکز عمده بازرگانی به شمار می رفت، محاصره کردند.^۹ دیری نپایید که سپاه هراکلیوس امپراتور روم به اردوی ترکان و خزران پیوست.

در پای دیوار تفلیس دیدار سران سه سپاه با شکوه فراوان برگزار شد. استاد و دانشمند خزرشناس مشهور شوروی «آرتامونوف» در کتاب تاریخ خزران با استناد به مآخذ معتبر این دیدار را چنین توصیف کرده است:

«جبغو، خان ترک، به اقبال امپراتور (هراکلیوس) شتافت و برشانه او بوسه زد و در برابر وی سر تعظیم فرود آورد. امپراتور نیز خان ترک را در آغوش گرفت و تاج خود را بر سرش نهاد و او را فرزند خویش نامید. پس آنگاه ضیافتی به افتخار سران خزر ترتیب داد و به همه آنان هدایای گرانبها، از جمله پوشاک و گوشواره بخشید. امپراتور به جبغو اطمینان داد که دختر خود «یوداکیا»^{۱۰} را به همسری خان ترک خواهد داد»^{۱۱}

پروفسور آرتور کریستن سن دانشمند و ایران شناس بزرگ دانمارکی در کتاب بسیار ارزنده خود زیر عنوان «ایران در زمان ساسانیان» جنگ خسرو دوم شاهنشاه ساسانی و هراکلیوس امپراتور روم را به اختصار ذکر کرده و تنها از پیکارهای سال ۶۲۳ میلادی سخن به میان آورده است. دانشمند دانمارکی به پیکارهای سال ۶۲۶ میلادی اشاره ای نکرده است. استاد در این باره چنین

از نامهای باستانی از میان رفت. از جمله شهر معروف «کنزگ» یا گنجه «کیروف» آباد و شهر «بردع» بنام میر بشیر قاسم اف رئیس جمهور آن سرزمین «میر بشیر» نامیده شد.

9- «Istoria Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pisatelja X veka», per. s armianskogo K. patkanova, SPb., 1861, str. 107.

10- Ievdakiia.

11-Artamonov M.I., Ocherki drevneishei isrorii Khazar, Leningrad, 1962, str.57.

نوشته است:

«عاقبت هراکلیوس موفق شد... افواج شاهنشاه را بازپس راند. آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و به آذربایجان درآمد و در سال ۶۲۳ شهر کنزک (گنجه) را تسخیر و آتشکده بزرگ آذرگشسپ را ویران کرد».^{۱۲}

نوشته استاد درباره جنگ های خسرو دوم و هراکلیوس ناروشن و مشوش است. از نوشته استاد چنین برمی آید که هراکلیوس در حمله به آذربایجان و قفقاز پیروز بوده است. حال آن که دیگر مؤلفان خلاف این نکته را عنوان کرده اند. چنین برمی آید که پیکار هراکلیوس و حمله او به آذربایجان، ارمنستان، اران و گرجستان، با اینکه رنگ جنگ های مذهبی و صلیبی به خود گرفته، معهذ در سال ۶۲۳ میلادی با پیروزی همراه نبوده است. سپاه ایران چنانکه یاد کردیم تا تنگه بسفرپیش تاخت. هراکلیوس تنها در سایه هجوم ترکان و خزران به سال ۶۲۶ میلادی توانست در قفقاز پیروز گردد.

استاد «ماناندیان» دانشمند ارمنی در کتاب خود زیر عنوان «خط سیر هراکلیوس در جنگ با ایران» لشکرکشی هراکلیوس را نوعی «جنگ صلیبی» نامید که گویا به تلافی حمله سپاه ایران به بیت المقدس صورت گرفته بود. وی تاریخ شروع این جنگ را ماه آوریل سال ۶۲۳ میلادی دانسته است. استاد ماناندیان معتقد است که لشکریان هراکلیوس از ارمنستان به «آثور پاتکان» آذربایجان و سپس به «کنزک» گنجه رفتند.^{۱۳}

استاد گومیلوف می نویسد «نباید این لشکرکشی را موفقیت آمیز دانست. راست است که رومیان نخجوان و کنزک را که دارای آتشکده هایی بس بزرگ بودند، ویران کردند. ولی هم آنان از سوی سپاهیان ایران چنان در معرض فشار قرار گرفتند که ناگزیر همه اسیران جنگی خود را رها کردند. لشکریان روم تنها در ناحیه کوهستانی «کارالاگ» (واقع در شمال شرقی آذربایجان ایران) توانستند

۱۲- پروفیسور آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و

وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

13- Manandian Ia. A., Marshruty persidskikh pokhodov Irakliia,-- VV, T. 3, 1950, str. 134.

از چنگال سپاهیان ایران رهایی یابند و به سرزمین خود بگر یزند»^{۱۴}

«موسی کاگان کتواتسی» مؤلف تاریخ آغوانک می نویسد:

«هراکلیوس به شاهان اغوانک-اران-، اپیری-گرجستان- و ارمنستان نامه نوشت و از آنان خواست که لشکریان رومی را در سرمای زمستان یاری کنند و داوطلبانه به اقبال او بشتابند. در غیر این صورت با آنان به مثابه دشمن رفتار خواهد کرد و به سپاه خود فرمان خواهد داد که دژهای آنان را با خاک یکسان و از اهالی تهی کنند. ولی ارمنیان و گرجیان پیشنهاد هراکلیوس را نپذیرفتند و نخواستند زیر بار ستم رومیان قرار گیرند. شاه اران دستور داد که سپاهیان وی در دژها و قلاع موضع گیرند و چون قادر به پیکار نبودند، همه دشتهای و باغها را تهی کنند.^{۱۵}

«تئوفانس بیزانسی» می نویسد: «بهار سال ۶۲۴ - میلادی - سه سپاه ایران لشکریان هراکلیوس را محاصره کردند. ولی او خط محاصره را شکافت و از راههای غیرقابل عبور و دشوار کوهستانی گریخت و عقب نشست»^{۱۶}

در جلگه نخجوان سپاه ایران به تعقیب لشکریان هراکلیوس پرداخت و در نتیجه امپراتور به سرزمین کیلیکیه عقب نشست.

با آن چه پیشتر از نظر خوانندگان ارجمند گذشت به سهولت می توان دریافت که هراکلیوس از سال ۶۲۶ میلادی، تنها پس از یاری متحدان خود (ترکان خاقانات غربی و خزران) توانست قفقاز را به تصرف آورد. این پیکار حدود یک سال به درازا کشید. متعاقب آن هراکلیوس توانست پس از حصول اطمینان کامل در عقب جبهه، به سال ۶۲۸ میلادی به شهر «کتسپون» - تیسفون - پایتخت ایران حمله برد.

نکته دیگر از نوشته های استاد کریستن سن که جای شبهه و تردید باقی می گذارد، درباره تژاد خزران است. استاد می نویسد: «در سالهای بعد قوم خزر

14- Gumilev L. N., Drevnie tiurki, AN SSSR, Institut Narodov Azii, Moskva, «Nauka», 1967, str. 183.

15- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pisatel'ia X Veka», per. s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 102- 103.

16- Feofan Vizantiets, Letopis vizantiitsa Fefana ot Diokletina do tsarei Mikhakla i sina ego Feofilakta, per. V. I. Obolenskogo i. F. A. Trenovskogo, Moskva, 1890, str. 250.

از نژاد ترک که در ظرف نیمهٔ اخیر قرن ششم در قفقاز مسکن گزیده بودند، در بند را به چنگ آوردند».^{۱۷}

این اظهار نظر استاد دربارهٔ نژاد خزران را نمی توان پذیرفت. خزران جز از ترکان بوده اند و به خلاف ترکان از سده چهارم میلادی در کرانه های شمالی دریای خزر و آن سوی کوه های قفقاز سکنی داشتند. اما ترکان از سده ششم میلادی به غرب روی آوردند و با خزران همسایه شدند. بعدها ترکان خاقانات غربی سرزمین خزران را به تصرف آوردند و بخشی از مردم آن سرزمین را در خود مستحیل کردند.^{۱۸}

خاقانی که خود از مردم قفقاز و اهل شیروان بوده، از خزر و ترک و روم جداگانه یاد کرده است.

شگفتا، گویی اتحاد سیاسی و نظامی روم و خزر و ترک چنان اثری داشت که پس از گذشت قرنها باز این سه نام در کنار یکدیگر آمده اند. خاقانی در یکی از اشعار خود چنین آورده است:

گر خزر و ترک و روم رام حساب تواند
نیست عجب کز نهاد رام فحول است رم.^{۱۹}

۱۷- پروفیسور آرتور کرستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حملهٔ عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

18- Artamonov M. I., Ocherki drevneishei istorii khazar. Leningrad, 1962.

۱۹- برای آگاهی بیشتر خوانندگان دربارهٔ خزران مطالب زیر از دایرةالمعارف بزرگ شوروی نقل شده است: سرزمین خزر از یک سوبه حاشیهٔ غربی دریای خزر تا رود «سولاک» Sulak و از شمال داغستان تا مسیر سفلی رود دن در نزدیکی مسیر سفلی رود ولگا بوده است. خزران در سدهٔ چهارم میلادی پس از حملهٔ هونها در شرق اروپا ظاهر شدند و در دههٔ هفتم سدهٔ ششم میلادی به تبعیت خاقانات ترک درآمدند و از این پس در اقوام ترک مستحیل شدند. در سدهٔ هفتم میلادی، پس از سقوط و انهدام ترکان، خزران خاقانات جداگانه خود را در مسیر سفلی رود ولگا و شمال قفقاز تأسیس کردند. پایتخت خزران تا سدهٔ هشتم میلادی شهر سمندر واقع در داغستان بود. بعدها خزران شهر «ایتیل» Itil را به عنوان پایتخت برگزیدند. در سدهٔ هفتم میلادی، خزران که مردمی کوچ نشین بودند، بلغارهای ساکن کرانهٔ دریای آزوف را تابع خود کردند و نواحی ساحلی داغستان و بخشی از سرزمین آلان و آلبانیا را به تصرف آوردند. به سال ۷۳۵ میلادی، تازیان از طریق تنگهٔ داریال به سرزمین خاقانات خزر حمله بردند و سپاه خزران را منهدم کردند و دین اسلام را در سرزمین خزران رواج دادند. بخشی از خزران آئین یهود

چنان که پیشتر اشارت رفت، نیروهای سه گانه ترکان، خزران و رومیان شهر تفلیس را به محاصره گرفتند. پادگان ایرانی شهر تفلیس با دلاوری و تهوری بی مانند در برابر مهاجمان ایستادگی کرد. استفانوس^{۲۰} فرمانروای رشید گرجستان، شبانگاه با سپاهیان خود از دژ بیرون می رفت و به دشمنان حمله می برد و شبیخون می زد.^{۲۱} گرچه استفانوس جان خود را بر سر این کار از دست داد، ولی یاران و پیروان او همچنان پایداری کردند. مؤلف تاریخ آغوانک می نویسد: «هیچ یک از دو طرف جرأت و جسارت آن را نداشت که به حمله ای بزرگ دست زند. هراکلیوس مراقب بود که نیروهای رومی از میان نروند و تباہ نشوند. جبغونیز نگران اردوی خویش بود. سرانجام پس از دو ماه محاصره شهر تفلیس، خزران ترک متحدان گفتند و به سرزمین خویش بازگشتند».^{۲۲}

هراکلیوس با چهل هزار تن از سپاهیان روم، پای دیوار شهر تفلیس باقی ماند. جبغونیز فرزند خود «بوری-شاد» را به فرماندهی ترکان گمارد و خود بازگشت. اندک اندک با گذشت زمان، مهاجمان ناگزیر تفلیس را رها کردند و راه خویش در پیش گرفتند.^{۲۳}

بی گمان هراکلیوس با این عمل، اعتبار خود را در نزد هم کیشان مسیحی

داشتند. خزران تا سده هشتم میلادی با دولت روم شرقی در رابطه بودند. آئین مسیح از روم شرقی به سرزمین خزران راه یافت. در اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم میلادی، آئین یهود دین رسمی خزران شد. از پایان سده دهم میلادی، خزران به نابودی و انهدام گراییدند و دیگر اثری از آنان برجای نماند. زبان خزران بطور دقیق معلوم و مشخص نشده است. برخی از مآخذ زبان خزران را مشابه زبان بلغارها دانسته اند. بعضی از دانشمندان روسی، از جمله استاد بارتولد، زبان خزران را از خانواده زبان های ترکی به شمار آورده اند. رجوع شود به:

Bolshaia Sovetskaia entsiklopediia, trete izdanie, Moskva, 1978, T. 28, str. 163-164.

20- Stephanos.

21- Brosset M., *Histoire de la Georgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX- e siècle*, SPb. 1894, PP. 225- 229.

22- «Istoriia Agvan Moiseia Kaganktvatsi, pisatel'ia X veka», per. s armianskogo K. Patkanova, SPb. 1861, str. 108.

23- Feofan Vizantiets, *Letopis vizantiitsa Feofana ot Diokletina do tsarei Mikhailai i sina ego Feofilakta*, per. V.I. Obolenskogo i. F. A. Trenovskogo, Moskva, 1890, str. 236.

از دست داد. ارمنیان و گرجیان گمان داشتند که رومیان به سبب هم‌کیشی از آنان حمایت خواهند کرد. ولی به سادگی دیدند که چگونه رومیان آنان را به چنگال ترکان افکندند و جان و مال و دودمانشان را برباد دادند. فسوسا که شاهنشاهی ساسانی دیگر هرگز آن قدرت و نیروی پیشین را بازیافت تا خیانت رومیان را جبران کند و مهر و محبت گرجیان و ارمنیان را به خود بازگرداند.

مردم تفلیس پس از درهم شکستن محاصره دشمنان شور و شادی بسیار بپا کردند و هراکلیوس امپراتور روم را به باد مسخره گرفتند و او را «بزغاله» نامیدند.^{۲۴}

چنان که پیشتر اشاره شد، خاقانات شرقی و آوارها که متحد ایران بودند، به سبب شکستی که از چینیان و رومیان یافته بودند، ایران را تنها گذاردند. در چنین اوضاع و احوال بود که هراکلیوس امکان یافت به تجدید قواپردازد و به سال ۶۲۸ میلادی لشکریان روم را به سوی کتسپون-تیسفون-گیل دارد.

این زمان به سبب جنگ‌های پی‌درپی و اختلافات داخلی، سپاهیان ایران، نیرو و توان پیشین را از کف داده بودند. اشراف ایران که سخت احساس خطر می‌کردند، این بار خود دست به کار شدند و در تاریخ بیست و نهم فوریه سال ۶۲۸ میلادی، علیه خسرو دوم شاهنشاه ساسانی به سوءقصد توسل جستند و سرانجام او را از میان برداشتند.

پس از خسرو دوم فرزند بی‌استعدادش کواذ دوم - قباد - شیرویه بر تخت شاهی نشست. وی به هراکلیوس پیشنهاد صلح کرد. گویی هراکلیوس خود در انتظار چنین پیشنهادی بود. زیرا به سرعت و سهولت موافقت خود را با عقد پیمان صلح اعلام داشت.

باید یادآور شد که این پیمان صلحی جداگانه میان روم شرقی و ایران بود. در این پیمان متحدان روم شرقی - بیزانس - شرکتی نداشتند. ترکان و خزران همچنان به دست‌اندازی‌های خود در قفقاز و سرزمین‌های شمالی ایران ادامه می‌دادند.

24- Kulakovskii Iu., Istoriia, Vizantii, T. 3, Kiev, 1915, str. 93- 94.
Veranadskii G. V., Ancient Russia, New Haven, 1952. p. 202.

هرگاه سیاست هراکلیوس را با دقت مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم، بی‌درنگ چنین پرسشی پدید می‌آید که آیا علت این موافقت امپراتور روم، نگرانی عمیق وی از پشت جبهه و نیز متحدان ترک و خزر نبوده است؟ در آن روزگار سوریه به تصرف سپاهیان ایران درآمده بود. مسیحیان قفقاز نیز که از غدر و خیانت هم‌کیشان رومی آزرده خاطر بودند، به سیاست مذهبی خسرو دوم شاهنشاه ساسانی که با مسیحیان مدارا می‌کرد، روی آوردند و آن را پذیرا شدند و همانند استفانوس ایبریایی فرمانروای گرجستان، با شاهنشاه ساسانی پیمان دوستی و اتحاد بستند.

تنها عاملی که دست هراکلیوس را برضد شاهنشاه ساسانی و فرمانروایان محلی قفقاز باز گذاشت، حمایت ترکان و خزران بود. هرگاه خزران و ترکان به یاری هراکلیوس نمی‌شتافتند، لشکرکشی امپراتور روم شرقی به سوی تیسفون محال می‌نمود.

کنون را جای پرسش است: چرا هراکلیوس در زمانی که سپاهیان ایران در آستانه شکست قطعی قرار داشتند، متحدان بسیار ارزشمند خویش را رها کرد و به انعقاد پیمان صلح با ایران تن در داد؟

در اینجا باید نکته‌ای را یادآور شد و آن وجود سپاهیان کارآمد شهر وراز بود که بخشی از سرزمینهای روم شرقی از جمله «کالسدونیا» را در محاصره داشت. وی که در اوایل سال ۶۲۸ میلادی از خسرو دوم آزرده خاطر شده بود با «کنستانتین» فرزند هراکلیوس پیمان صلح بست و با سپاهیان خود راه ایران در پیش گرفت تا خسرو دوم را از تخت شاهی براندازد. سبب این امر نیز فرمانی بود که خسرو دوم جهت قتل شهر وراز صادر کرده بود. حال آنکه شهر وراز مرتکب گناهی نشده بود.

محمد بن جریر طبری داستان شهر وراز یا شهر براز را بدین گونه آورده است:

«... به سرزمین نزدیک شام... پارسیان و رومیان پیکار کردند و پارسیان ظفر یافتند... شهر براز همچنان تاخت و تاز کرد و شهرهای رومیان را به ویرانی داد تا به خلیج رسید... چون پارسیان بر رومیان ظفر یافتند فرخان به

شراب نشست و به یاران خویش گفت: «به خواب دیدم که بر تخت خسرو نشستیم». و خبر به کسری (خسرو دوم) رسید و به شهر براز نوشت که وقتی این نامه به تو رسد سر فرخان را برای من بفرست. و شهر براز به پاسخ نوشت که ای پادشاه همانند فرخان کس نیابی که صولت و بانگ وی در دشمن اثر بسیار دارد و چنین نباید کرد. خسرو نوشت که در مردان پارسی مانند وی بسیار است و زودتر سر او را بفرست. و باز شهر براز نامه نوشت و عذر انگیخت. و خسرو خشمگین شد و پاسخ نداد و پیکی سوی پارسیان فرستاد که من شهر براز را از سالاری برداشتم و سالاری به فرخان دادم. آنگاه نامه کوچکی به پیک داد و گفت چون فرخان به شاهی رسید و برادرش مطیع او شد این نامه به او ده. و چون پیک نامه به شهر براز داد و بخواند گفت «اطاعت می کنم» و از تخت فروشد و فرخان بر نشست و پیک نامه بدو داد و فرخان گفت «شهر براز را بیاورید». و چون شهر براز را پیش برداشت که گردنش بزند، «گفت شتاب مکن تا وصیت بنویسم». و فرخان پذیرفت و شهر براز محفظه اوراق بخواست و سه نامه بدونشان داد و گفت «این همه درباره توبه خسرو نوشتم و توبه یک نامه می خواهی مرا بکشی» و فرخان پادشاهی به برادر داد.^{۲۵}

نگارنده از آن جهت که داستان شهر وراز با پایان شاهنشاهی خسرو دوم و پیروزی رومیان و متحدان ترک و خزر و روم شرقی رابطه ای مستقیم دارد، ناگزیر از شرح بیشتری در این زمینه است.

از نوشته طبری به حدود اختلاف و دشمنی میان خسرو دوم و شهر وراز می توان پی برد. طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» می نویسد: «شهر براز همچنان تاخت و تاز کرد و شهرهای رومیان را به ویرانی داد تا به خلیج رسید. پس از آن خسرو بمرد و رومیان خبر یافتند».^{۲۶}

تا اینجا مطلب روشن و خردپذیر است. ولی طبری در ادامه مطلب می نویسد: «و شهر براز و یارانش منهزم شدند و رومیان بر آنها ظفر یافتند و به

۲۵- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوک»، ترجمه ابوالقاسم

پاینده، جلد دوم تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۴۹-۷۴۰.

۲۶- همانجا، ص ۷۳۹.

تعقیب و کشتارشان پرداختند».^{۲۷}

این نوشته طبری تا اندازه‌ای مشکوک به نظر می‌رسد. زیرا مرگ خسرو زمانی روی داد که سپاه شهروراز به خلیج رسیده بود، که گمان می‌رود نزدیک کرانه‌های دریای مدیترانه باشد. تا اینجا سپاه ایران پیروز است. بنابراین سپاه پیروز دلیلی برای منهزم شدن ندارد. چنین به نظر می‌رسد که شهروراز با سپاه خود قصد تیسفون کرده باشد. همین عامل نیز سبب نگرانی هراکلیوس امپراتور روم شرقی و کنار آمدن او با کواذ دوم — قباد دوم شیرویه — و عقد پیمان صلح بوده است. از این رو گمان می‌رود که شهروراز با کنستانتین فرزند هراکلیوس از در آشتی درآمده و راه ایران در پیش گرفته باشد.

یکی از اسناد و مدارک بسیار جالب توجه دوران ساسانی که حوادث ایران و روم را در اواخر سده ششم و نیمه اول سده هفتم میلادی روشن می‌سازد رویداد نامه‌ای است سوریایی که متأسفانه مؤلف آن شناخته نشده است. این رویداد نامه، نخستین بار، به سال ۱۸۹۱ توسط «گوئیدی» که یابنده این متن باستانی بود، انتشار یافت.^{۲۸} نسخه خطی این نوشته در موزه «بورجیونو»^{۲۹} در واتیکان قرار دارد. گفته می‌شود، این نسخه رونوشتی از نسخه اصلی است که در دیر «ربان هورمیزد»^{۳۰} واقع در نزدیکی موصل بدست آمده است. متن مذکور را «نولد که» به سال ۱۸۹۳ میلادی به زبان آلمانی ترجمه کرد.^{۳۱} این متن بعدها توسط استاد پیگولفسکایا به روسی ترجمه شد.^{۳۲} مطالب این رویدادنامه از زمان

۲۷ — همانجا، ص ۷۳۹.

28- Guidi Un nuovo testo syriaco sulla storia degli ultimi Sasanidi. Actes du 8 Congréd international des Orientalistes. Leiden, 1891.

29- Borgiono.

۳۰ — در ترجمه روسی این نام به صورت «Rabban Hormizd» آمده است. گمان می‌رود این

نام «رهبان هورمیزد» باشد و شاید او یکی از راهبان دیرهای نصارا بوده است.

31- Nöldke, Die von Guidi herausgegebene Chronik übersetzt und kommentiert. Sitzungsberichte der Wiener Akademie, phil. hist. Klasse. B. 128, Abt. IX, Wien, 1893, P. 1- 48.

32- Pigulevskaia N.V., Anonimnaia siriiskaia khronika vremeni sasanidov. Zapiski Instituta vostokovedeniia, t. VII, str. 57 - 63, perevod, str. 63 - 78. Vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Moskva - Leningrad, 1946, str. 252 - 289.

مرگ هرمزد چهارم فرزند خسرو انوشیروان تا پایان شاهنشاهی ساسانی است. در بند ۹۸ رویدادنامه مذکور چنین آمده است:

«به سال ۹۳۶، چهاردهمین سال سلطنت هراکلیوس، سی و پنجمین سال پادشاهی خسرو (خسرو پرویز) و سومین سال محمد (ص) ۳۳، خسرو، شهربراز و کاردار یگان^{۳۴} را به سمت فرماندهان سپاه ایران منصوب کرد و با لشکری انبوه و ذخایر فراوان اسلحه اعزام داشت تا شهر کنستانتینوپل را از سمت غرب محاصره کنند. اینان ۹ ماه شهر را در محاصره گرفتند. این زمان هراکلیوس در شهر بسر می برد و از دست ایرانیان به دشواری گرفتار آمده بود. پس از قیام ایرانیان بر ضد شاه خویش، آنان با هراکلیوس پیمان صلح بستند. علت انعقاد پیمان صلح با هراکلیوس آن بود که شهربراز متهم شده بود به اینکه شاهنشاه را مورد تحقیر و اهانت قرار داده و او را مغرور و بی خرد خوانده است. وی گفت که خسرو با پیروزی دیگران کسب شهرت و مباحثات کرده است. خسرو نامه ای به کاردیگان که از فرماندهان همراه شهربراز بود، نوشت و از او خواست که شهربراز را برکنار و سرش را از تن جدا کند. پیکی که نامه خسرو را به همراه داشت از سوی رومیان اسیر شد. وی را پس از بازپرسی و جست و جو، به نزد امپراتور هراکلیوس فرستادند. او را به گونه ای وارد شهر کردند که محاصره کنندگان ایرانی شهر متوجه نشدند. هراکلیوس هنگامی که از ماجرا آگاه گشت، کس به نزد شهربراز فرستاد و سوگند یاد کرد که به سبب کاری که مربوط به خود او است قصد ملاقات با وی را دارد. شهربراز نزد هراکلیوس آمد و هراکلیوس نامه خسرو به کاردیگان را ارائه کرد. پس آنگاه پیک را به نزد شهربراز آورد. شهربراز همین که پیک را دید، شناخت. شهربراز پس از قرائت نامه و کسب اطلاع از پیک،

۳۳- هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه به سال ۶۲۲ میلادی است. در ضمن آغاز پادشاهی

خسرو دوم سال ۵۹۰ میلادی بوده است. بدین روال سی و پنجمین سال پادشاهی خسرو دوم - ۶۲۵ میلادی - با سومین سال هجرت پیامبر اسلام مطابق است.

۳۴- در ترجمه روسی رویدادنامه، نخست نام این شخص «کاردار یگان» Kardarigan و

پس آنگاه تا پایان متن «کاردیگان» Kardigan آمده است. نگارنده به سبب امانت نام ها را به همان گونه آورده که در متن آمده است.

هراکلیوس را ترک گفت و به اردوی خود رفت و در اندیشه کار شد. او به حيله و نیرنگ توسل جست و در این کار به خوبی توفیق یافت. شهر براز نامه خسرو را تغییر داد و نام کسان دیگر را نیز به نام خود افزود، بدان گونه که مقرر شده است. گویا سیصد تن از فرماندهان مشهور و نامدار ایرانی همراه شهر براز هلاک کردند. پس آنگاه مهر برنامه گذاشت. وی دستور داد تا همه فرماندهان سپاه به همراه کاردیگان گرد آیند. نامه، برای فرماندهان سپاه خوانده شد. پس آنگاه شهر براز به کاردیگان گفت: «خوب، حال توجه خواهی کرد؟ عقیده توجیست؟ ای فرماندهان سپاه، نظر شما چیست؟». فرماندهان که سخت به خشم آمده بودند، خسرو را دشنام گفتند. پس آنگاه همگی بر آن شدند تا با هراکلیوس پیمان صلح منعقد کنند و خواست‌های وی را برآورند. مشروط بر آن که هراکلیوس در از میان برداشتن خسرو با آنان متحد شود. آنان نمایندگانی نزد هراکلیوس فرستادند و با او پیمان صلح بستند و برای تحکیم پیمان، گروگان دادند. در پیمان نوشته شد که امپراتور از فرزندان و برادران ایرانیان کسانی را برگزیند. یکی از گروگان‌ها، فرزند شهر براز بود. در پیمان نوشته شد که ایرانیان از محاصره شهر دست بردارند.

هراکلیوس با سپاه روم به جنگ خسرو پرویز رفت. ایرانیان از اروپا رهسپار آسیا شدند. هراکلیوس پیکی نزد شاه خزر فرستاد. خاقان خزر چهل هزار جنگجو از سرزمین خزر برای کمک به او اعزام داشت. خاقان^{۳۷} نیز جنگجویانی فرستاد و پیغام داد که «من این جنگجویان را نزد تومی فرستم تا به هر جا که خواهی ببری». هراکلیوس به خاقان وعده داد که دختر خود یوداکیا را به همسری وی بدهد.^{۳۸} گمان می‌رود این وعده هراکلیوس به خاقان خزران، پس از کشته شدن تون — جبغو — خان ترک صورت پذیرفته باشد. زیرا چنان که خواهیم دید خاقان ترک بدست یکی از خویشاوندان خود به قتل رسید.

بدین روال حمله مشترک رومیان و ترکان و خزران بر ضد خسرو دوم شاهنشاه ساسانی از سر گرفته شد.

۳۷ — مقصود خاقان ترک است — م.

38- Pigulevskaia N. V., Vizantia i Iran na rubdzhhe VI i VII vekov, AN SSSR, Moskva - Leningrad, 1946, str.267- 268.

آن چه طبری آورده با نوشتهٔ پروفیسور آرتور کریستن سن متفاوت است. آرتور کریستن سن فرخان و شهر وراز را یکی می‌داند. وی می‌نویسد: «...دیگر فرخان که او را رومیزان^{۳۹} هم می‌گفتند و او دارای لقب شهر وراز — گراز کشور — بود»^{۴۰}.

اما طبری فرخان و شهر وراز را دو تن ذکر کرده است.^{۴۱} گمان می‌رود نوشتهٔ طبری به حقیقت نزدیکتر باشد.

و اما درباره لقب «رومیزان» که طبری آن را «رمیوزان» ذکر کرده است.^{۴۲} نگارندهٔ سطور گمان دارد که این لقب یا عنوان «رومی زن» باشد. گویا فرخان به سبب کشتار عظیم از رومیان «رومی زن» لقب یافته باشد. استنباط نگارنده چه درست باشد و چه خطا، جا دارد پژوهندگان، بوژه زبان‌شناسان این نکته را مورد تحقیق و توجه قرار دهند.

دیگر از سرداران بزرگ ایران «شاهین و همن زادگان» پادکوست‌پان غرب بود که در آسیای صغیر پیروزی‌های فراوان یافت. شاهین و همن زادگان نیز مورد بی‌مهری و غضب خسرو دوم قرار گرفت.^{۴۳} خسرو او را به پایتخت فراخواند تا هلاک کند. اما خود هلاک شد و شاهین و همن زادگان از مرگ رهایی یافت.

به هر تقدیر، می‌توان گفت که وجود سپاهیان شهر براز، فرخان و شاهین در سرزمین روم شرقی، یکی از عوامل عمدهٔ نگرانی هراکلیوس امپراتور روم بود. در ضمن هراکلیوس نمی‌توانست در مورد متحدان غارتگر خویش آسوده خاطر باشد.

39- Rômêzân.

۴۰ — پروفیسور آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حملهٔ عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۵، ص ۴۶۸ — ۴۶۹.

۴۱ — محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۳۵.

۴۲ — همانجا، ص ۷۳۴.

۴۳ — محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۳۵ و ۷۳۶.

گمان می رود علت دیگری نیز در کار بوده است و آن وجود خطر در مرزهای شرقی خاقانات غربی به سال ۶۲۷ میلادی بود که جبغوخان ترک را واداشت فرمانروایی لشکریان ترک قفقاز را به فرزند خود «بوری-شاد» واگذارد و خود عزم آسیای میانه کند.

بازگشت ترکان و خزران سبب شد هراکلیوس متوجه این نکته شود که خطری از سوی کوچ نشینان شرقی، متحدان او را مورد تهدید قرار داده است. زیرا ترکان و خزران به منظور حفظ سرزمین های متصرفی خویش بازگشتند. در ضمن گمان می رود هراکلیوس دریافته باشد که همسایگان متجاوزی چون ترکان و خزران به مراتب خطرناکتر از همسایه ای چون ایران هستند. شاید کوشش هراکلیوس بخاطر انعقاد پیمان صلح بر پایه همین محاسبه و اندیشه بوده است.

گمان می رود، خان ترک - جبغوخان - نیز خواستار نفوذ رومیان در ایران نبوده است. شاید او می خواست سرزمین ساسانیان را به تنهایی متصرف گردد.

زمستان سال ۶۲۸ میلادی جبغوخان باز به قفقاز تاخت و به شهر تفلیس حمله برد. در این سال خسرو دوم به هلاکت رسید و کواد دوم - قباد دوم - شیرویه که مورخان او را مردی نالایق، تنک مایه و بی استعداد دانسته اند، برار یکه شاهی تکیه زد. هراکلیوس توانست شرایط صلح خود را به او تحمیل کند. شیرویه نیز بدان گردن نهاد.

جبغوخان در این حمله درنگ را جایز ندانست و همین که تفلیس را به محاصره گرفت، فرمان داد تا اردوی ترکان به شهر هجوم برد. ترکان از دیوار شهر گذشتند و دست به غارت و کشتار زدند. ترکان بی رحمانه مردم بی دفاع را از دم تیغ گذرانند. فرمانروای گرجستان و فرمانده سپاه که از ایرانیان بودند، ضمن تحمل شکنجه و آزار بسیار در برابر دیدگان جبغوخان کشته شدند.^{۴۴}

جبغوخان پس از کشتار مردم و غارت شهر تفلیس، باز رشته کارها را به فرزندش «بوری-شاد» سپرد. زیرا این بار مقصود جبغوخان تنها غارت و کشتار

44- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, Pisatelia X veka», per. s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 119 - 120.

نبود، بلکه می خواست سرزمین قفقاز را به متصرفات خود ملحق کند.^{۴۵}
تاریخ سقوط شهر تفلیس مورد اختلاف نظر مورخان و دانشمندان است.
برخی چون استاد «ماناندیان»^{۴۶} و استاد «ترور»^{۴۷} تاریخ سقوط شهر تفلیس را
سال ۶۲۸ میلادی دانسته اند. برخی دیگر چون «جواهریشویلی»^{۴۸} و
«دومبادزه»^{۴۹} تاریخ سقوط شهر را ۶۲۷ میلادی ذکر کرده اند.

جبغوخان می خواست زمینه بسیار مساعدی را برای بازرگانی ابریشم از
طریق ماوراءالنهر، شمال خزر و قفقاز به روم فراهم آورد.^{۵۰} از این رو فرمان داد تا
پسرش به آغوانک (آلبانیا-آران) حمله کند و آن سرزمین را به تصرف آورد.
مرزبان ایرانی آغوانک اولتیماتوم ترکان را رد کرد و به مهاجمان دشنام
گفت. ولی اندکی بعد چون تاب مقاومت برابر ترکان را در خود ندید، سرزمین
آغوانک را ترک گفت و به ایران گریخت. «بوری شاد» به دستور پدر به مردم
آغوانک توصیه کرد که تبعیت از ترکان را گردن نهند. ولی اسقف آغوانک
کوشید تا در جستجوی فرصت دفع الوقت کند. ترکان که از این اتلاف وقت
نگران شده بودند، حمله را آغاز کردند. در تاریخ آغوانک به هنگام بحث در
پیرامون حمله ترکان چنین آمده است:

«در خانه ها و کوچه ها، همه فریاد برمی آوردند. ناله و فریاد وای!
وای! از همه جا به گوش می رسید. نعره مهاجمان وحشی نیز لحظه ای خاموش
نمی شد... همه جا قتل و غارت و کشتار بود. مهاجمان وحشی از پیش، شهرها و
روستاهای ما را برای غارت میان خود بخش کرده بودند. از این رو، همه با هم
یکباره دست به حمله زدند».^{۵۱}

۴۵ - همانجا، ص ۱۲۱.

46 Manandian Ia . A., *Marshruty persidskikh pokhodov Irakliia*, -- VV, t. 3, 1950, str. 147.

47- Trever, K. V., *Ocherki po istorii i kulture kavkazskoi Albanii*, Moskva - Leningrad, 1959, str.241.

48- Dzhavahishvili I. A., *Istotiiia gruzinskogo naroda*, t. 1, Tbilisi, 1951, str.

49- Dumbadze M. K., Surgaladze A. N., *Istoriia Tbilisi*, str. 17.

50- Trever K. V., *Ocherki po istorii kulture kavkazskoi Albanii*, Moskva - Leningrad, 1959, str. 241.

51- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pistelia X veka», per. s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 122.

اسقف آغوانک به کوهستان پناه برد و پنهان شد. ترکان به جستجوی او پرداختند و وی را در کوهستان یافتند. اسقف زینهار خواست. همه سران آغوانک چاره‌ای جز اطاعت ندیدند و با هدایای بسیار به سوی اقامتگاه «بوری-شاد» که در نزدیکی پرثو (بردعه) قرار داشت روان شدند. اسقف در پیشاپیش همه، هدایا را به نزد خان ترک برد. «بوری-شاد» اسقف را با مهربانی پذیرفت و گفت: «چرا در آمدن به درگاه ما درنگ کردی؟ هرگاه تأخیر روانمی داشتی لشکریان من نیز شما را گرفتار چنین مصیبتی نمی کردند.»^{۵۲}

«بوری-شاد» بنا به خواهش اسقف فرمان داد تا ترکان، اسیران را آزاد کنند.^{۵۳}

مردم آغوانک پس از حمله ترکان گرفتار قحطی شدند.^{۵۴} بنا به نوشته مؤلف «تاریخ آغوانک»، ترکان بر کشاورزان و پیشه‌وران، از جمله بر تولیدکنندگان کالا و ماهی‌گیران رودهای کرو ارس مالیات بستند.^{۵۵}

بدین روال دیده می‌شود که ترکان برای نخستین بار از سیستم مالیاتی بهره جستند. چنان که از اسناد و نوشته‌ها برمی‌آید، مالیاتی که ترکان از مردم سرزمین‌های تابع می‌گرفتند، به مراتب سنگین‌تر از مالیاتی بود که فرمانروایان آغوانک به شاهنشاه ایران می‌پرداختند.^{۵۶} بی‌جهت نیست که ترکان همواره گرفتار مشکل فرار تابعان بودند. زیرا مردم سرزمین‌های متصرفی می‌کوشیدند تا خود را از چنگال ترکان رها کنند.

ترکان تنها به تصرف سرزمین آغوانک بسنده نکردند. در ماه آوریل سال ۶۳۰ میلادی، ترکان به سرزمین ارمنستان حمله بردند، شماره سپاه ترکان در این پیکار اندک بود. فرماندهی اردوی ترکان را شخصی به نام

۵۲- همانجا، ص ۱۲۶.

53- «Istoriia Agvan Moiscia Kagankatvatsi, pisatelja X veka», per. s armianskogo K. Patkanava, SPb, 1861, str. 128.

۵۴- همانجا، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۵۵- همانجا، ص ۱۳۱.

۵۶- همانجا، ص ۱۳۱.

«چورپان-طرخان»^{۵۷} برعهده داشت. این زمان مصادف با دومین سال پادشاهی اردشیر سوم بود. بنابر اظهار نظر نولدکه، اردشیر سوم، بیست و هفتم ماه آوریل سال ۶۳۰ میلادی درگذشت. شهر وراز که بزرگ فرمانده سپاه ایران بود یکی از سرداران خود را که در کتاب تاریخ آغوانک «هونگن»^{۵۸} آمده است، با ده هزار سپاهی جنگاور به پیکار ترکان فرستاد.^{۵۹}

«چورپان-طرخان» در این پیکار نیز نیرنگ معمول ترکان را به کار بست و گروهی از لشکریان خویش را به فرار واداشت تا سپاه ایران را به کمین گاه بکشاند. سپاهیان ایران در تعقیب ترکان تا کمین گاه تاختند و همگی کشته شدند.^{۶۰}

نگارنده گمان دارد که لشکریان ترک مجری سیاست امپراتوران روم و چین بوده‌اند. ولی نکته‌ای را نیز نباید از نظر دور داشت و آن، این که جنگ همواره نیازمند سپاه و امکان‌های مالی است. ترکان برای پیکار از اقوام شمالی «دولو»^{۶۱} استفاده فراوان بردند. ولی اقوام مذکور، اندک اندک دریافتند که از این پیکارها هیچ سودی عاید ایشان نشده است. از این رو خان‌های «دولو» به تدریج سر به نافرمانی برداشتند. «تون-جیغو-خان» در آغاز به ناخرسندی قبایل «دولو» اعتنایی نکرد. اما رفته رفته موج ناخرسندی بالا گرفت. خان ترک هنگامی به اهمیت این ناخرسندی پی برد، که دیگر کار از کار گذشته بود.

این زمان ترکان خاقانات شرقی به خاقانات غربی حمله ور شدند و ناحیه «بش بالیغ»^{۶۲} را به تصرف آوردند. افراد قبایل «دولو» و قبایل همجوار آن نیز علیه جیغوخان و خاقانات غربی قیام کردند.^{۶۳} فرماندهی این قیام را «موخودو-خان»^{۶۴} برعهده داشت. «موخودو-خان» از خویشاوندان

57- Chorpan - tarkhan.

58- Honagn.

59- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pistelia X veka», per. s armianskogo K Patkanova, SPb. 1861, str. 132 - 133.

61- Dulu.

۶۰ - همانجا، ص ۱۳۴.

62- Beshbalyg.

۶۳ - قبایل «دولو» تا سال ۶۳۰ میلادی نگهبان مرزهای غربی خاقانات ترک در مقابل حمله

«آوارها» بودند.

۶۴ - نام Mokhodu-khan در برخی نوشته‌ها به صورت Mokhodu-khou نیز آمده است.

«تون-جبغو-خان» بود. «موخودو-خان» در این پیکار «تون-جبغو-خان» را به قتل رسانید و از آن پس عنوان «قولوق-سیبیر-خان»^{۶۵} یافت که در نوشته های چینی به صورت «کوی لی-سیبی-خان»^{۶۶} آمده است.

چنین به نظر می رسد که «تون-جبغو-خان» به عموی خود اعتمادی نداشت و می خواست سرزمین تحت تصرف او را به برادر خود بسپارد. اما اجل مهلتش نداد و کشته شد. این زمان هراکلیوس امپراتور روم دختر خود را برای همسری، نزد «تون-جبغو-خان» فرستاد. ولی چون خبر کشته شدن فرمانروای ترک را شنید، دستور داد تا دخترش را که در راه بود، دوباره به قسطنطنیه بازگردانند. محتمل است وعده ازدواج یوداکیا دختر هراکلیوس به خاقان خزر پس از این بازگشت روی داده باشد.

این زمان قبایل دولو که نیروی فراوان یافتند، برضد «بوری-شاد» پسر «جبغو-خان» نیز قیام کردند. ولی «بوری-شاد» جان سالم بدر برد و به آسیای میانه گریخت.^{۶۷}

این شکست سبب شد که ترکان قفقاز را ترک گویند. پس از ترک قفقاز از سوی ترکان، باز این سرزمین وضع پیشین را باز یافت و در زمره شاهنشاهی ایران درآمد.^{۶۸}

پس از قفقاز، سرزمین طخارستان نیز از تابعیت ترکان بدرآمد. متعاقب آن، در آسیای میانه قیام برضد ترکان آغاز شد. اما امپراتور چین که در آن روزگار نیرومندترین دولت آسیا و جهان به شمار می آمد، حمایت و پشتیبانی خود از خاقانات غربی را همچنان ادامه داد.

هنگامی که «سیبیر-خان» برضد ترکان خاقانات غربی دست به کار شده بود، آگاهی یافت که امپراتور چین گروهی از شخصیت های درباری را

65- Kiulig - Sibir - Khan.

66- Kiuli - Sybi - Khan.

67- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb. 1903, P. 28.

Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», t vip VI, SPb., 1903, P. 28.

68- Artamonov M. I., Ocherki drevneishei istorii khazar, Leningrad 1936, str. 65.

برای شرکت در مراسم به خاک سپردن «تون-جیغو-خان اعزام داشته است.^{۶۹} این خود نشان می داد که دولت امپراتوری چین، مخالف قیام برضد ترکان خاقانات غربی است.

به سال ۶۳۵ میلادی بلغارهای ساکن سواحل رود ولگا به آوارها حمله بردند و شکستی سخت برآوارها وارد آوردند. هراکلیوس که آن زمان از وجود آوارها سخت نگران شده بود، شکست اینان را موافق طبع یافت و هدایای بی شمار برای خان فرمانروای بلغار فرستاد.^{۷۰} بدین روال آوارها ناگزیر کرانه های دریای سیاه را ترک گفتند و دشت های آن سرزمین را به بلغارها واگذارند.

به سالهای ۶۲۹ و ۶۳۰ میلادی دوبار میان امپراتور چین و خان ترک خاقانات شرقی «کت-ایلخان» پیکار درگرفت که هر دو پیکار به شکست سخت «کت-ایلخان» انجامید.^{۷۱} در پی این دو پیکار «کت-ایلخان» اسیر شد و خان های تابع خاقانات شرقی از فرمان او سرباز زدند و دچار تفرقه شدند. پس از این شکست بزرگ، خاقانات شرقی به عنوان یک دولت از میان رفت.

سقوط خاقانات شرقی بسیار سریع انجام گرفت و بیش از یک سال و نیم به درازا نکشید. ترکان خاقانات شرقی از صورت فرمانروایان به حالت فراریان درآمدند و گروه گروه تسلیم سپاهیان چین شدند. بدین روال سرزمین های تابع امپراتوری چین تا دشت های سبیری گسترش یافت.

به سال ۶۳۴ میلادی «کت-ایلخان» درگذشت. پس از او شخصی به نام «شیبویی-خان»^{۷۲} به فرمانروایی هفتصد قبیله ترک منصوب شد و مورد توجه خاص امپراتور چین قرار گرفت و همه تابعان خان در زمره سپاهیان امپراتور درآمدند.^{۷۳}

69- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii»-vip, VI SPb. 1903, PP. 26, 54.

70- Lebeau, Histoire du Bas - Empire, Paris, 1828, XI, P. 225.

71- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Aziiv drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str.255.

72- Shibobi - Khan.

73- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T, 1, Moskva - Leningrad, 1950, str.256, Liu - Mau - tsai, Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost - Türken, Buch 1 - 2, Weisbaden, 1958, S. 394.

خبر خوشرفتاری امپراتور چین با قبایل ترک سبب شد که ترکان گروه گروه به تبعیت امپراتور چین درآیند. اندکی پس از مرگ «کت-ایلخان» پسرش «یوکوک-شاد» که در حوالی «تورفان» فرمان می راند، به تبعیت امپراتور چین درآمد.^{۷۴}

پیروزی بر ترکان دشواری تازه ای برابر امپراتور چین قرار داد و آن این که تکلیف چیست و با ترکان چه باید کرد؟

برخی پیشنهاد کردند که طبق قوانین چین، ترکان را به درون کشور اعزام و به کشاورزی مشغول دارند. بعضی معتقد بودند که باید ترکان را به دشت های سیبری فرستاد و کاری کرد که جدا از یکدیگر، به صورت قبیله های کوچک زندگی کنند. عده ای نیز بر آن بودند که باید ترکان را روانه مرزها کرد و از آنان برای حفظ و حراست مرزهای امپراتوری چین بهره جست.^{۷۵}

امپراتور چین با پیشنهاد اخیر موافقت کرد و ترکان را به حفظ و حراست مرزهای چین گمارد. باز هم مرز چین تا صحرای «گوبی» و ناحیه «بایکال» کشیده شد. در این زمان شماره ترکانی که تابع امپراتوری چین شدند به یکصد و نود هزار نفر رسید.^{۷۶}

از این پس بسیاری از ترکان، عنوان های پیشین را ترک گفتند و برای خود عنوان های چینی برگزیدند.^{۷۷}

در فاصله سالهای ۶۲۰ - ۶۷۹ میلادی، به تقریب طی پنجاه سال، چنان دگرگونی های بزرگی در میان قبایل کوچ نشین ترک پدید آمد که از صورت «تورکیوت» خارج گشتند و به قبایل «ترکان آبی» بدل شدند. «ترکان آبی» هیچ شباهتی به «تورکیوت» های سرزمین های شمالی نداشتند و سخت از اینان متمایز بودند.

74- Gaubil, Abrégé de L'histoire chinoise de la grande dynastie Tang. Mémoire concernant l'histoire, les sciences, les arts, les moeurs, les usages etc. des Chinois, par les missionnaires de Pekin, t. XV, Paris, 1791, P.441.

75- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 256 - 258.

76- Grumm - Grazhimailo G. E., Zapadnaia Mongolia i Yriankhaiskii krai, t. 2, Leningrad, 1926, str. 235.

77- Malov S. E., Pamiatniki drevne - tiurkskoi pismennosti, Moskva - Leningrad, 1951, str. 34 - 37.

چنان که پیشتر سخن رفت، با کشته شدن «تون-جیغو-خان» خاقانات غربی نیز همانند خاقانات شرقی رو به ضعف نهاد. به سال ۶۳۱ میلادی گروهی از ترکان خاقانات غربی به ریاست «ایربیس-خان»^{۷۸} از کرانه های غربی «آمودریا» - جیحون - گذشتند و شهر بلخ را به محاصره گرفتند. ترکان قصد داشتند پرستشگاه های بودایی آن سرزمین را غارت کنند. ولی در نخستین شب محاصره بلخ، «ایربیس-خان» درگذشت و ترکان دست از محاصره شهر برداشتند.^{۷۹}

این حادثه سرآغازی بزرگ در تاریخ سقوط و انهدام خاقانات غربی بوده است. تا این زمان، ابتکار عمل بنابر معمول در دست قبایل ترک بود. ولی از این پس، فرمانروایان محلی ابتکار عمل را در دست گرفتند.

در فاصله سالهای ۶۳۱-۶۳۴ میلادی که خاقانات غربی دستخوش سقوط و انهدام شد، اثری از درگیری میان ترکان و سپاهیان ساسانی مشهود نیست. شاید این عدم درگیری، حاصل وضع نابسامان ایران نیز بوده است. در فصل پاییز سال ۶۳۱ میلادی پوراندخت، دختر خسرو پرویز که پس از اردشیر سوم بر تخت شاهی نشسته بود، پس از مصالحه قطعی با امپراتور روم، زندگی را بدرود گفت.^{۸۰} در دوران شاهی پوراندخت تازیان نیز دست اندازی به قلمرو شاهنشاهی ساسانی را آغاز کردند.^{۸۱}

سقوط و انهدام خاقانات شرقی و هم مرز شدن دولت امپراتوری چین با خاقانات غربی، امپراتور را متوجه خطری بزرگ از سوی ترکان خاقانات غربی کرد. این زمان ترکان خاقانات غربی نیز به سبب اختلاف های داخلی رو به ضعف می نهادند. در اواخر دهه چهارم و اوایل دهه پنجم سده هفتم میلادی «ایربیس-شگوی-خان»^{۸۲} از آمودریا گذشت و ناحیه طخارستان را به تصرف

78- Irbis - Khan.

79- Bichurin N. Ia. (Iakinf). Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, t. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 285.

80- Kolesnikov A. I., Iran v nachale VII veka, (Palestinskij sbornik) vip. 22 (85), Leningrad, 1970, str. 91.

۸۱- همانجا، ص ۹۱.

82- Irbis - Sheguy - Khan.

آورد. وی به سال ۶۴۶ میلادی سفیری به شهر «چان-آن»^{۸۳} نزد امپراتور چین فرستاد و از او خواست دخترش را به همسری وی درآورد. امپراتور در مقابل از خان ترک خواست که پنج شهر «کزچو»^{۸۴}، «ختن»، «کاشغر»، «چژوکیو بو»^{۸۵} — در جنوب یارکند — و «تسون-لین»^{۸۶} را به اختیار دولت چین واگذارد.^{۸۷} این پیشنهاد مورد قبول خان واقع نشد. در نتیجه امکان نزدیکی و اتحاد ترکان با امپراتور چین از میان رفت.^{۸۸}

این زمان به تحریک عمال امپراتور، آتش اختلاف میان ترکان بالا گرفت^{۸۹}. سه قبیله بزرگ از قبایل ترک به نواحی شرقی کوچ کردند و بعدها به سال ۶۴۸ میلادی به تبعیت امپراتور چین درآمدند.^{۹۰}

یکی دیگر از قبایل بزرگ ترک بنام «طغان» که افراد آن در کنار مرزهای تبت می زیستند به سال ۶۳۵ میلادی، مورد حمله لشکر یان تبت قرار گرفتند و تارومار شدند. در این سال، فرمانروای تبت، سفیری نزد امپراتور چین فرستاد. اما امپراتور، سفیر تبت را نپذیرفت. در نتیجه، رابطه سیاسی میان چین و تبت برقرار نشد.^{۹۱}

گروهی دیگر از قبایل ترک که در شمال چین می زیستند، از سوی مردم قرغیز که ساکن سرزمین های مسیر علیای رود «ینی سئی»^{۹۲} در سبیری بودند، مورد حمله قرار گرفتند. پیکار میان ترکان و قرغیزان مدتی دراز به طول انجامید.

83- Chan - an.

84- Ku - chu.

85- Chzho - Kiu - bo.

86- Tsun - Lin. (این شهر نیز در جنوب یارکند واقع است)

87- Bichurin N. Ia. (Iakinf), *Sobranie syedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena*, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 288.

۸۸- در فاصله سال های ۶۳۰-۶۳۵ میلادی این شهرها به اختیار امپراتور چین درآمده بود که

ترکان سپس آنها را به تصرف آوردند و چینیان بناچار شهرهای مذکور را رها کردند.

۸۹- همانجا، ص ۲۸۸.

۹۰- همانجا، ص ۲۸۹.

91- Iakinf Bichurin, *Istoriia Tibeta i Khukhunora*, T. 1, SPb., 1833, str. 95, 135.

92- Ienisey.

سرانجام ترکان این ناحیه که «چبی-خان»^{۹۳} فرمانروایشان بود، از سوی قرغیزان تارومار شدند.^{۹۴}

93- Chebi - khan.

94- Bichurin N. Ia (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 264.

بخش یازدهم

پایان کار ساسانیان و انهدام ترکان

از اواخر دهه پنجم سده هفتم میلادی وضع ترکان سرزمین های جنوب خاقانات غربی رفته رفته به وخامت گرایید. تازیان که به ایران هجوم آورده بودند، با سرعت به سوی سرزمین های شرقی پیش تاختند. به سال ۶۳۷ میلادی تازیان در جنگ قادسیه پیروز شدند و سپاه منظم یزدگرد سوم به فرماندهی رستم فرخ زاد را درهم شکستند. در پی این شکست، دژ تیسفون پایتخت شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد. به سال ۶۴۲ میلادی تازیان سپاه ایران را در نهاوند درهم شکستند و این پیروزی بزرگ را فتح الفتوح نامیدند. با این شکست، سرنوشت جنگ معلوم و پیروزی تازیان قطعی شد. ایرانیان از این پس به مقاومت هایی پراکنده اما بی نتیجه دست زدند. شهرهای ایران یکی از پی دیگری به تصرف تازیان درآمدند. یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی با اطرافیان و همراهانش به شرق ایران گریخت و در سال ۶۵۱ میلادی به مرورسید.

آن زمان قیام ایرانیان و مقاومت شدید کوه نشینان دیلم، طبرستان و هیرگان - گرگان - مانع پیشرفت سریع تازیان شده بود. اما خبر پیروزی اعراب در آسیای میانه، موجبات نگرانی و سراسیمگی بسیار ترکان را فراهم آورد.

در این زمان چند قبیله از ترکان به فرماندهی «خال - لیق»^۱ متحد شدند تا استقلال سرزمین های پر آشوب را به ترکان بازگردانند. او که از فرمان امپراتور

چین سرباز زده بود، کوشید سرزمین های « بش - بالیغ »^۲ و دیگر نواحی واقع در غرب مغولستان را از چینیان بازستاند. ولی چینیان به نقشه خال - لیق پی بردند و او ناگزیر از اجرای این نقشه انصراف حاصل کرد. چندی بعد خال - لیق لقب « یشبارا - خان »^۳ یافت که در نوشته های چینی به صورت « شابولو - خان - خلو »^۴ آمده است.^۵

به سال ۶۵۱ میلادی راه ورود به ایران بسته بود. زیرا تازیان بخش بزرگی از سرزمین ایران را به تصرف آورده بودند. در آن روزگار خزران ساکن کرانه های دوشط « ولگا » و « ترک »^۶ تبعیت ترکان را گردن نهاده بودند. ولی از این پس در نیمه دوم سده هفتم میلادی، خزران، ترکان را از سرزمین خویش بیرون راندند و استقلال پیشین را بازیافتند.

این زمان نیروهای امپراتور چین در غرب برضد ترکان به حمله دست زدند. به سال ۶۵۶ میلادی لشکر یان چین ناحیه « بش - بالیغ » را به تصرف آوردند. سپاه امپراتور به سال ۶۵۴ میلادی، گروه بزرگی از اردوی ترکان را درهم شکست. پس از این پیکار سی هزار اسیر ترک قتل عام شدند. در این زمان « یشبارا - خان » ناگزیر سرزمین های جنوب خاقانات را رها کرد.

چنان که پیشتر سخن رفت، یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی به مرو گریخت. در آن روزگار « ماهوی سوری » مرزبان مرو بود. وی به اقبال یزدگرد شتافت و به حلقه سپاهیان اندکی که در خدمت شاهنشاه باقی مانده بودند، درآمد. اندکی بعد در گنجینه شاهی طمع کرد و چنین پنداشت که تازیان را به سرزمین مرو راهی نیست و وی خواهد توانست به آسانی برار یکه شاهی تکیه زند. ماهوی سوری که خود یارای حمله به سپاه شاهی را نداشت، از ترکان یاری طلبید.

مورخان مختلف پارسی و تازی این نکته را با مختصر تغییری آورده اند که

2- Bish - balyg.

3- Yshbara - Khan.

4- Shbolo- Khan - Khelu.

5- Iakinf Bichurin, Istoriia Kitaia, rukopis, LOINA, f.7.

6- Terek.

بدان اشاره خواهد شد. متأسفانه مورخان پایان کار یزدگرد را با اندکی تشویش یاد کرده‌اند. یکی از موارد تشویش یکی شمردن امپراتور چین با خاقان ترک است. در بیشتر مآخذ پارسی از جمله نوشته ابوعلی محمد بلعمی و شاهنامه فردوسی، این تشویش تا اندازه‌ای مشهود است. در این نوشته‌ها نام «خاقان چین» بسیار به چشم می‌خورد. حال آنکه خاقان عنوان فرمانروایان ترک بوده است. در مورد فرمانروایان خزر و حکام متأخر قوم آوار نیز این عنوان به کار رفته است. یکی از موارد تشویش، به میان کشیدن پای «خاقان چین» از سوی بلعمی است. وی چنین آورده است:

«یزدجرد به بلخ رسید و به خاقان چین کس فرستاد و لشکر خواست. خاقان چین سپاه فرستاد و بعد از آن یزدجرد با خاقان از رود جیحون بگذشت و به فرغانه شد».^۷

فردوسی نیز همانند بلعمی از خاقان چین سخن آورده است. ولی در این مورد استواری خاصی به چشم نمی‌خورد. فردوسی از یک سوترکان و خاقان چین را مرادف می‌آورد و از سوی دیگر خاقان را فرمانروای توران می‌خواند. در شاهنامه فردوسی از زبان یزدگرد چنین آمده است:

همانا که سوی خراسان شویم ز پیکار دشمن تن آسان شویم
کز آن سو فراوان مرا لشکر است همه پهلوانان کندآور است
بزرگان ترکان و خاقان چین بیایند و بر ما کنند آفرین^۸

این نوشته‌ها خالی از تشویش نیستند. بویژه آنکه یزدگرد به خلاف نوشته بلعمی هرگز با خاقان چین از رود جیحون نگذشت. رود جیحون کجا و امپراتور چین کجا!

شاید یزدگرد به امپراتور چین نامه‌ای نوشته باشد. شاید پناهنده شدن فیروز، فرزند یزدگرد به دربار امپراتور چین و حمایت امپراتور از فیروز ثمره

۷- تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، تهران، کتابخانه خیام، ۱۹۵۹، ص ۳۴۱-۳۴۲.

۸- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد نهم، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، زیر نظر

ع. نوشین، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۷۱، ص ۳۳۴.

رابطه ای میان آخرین شاهنشاه ساسانی و امپراتور چین بوده باشد. این نکته هنوز برنگارنده روشن نشده است. ولی در رابطه یزدگرد با خاقان ترک جای تردید نیست. حال باید دانست که این خاقان ترک چه کسی و ماجرا بر چه روال بوده است.

بلعمی هنگامی که از خاقان ترک سخن می گوید او را فرمانروای آن سوی جیحون می نامد. در این مورد بلعمی خاقان را فرمانروای چین نمی نامد بلکه وی را فرمانروای ترک «ملک ترک» می شمارد. این نوشته خردپذیر می نماید. بلعمی چنین آورده است:

«ملکی بود، نام او ماهوی و خراسان همه او داشت، از پیش یزدجرد تا کنار جیحون و آن طرف جیحون خاقان داشت، ملک ترک».^۹

بدین روال بلعمی خاقان ترک را فرمانروای آن سوی جیحون می داند. این خاقان ترک هرکس که بود، بنابه نوشته های متعدد پارسی و تازی به یاری شهریار ساسانی شتافت. اما اندکی بعد روی از یزدگرد برتافت و با ماهوی سوری مرزبان مرو همدست شد تا شهریار ایران را از میان بردارند.

طبری می نویسد که «یزدگرد از سیستان به خراسان رفت» و در آنجا «از پادشاهان برضد عربان کمک خواست و به فرمانروای چین، شاه فرغانه و شاه خزر نامه نوشت»^{۱۰} حاصل این نامه نگاری برنگارنده معلوم نشده است. ولی ماهوی سوری که مرزبان مرو بود با خان ترک همدست شد. طبری از قول خرداد به رازی چنین آورده است:

«یزدگرد به خراسان آمد. خرزاد مهر برادر رستم باوی بود و به ماهویه مرزبان مرو گفت «شاه را به تومی سپارم». آنگاه سوی عراق رفت. یزدگرد در مرو بماند و خواست ماهویه را عزل کند و او به ترکان نامه نوشت و فرار یزدگرد و آمدن وی را خبر داد و با آنها پیمان کرد که برضد وی همدستی کنند و راهشان را

۹- تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، تهران، کتابخانه خیام، ۱۹۵۹، ص ۳۴۲.

۱۰- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۱۴۹-۲۱۵۰.

باز گذاشت.

ترکان سوی مرو آمدند و یزدگرد با یاران خویش به مقابله آنها رفت و جنگ کرد. ماهویه و چابک سواران مرو نیز با وی بودند. یزدگرد بسیار کس از ترکان بکشت. ماهویه بیم کرد که ترکان هزیمت شوند و با چابک سواران مرو به آنها پیوست که سپاه یزدگرد هزیمت شد و کشتارشان کردند. هنگام شب اسب یزدگرد را پی کردند و پیاده فرار کرد و بربل شط مرغاب به خانه ای رسید که آسیابی در آن بود...»^{۱۱}

این همان آسیابی است که شهر یارساسانی در آن به قتل رسید. بلاذری نیز مشابه نوشته طبری را ذکر کرده و از همدستی ماهوی یا ماهویه با خان ترک سخن آورده است. اینک نوشته بلاذری:

«ماهویه به نیزک نامه نوشت و او را علیه شاه برانگیخت... آنگاه بر قتل او همت گماردند. نیزک با سپاهی از ترکان روانه شد و در جنابذ^{۱۲} فرود آمد. آنگاه جنگ شد و ترکان پیروزی یافتند. شاه را بخت یار نبود. یارانش همه کشته شدند و سپاهش پریشان گردید. خود به سوی مرو باز آمد. شهر را بروی نگشودند. پس شاه از استرپیاده شد، آمد تا به خانه آسیابانی در مرغاب رسید»^{۱۳}. ابن اثیر نیز مشابه نوشته های بلاذری و طبری را ارائه کرده است و ما از شرح داستان درمی گذریم.^{۱۴}

و اما در پیرامون نام خاقان ترک یادآور می شویم که طبری، بلاذری و ابن اثیر و نیز چند تن دیگر از مورخان پارسی و تازی او را «نیزک طرخان» نامیده اند. بلاذری می نویسد: «یزدگرد... چون به حدود مرو رسید، ماهویه مرزبان آن به پیشواز آمد و وی را بزرگ داشت و اکرام کرد. نیزک طرخان نیز به

۱۱- همانجا، ص ۲۱۴۶.

۱۲- بلاذری نام این ناحیه را جنابذ آورده ولی در نوشته طبری «جلیندان» و در برخی از چاپ های کتاب او «حلسدان» آمده است.

۱۳- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۴۲.

۱۴- عزالدین علی بن الاثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، جلد سیم، به اهتمام دکتر سادات ناصری، به تصحیح دکتر مهیار خلیلی تهران، ص ۱۹۸-۲۰۵.

خدمت او شد»^{۱۵}.

ابوحنیفه دینوری و ابوعلی محمد بلعمی نامی از خان ترک نبرده اند. بلاذری نه تنها در فصل مربوط به قم و کاشان و اصفهان، بلکه در فصل مربوط به «فتح خراسان» نیز از «نیزک طرخان» یاد کرده است. معلوم می شود «نیزک طرخان» سالها پس از مرگ یزدگرد زنده بوده است. می دانیم که یزدگرد شهر یار ساسانی به سال ۳۱ هجری (۶۵۱-۶۵۲ میلادی) کشته شد. اما «نیزک طرخان» بنا به نوشته بلاذری تا سال ۸۸ هجری (۷۰۹ میلادی) در قید حیات بود و در آن سال به فرمان قتیبه بن مسلم باهلی سردار عرب به دار او یخته شد.^{۱۶}

تنها نکته ای که جای تشویش و ابهام باقی می گذارد نوشته فردوسی است. فردوسی در شاهنامه خاقان ترک را بیژن و ازتراد طرخان نامیده است. یکی پهلوان بود گسترده کام نژادش زطرخان و بیژن بنام نشستش به شهر سمرقند بود بر آن مرزچندیش پیوند بود چو ماهوی بدبخت خود کامه شد از او نزد بیژن یکی نامه شد^{۱۷} کدام یک از این دو نام درست است: «نیزک طرخان» یا «بیژن طرخان»؟

چنان که اشارت رفت، طبری، بلاذری و ابن اثیر او را «نیزک طرخان» نوشته اند. بلاذری «نیزک طرخان» را فرمانروای بادغیس دانسته است. ولی فردوسی او را «بیژن طرخان» نامیده و فرمانروای سمرقند خوانده است.

نگارنده ذکر نکته ای را ضرور می شمارد و آن این که سمرقند و سغد تا سال ۶۵۱ میلادی تابع «ایربیس-شیگوی-خان»^{۱۸} بود که در گذشته از وی

۱۵- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۴۱.

۱۶- همانجا، ص ۳۰۷-۳۰۸.

۱۷- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، جلد نهم، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۱، ص ۳۴۸-۳۴۹.

سخن داشته‌ایم. و اما در بادغیس شخص دیگری به نام «ایربیس-دولو-خان»^{۱۹} تا سال ۶۵۳ میلادی فرمانروایی داشت. «ایربیس-دولو-خان» در همان سال بدرود زندگی گفت، اما «نیزک طرخان» تا سال ۷۰۹ میلادی (۸۸ هجری) در قید حیات بود. پس از «ایربیس-دولو-خان» پسرش به فرمانروایی بادغیس منصوب گشت. نام این خاقان ترک به درستی معلوم نشده است. در مآخذ چینی او را «چژن-چو» نامیده‌اند که بنا بر شیوه اندیشه نگاری چینی به معنای «مروارید اصل» است. این شخص به سال ۶۵۹ میلادی کشته شد. تاریخ مرگ این خان با تاریخ مرگ «نیزک طرخان» که بلاذری از وی سخن آورده است منطبق نیست. میان این دو تاریخ مرگ حدود ۵۰ سال اختلاف وجود دارد.^{۲۰}

نکته‌ای نیز در خور توجه است. نگارنده به هنگام بررسی تاریخ فرمانروایی نیزک طرخان با مشکلی مواجه گردید و آن این که نیزک طرخان از سویی به سال ۳۱ هجری با یزدگرد سوم پیکار داشت و از سویی دیگر به سال ۸۸ و به قولی دیگر به سال ۹۱ هجری با قتیبه بن مسلم باهلی سردار عرب جنگ کرد و به فرمان او کشته شد. میان این دو حادثه شصت و دست کم پنجاه و هفت سال فاصله است. نوشته‌های متعدد نیزک طرخان را به سال ۳۱ هجری فرمانروای فعال و مقتدری دانسته‌اند. هرگاه چنین باشد بی گمان وی در آن هنگام حدود سی سال داشته است. متعاقب آن می‌خوانیم که وی حدود شصت سال بعد نیز با همان قدرت و صلابت با لشکریان عرب به پیکار پرداخت و ماهها در گوشه‌ای از کوهسار «کرز» با تحمل مشقت و گرسنگی به مقاومت پرداخت و سرانجام در سنه ۹۱ هجری بنا به نوشته طبری و سال ۸۸ هجری طبق نوشته بلاذری به دستور قتیبه بن مسلم باهلی به دار آویخته شد.^{۲۱} از زمان کشته شدن یزدگرد سوم تا کشته شدن

19- Irbis - Dulu - Khan.

۲۰- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۰۸.

۲۱- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش و آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۰۷.

نیزک طرخان دست کم ۵۷ سال فاصله است. چگونه ممکن است شخصی حدود ۹۰ سال زندگی کند و در پایان زندگی نیز از قابلیت پیکار برخوردار باشد؟ از این نکته چنین برمی آید که «نیزک» نام نباشد، بلکه به احتمال قوی عنوان و یا لقب حکمرانانی باشد که بر سرزمین گسترده‌ای از طخارستان تا مرو فرمان می‌راندند. در ضمن ذکر این نکته نیز ضرور است که ابن خرداد به در ذکر عناوین ملوک کوچک ترک نام «نیزک» را نیز ذکر کرده است.^{۲۲} و اما درباره نام این خاقان ترک باید گفت که هرگاه شخص نامبرده به درستی خان بوده باشد، پس آنگاه به جرأت می‌توان گفت که نام او نه «نیزک» بوده است و نه «بیژن». زیرا این هر دو نام پارسی است و هیچ رابطه‌ای در آن زمان میان نام‌های پارسی و ترکی وجود نداشته است. «نیزک» یا «نیزگ» شکل قدیمی تلفظ «نیزه» است.

این که چرا نام «خان ترک» به صورت مذکور درآمده است، نمی‌توان به حدس و گمان پرداخت. شاید این از بازماندگان «چورپان-طرخان»^{۲۳} باشد که به روزگار پادشاهی اردشیر به سال ۶۳۰ میلادی با ایران پیکار کرد. گمان می‌رود افراد ایل طرخان در حاشیه شمالی و شرقی دریای خزر تا مصب رود ولگا پراکنده بوده‌اند. شاید نام ناحیه «هشترخان» یا «حاجی طرخان» در مصب رود ولگا با نام ایل «طرخان» مربوط بوده است. بهر تقدیر این نام تا کنون برنگارنده مجهول مانده و روشن نشده است. ولی «طرخان» لقب و عنوان قبیله‌ای است. در نوشته‌های بلاذری، دینوری و سفرنامه ابن فضلان به نام «طرخان» برمی‌خوریم. ابن فضلان نام «طرخان» را در کنار نام «ینال» نوشته که هر دو عنوان قبیله‌ای است و در گذشته از عنوانهای «ینال بزرگ» و «ینال کوچک» به عنوان نامهای قبیله‌ای سخن داشتیم.^{۲۴}

شاید این نام براستی «بیژن» و یکی از دست‌نشانندگان سغدی خان ترک

22 - Chorpan - Tarkhan.

۲۳ - ابن خرداد به، المسالک و الممالک، چاپ لیدن، ۱۳۰۶ ق. ص ۴۱.

۲۴ - احمد بن فضلان، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۷.

بوده که از ایل «طرخان» تبعیت می کرده است. ابن بلخی از «نیزک طرخان» نام نبرده ولی «ملک هیاطله» را همدست ماهویه و دشمن یزدگرد دانسته است.^{۲۳} هرگاه چنین باشد، پس آنگاه نوشته فردوسی را می توان تا اندازه ای درست پنداشت که نوشت «ترادش ز طرخان و بیژن به نام».

ممکن است پرسش دیگری عنوان شود که چرا در نوشته طبری، بلاذری و ابن اثیر، این نام «نیزک» آمده است. هرگاه گمان سغدی و یا هیتالی بودن «نیزک» مقرون به حقیقت باشد، حل این نکته دشوار نخواهد بود. گمان می رود تازیان که حرف (ژ) و نیز شیوه نقطه گذاری درستی در سده های نخستین اسلام نداشته اند، بیژن را نیزک خوانده و نوشته باشند. والله اعلم.

اما درباره سرنوشت یزدگرد سوم چنان که در نوشته ها آمده است، خان ترک و یا فرمانروای سغد و سمرقند و بادغیس با ماهوی سوری همدست شد و سپاه شهر یار ساسانی را درهم شکست. یزدگرد که از چنگ دشمنان گریخته بود، به آسیابانی پناه برد و گویا بدست او کشته شد.

پس از قتل یزدگرد سوم، ماهوی سوری صاحب گنجینه وی شد و به استقلال دست یافت. اما فرمانروایی مستقل ماهوی، دیری نپایید. داستان کشته شدن شهریار ساسانی و خیانت ماهوی سوری در سراسر خراسان انتشار یافت و مایه خشم همگان نسبت به وی گردید. ماهوی کوشید تا ترکان را گناهکار جلوه دهد. وی اعلام داشت که شهریار ساسانی، اداره امور و نیز تاج و تخت کشور را به او واگذارده است.

بنابه نوشته فردوسی، ماهوی سوری بلخ و هرات را نیز ضمیمه سرزمین خود کرد و به منظور تصرف بخارا، سمرقند و چاچ به سوی سرزمین سغد لشکر کشید. بهانه این حمله، انتقام خون یزدگرد بود. بنابه نوشته فردوسی، ماهوی سوری «بیژن» یا «نیزک طرخان» را گناهکار و عامل قتل شهریار ساسانی نامید.^{۲۴}

۲۳- ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش وحید دامغانی، متن کامل، از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، تهران ص ۱۴۶.

۲۴- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، جلد

نوشته فردوسی بیش از دیگر نوشته‌ها قابل اعتماد به نظر می‌رسد. زیرا وضع خاقانات غربی، با آن چه فردوسی در شاهنامه آورده است تا اندازه‌ای انطباق دارد.

«ایر بیس—شیگوی—خان» که دولتش رو به ضعف نهاده بود، نسبت به حادثه قتل یزدگرد و دیگر رویدادهای آن زمان بی تفاوت ماند.

هنوز از زمان کشته شدن شهریار ساسانی، اندکی نگذشته بود که «ایر بیس—شیگوی—خان» سرنگون شد و باز ایل «دولو» قدرت را در دست گرفت. گمان می‌رود ماهوی سوری کوشید تا از وضع آشفته‌ای که در آن روزگار پدید آمده بود، بهره جوید و خراسان و طخارستان و سغد را در زیر فرمان خویش متحد گرداند. ماهوی در اجرای این مقصود با دشواری‌های بسیار مواجه نشد. زیرا رابطه سغدیان با ایل «دولو» از مدت‌ها پیش خصمانه بود. ماهوی امید داشت بتواند از پشتیبانی سغدیان برخوردار شود. بویژه آن که بازرگانان سغدی، هیچگاه خواستار پیکار با چین نبودند. زیرا پیکار با چین سبب می‌شد که راه ابریشم بروی سغد و دیگر سرزمین‌ها بسته شود و سغدیان از درآمدی قابل ملاحظه محروم گردند.

«یشبارا—خان—خال لیق» که در گذشته از او یاد کردیم، مردی مصمم و استوار بود. وی پس از آگاهی از قتل شهریار ساسانی زیر عنوان خونخواهی یزدگرد سوم، برضد ماهوی سوری لشکر آراست. فردوسی «یشبارا—خان» را نیز «بیژن» نامیده است. دلیل این نام روشن نیست. ولی فردوسی هنگامی که از خط سیر ترکان سخن می‌گوید، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد. بنابه نوشته فردوسی خان ترک از «قجقار باشی»^{۲۵} به سوی بخارا رفت و از سوی جیحون سپاه ماهوی سوری را مورد تهدید قرار داد. ماهوی به مقابله پرداخت. ولی در نخستین پیکار اسیر شد و با زجر و شکنجه (بریده شدن دست‌ها، پاها و گوش و

نهم، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۱، ص ۳۷۲—۳۷۳.

۲۵— در نسخه‌های مختلف شاهنامه نام ناحیه «قجقار باشی» به صورت قجقار و قاجار نیز آمده است که دومی سخت مشکوک می‌نماید و شاید «قاجار باشی» باشد. شاید نیز نام اصلی آن «کاشغر باشی» بوده باشد.

بینی و نشانیدن بر ریگ گرم) به هلاکت رسید.^{۲۶}
 جنگ‌های خانگی و اختلاف میان ایرانیان سبب شد که عبدالله بن عامر سردار عرب به سال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هجری) ابرشهر، نیوشاپور (نیشابور)، توس، ابیورد و نسا را به تصرف آوردند. وی با مرزبان جدید مرو به نام «ابراز»^{۲۷} پیمان صلح بست و مقرر شد «ابراز» مبلغی هنگفت به میزان یک میلیون و دو یست هزار و به قولی شش میلیون و دو یست هزار درهم غرامت به تازیان پردازد.^{۲۸}

پس از خراسان نوبت به گوزگان (جوزجان) و طخارستان رسید. به سال ۶۵۵ میلادی تازیان بر خوارزم حمله بردند. اما در این حمله توفیقی نیافتند. ترکان که اوضاع ایران را سخت آشفته دیدند، در سال ۶۵۶ میلادی به مرزهای خراسان حمله ور شدند. ولی این هجوم ترکان به ناکامی انجامید^{۲۹} سبب ناکامی بروز بحرانی بسیار شدید در مرزهای شرقی خاقانات غربی بود.

«چژن-چو» (جیغو) که این زمان بر سرزمین کوچکی از طخارستان فرمان می‌راند با «یشبارا-خان» به جنگ پرداخت. «چژن-چو» گمان داشت که از این رهگذر خواهد توانست بر خاقانات غربی فرمان راند. او کوشید تا قبایل مختلف را به شورش وادارد. ولی در این کار توفیقی بدست نیاورد.^{۳۰}

۲۶- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، جلد نهم، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۱، ص ۳۷۴-۳۸۰.

۲۷- طبری این شخص را «ابراز» نامیده است. در ضمن پسر ماهوی سوری فرمانروای مرو «ابراز» نام داشت. معلوم نیست این «ابراز» همان «براز» پسر ماهوی سوری است یا این که شخص دیگری است.

۲۸- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۱۵۷، ۲۱۵۸.

29- «Materiali po istorii turkmen...», T. 1, str. 69.

30- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, -

«چژن-جو» که قصد داشت فرمانروای همه خاقانات شود، عنوان «جبغو» را برگزید و خود را «سیبیر-تاردوش-شاد»^{۳۱} نامید.^{۳۲} وی از امپراتور چین خواست که وی را مورد تأیید و پشتیبانی قرار دهد. ولی سرداران چینی به امپراتور نامه نوشتند و از او خواستند که به این خان ضعیف و ناچیز بذل توجه نکند.^{۳۳}

«جبغو» که از حمایت امپراتور چین محروم شده بود، از سوی «یشبارا-خان» مورد حمله قرار گرفت و سرانجام به سرزمین خود گریخت و ناگزیر تبعیت خویش را از «یشبارا-خان» اعلام کرد و از عنوان پرشکوهی که برخوردار بوده، انصراف حاصل نمود. «یشبارا-خان» که از عقب جبهه آسوده خاطر شده بود اردوی خود را به سوی آمودریا و جلگه رود «ایلی»^{۳۴} پیش راند. این واقعه به سال ۶۵۵ میلادی اتفاق افتاد.

این زمان امپراتور چین در صدد برآمد کار «یشبارا-خان» را یکسره کند. شخصی به نام «سو-دین-فان»^{۳۵} به فرماندهی سپاه امپراتور چین منصوب شد. با این سپاه گروهی از قبایل او یغور نیز به عنوان نیروی کمکی همراه بودند. نخستین حمله سپاه چین به سال ۶۵۶ میلادی در جلگه رود «ایلی» آغاز شد. این بار برتری کامل از آن سپاه امپراتور چین بود که در جنگ با ترکان و لشکریان او یغور و تبت کار آزموده شده بودند. پیکار آغاز و قبیله «جونگار» نخستین قربانی این درگیری شد.

«یشبارا-خان» همه نیروی خود را برای متوقف کردن حمله سپاه امپراتور چین گرد آورد. در نوشته‌های چینی شماره سواران «یشبارا-خان» را یکصد هزار نوشته‌اند. ولی گمان نمی‌رود این رقم مقرون به حقیقت باشد. «یشبارا-خان» در کنار رود «ایلی» یک گروه ده هزار نفری از سپاهیان

«Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip VI, SPb., 1903, PP. 35, 266.

31- Sibir - Tardush - Shad.

32- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 291.

33- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb. 1903, p. 35.

34- Ili.

35- Su - Din - fan.

«سو-دین-فان» را که شامل پیادگان چینی و سواران او یغوری بودند به محاصره گرفت.^{۳۶} ولی گروه دیگر از سواران او یغوری و پیادگان چینی که در کمین نشسته بودند، به اردوی «یشبارا-خان» تاختند و ترکان را درهم شکستند. آن عده از ترکان که طی پیکار زنده مانده بودند، از جمله یکی از «طرخان‌ها» با سواران خویش بدست او یغورها قطعه قطعه شدند.

متعاقب آن اردوی «نوشیبی» و «دولو» نیز تسلیم سپاه امپراتور چین شدند. «سو-دین-فان» گروهی از سپاهیان خود را به نواحی جنوبی فرستاد تا از جنوب نیز ترکان را مورد حمله قرار دهد. به سال ۶۵۷ میلادی جنگ دیگری میان ترکان و سپاه امپراتور در گرفت که با پیروزی چینیان پایان پذیرفت. قبایل «دولو» و «نوشیبی» نیز بی جنگ و درگیری تسلیم سپاه امپراتور چین شدند.^{۳۷} این زمان، سپاه چین به باقی مانده اردوی ترکان حمله کردند و گروه کثیری از لشکریان ترک را به قتل رسانیدند و از میان بردند.

«یشبارا-خان» با گروهی اندک از لشکریان خویش به سوی رود «ایللی» عقب نشست. ولی دیگر متفقین برای او باقی نمانده بود. سپاهیان چین از سوی شمال و جنوب او را در تنگنا قرار دادند. متعاقب آن ترکان رو به هزیمت نهادند. سپاه امپراتور ترکان را تا رود «چو» تعقیب کرد. در این ناحیه ترکان ناگزیر تسلیم شدند. «یشبارا-خان» باز با گروهی اندک از افراد خویش از برابر سپاه امپراتور گریخت و جان به سلامت برد. او به سوی جنوب و پس از آن به سوی «چاچ» روان شد. دیگر مردان و اسبان او را طاقتی نمانده بود. فرمانروای «چاچ» که ترکان به او عنوان «طرخان» داده بودند، فراریان را دستگیر کرد و به سپاه امپراتور چین تحویل داد. آخرین خان ترک را با بند و زنجیر گران به شهر «چان-آن» بردند. اندکی بعد «یشبارا-خان» به سال ۶۵۹ میلادی در اسارت درگذشت.^{۳۸}

36- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, Obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 291.

37- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, Obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1., Moskva - Leningrad, 1950, str. 292.

38- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh Obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 292.

از این پس پیکار با بقایای ترکان دشوار نبود. زیرا ترکان جرأت و جسارت پیکار را از دست داده بودند.

از فرمانروایان سغد، سمرقند، زرافشان، فرغانه و کش هرکس که طرفدار «یشبارا-خان» بود، چه در پیکارهای داخلی و چه در جنگ با بیگانگان، تا سال ۶۵۸ میلادی نابود شدند.^{۳۹}

«چژن - چو - جیغو» همان کسی که نخست سر از فرمان «یشبارا-خان» پیچیده و پس آنگاه تابعیت وی را گردن نهاده بود، کوشید تا به سال ۶۵۹ میلادی راه جدا سری در پیش گیرد. اما اندکی بعد دستگیر شد و به قتل رسید. در پایان یکی دیگر از خان‌های ترک که او نیز عنوان فرمانروای «نوشیبی» داشت، به سال ۶۶۰ میلادی از سوی سپاه امپراتور دستگیر شد و اسارت «سو-دین-فان» را گردن نهاد.

از این پس خاقانات غربی استقلال خود را از دست داد و دیگر هرگز سربرنیافراشت. اراضی متصرفه ترکان در خاقانات غربی نیز به قطعه‌های کوچک تقسیم شدند.

پس از سقوط خاقانات غربی، دوباره فرمانروایان محلی بر سغد حکومت یافتند و کوشیدند تا دولتی مستقل تشکیل دهند. ولی عمر این دولت کوتاه و براستی دولت مستعجل بود.

سراسر دشت‌های شمالی سلسله کوه‌های «تیان-شان» از سال ۶۶۴ میلادی تمام و کمال به تصرف امپراتوری چین درآمد. دیگر ترکان هر گونه امید به احیای خود را از دست دادند. تازیان که تا آن زمان خراسان را به تصرف آورده بودند، راه سرزمین‌های جنوب و هند را در پیش گرفتند. به سال ۶۶۴ میلادی کابل به تصرف تازیان درآمد. اعراب به سال ۶۶۴ میلادی به پنجاب حمله بردند و بخشی وسیع از سرزمین هند را نیز به تصرف آوردند.

39- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P. 8.

فهرست نامها

نامهای کسان

	آ
ابودلف: ۳۶	آبایف: ۶۲-۶۳-۶۴.
ابوریحان بیرونی: ۶۶	آتیلا: ۳۰-۳۲.
ابولنسکی: ۱۶۹-۱۷۱	آذر، عبدالرضا: ۳۷-۸۹-۹۲-۹۳-۱۰۶-
اخشید: ۱۷	۱۰۸-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۷-
ارباب، روحی: ۷۸	۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۶-
ارتشتاران سالار: ۱۴	۱۵۱.
ارجاسب - ارجاسب: ۶۱-۱۱۲	آذرنوش، آذرتاش: ۱۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶.
ارجت اسپ: ۶۱	آرتامونوف: ۲۳-۱۳۱-۱۴۷-۱۵۹-۱۶۵-
اردشیر سوم: ۱۸۲-۱۸۶-۱۹۷	۱۶۷-۱۷۰-۱۸۳.
اردو بسور ناهید: ۶۲	آرش: ۶۶.
ارفوخان: ۵۰	آرناپیت: ۶۴
ارگبد: ۱۰-۱۴	آریارت: ۶۴
اریارمنه: ۶۴	آریافرن: ۶۴
اریوبرزن: ۶۴	آریستوف: ۶-۲۳-۳۳
استخری، ابواسحق ابراهیم: ۸۱	آزاد پدرک: ۱۸
استفانوس (ایبریایی): ۱۷۱-۱۷۳	آزادچ: ۱۸
اسفندیار: ۱۱۲	آزادک: ۱۸
اسمیرنوا: ۱۸	آزادکار: ۱۸
اشتین: ۱۴	آمیانوس مارسلینیوس: ۱۰-۱۹
اغزرت، اغزیرت: ۶۱	آن هوآن: ۴۸-۴۹
افراسیاب: ۵۷-۶۰-۶۱-۶۳	آیین گشسپ: ۱۵۱
افشار، ایرج: ۸۲	
افشین: ۱۷	ا
القباوی، ابونصر احمد بن محمد بن نصر: ۱۷-۱۰۱-	ابراز: ۲۰۰
۱۰۲-۱۰۴-۱۳۲-۱۵۲	ابروی: ۱۰۴
امیر اسماعیل سامانی: ۱۵۲	ابن اثیر، عزالدین علی: ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸
انوشزاد: ۸۷	ابن بطوطه: ۹۱
انوشگراد: ۸۷	ابن بلخی: ۱۹۸
اونک خان: ۴۳	ابن خردادبه: ۱۹۷
اونکو: ۳۹	ابن فضلان: ۱۹۷

- اهریمن: ۷۲
 ابی: ۲۵
 ابی شایولو شیخو کخان: ۲۵
 ایربیس: ۲۵
 ایربیس خان: ۱۸۶
 ایربیس دولو خان: ۱۹۶
 ایربیس شگوی (شیگوی) خان: ۱۸۶-۱۹۵-۱۹۹
 ایربیس یشبارا جیغو خاقان: ۲۵
 ایرج: ۵۸-۵۹-۶۰
 ایریج: ۶۰
 ایزد گشپ: ۱۵۰-۱۵۱
 ایستمی خاقان: ۵۱-۸۸-۹۱-۹۲-۹۷-۹۸-۱۰۱
 ایستمی خان: ۳۶-۵۱-۸۸-۸۹-۹۲-۹۵-۹۶-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۶
 ایلخان: ۴۳-۴۹-۶۸-۸۸
 اینو سترانسف: ۶-۲۳-۱۱۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹
- ب**
- باتیر: ۸۸
 باتیر جیغو: ۸۸
 بارتولد: ۶-۲۳-۴۲-۴۸-۶۰-۶۶-۶۷-۷۹-۸۰-۸۲-۱۴۹-۱۷۱
 باسکا کوف: ۳۵
 باسی نگین: ۱۳۸
 باکو: ۱۴۷-۱۴۸
 بانزاروف: ۳۶
 بخار خدات: ۱۷
 براز: ۹
 برتلس، آ: ۵۸-۵۹-۱۹۲-۱۹۵-۱۹۸-۲۰۰
 برموزه: ۱۲۱
 برنشام: ۴۳
 بروس: ۱۷۱-۱۰۹
 بسطام: ۱۲۷
 بطلموس: ۶۵
 بیچور: ۱۲۲
 بلاذری، احمد بن یحیی: ۶-۱۳-۱۷-۱۹۴
 ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸
 بلاش: ۱۷
 بلعمی، ابوعلی محمد: ۶-۳۷-۵۵-۵۶-۷۰
 ۷۱-۷۸-۱۱۳-۱۲۴-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵
 بلنیتسکی: ۱۱۶
 بندویه (بندوی): ۱۲۷
 بودا: ۳۵-۵۱-۱۵۳-۱۶۲-۱۸۶
 بوری: ۳۱
 بوری خان: ۱۰۲
 بوری شاد: ۱۴۵-۱۷۱-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳
 بوگیو خان: ۱۳۲-۱۳۸
 بومین خاقان: ۴۸
 بومین خان: ۴۳-۴۸-۴۹-۵۱-۸۸
 بو بروق: ۱۲۱
 بو بروق خان: ۳۹-۴۰-۱۲۱-۱۲۳
 بو بوک خان: ۱۳۲
 بهادر: ۸۸
 بهرام پنجم (بهرام گور): ۹-۵۵-۵۶-۵۷-۷۰
 ۷۱-۷۲-۷۳-۷۸
 بهرام جشنس: ۱۱۱
 بهرام چوبینه (جوبین): ۱۶-۳۷-۳۸-۱۱۱
 ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳
 ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۴۲
 ۱۴۳-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۷
 بهرامشاه: ۵۶-۵۷
 بیاغو: ۱۰۴-۱۳۲
 بیجورین: ۶-۲۳-۲۴-۳۰-۳۲-۳۹-۴۳
 ۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۱۰۵-۱۳۲-۱۳۳
 ۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶-۱۵۷
 ۱۵۹-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۱
 ۲۰۱-۲۰۲
 بیژن: ۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹
 بیژن طرخان: ۱۹۵
 بیغو: ۱۳۲

پ

پانکبانوف: ۱۴۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۱

۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲

پاتکانیان: ۱۰۹-۱۲۹-۱۳۰-۱۴۲

پادکوست پان: ۸-۱۰-۱۷۸

پاینده، ابوالقاسم: ۶-۹-۱۱-۱۲-۱۵-۱۷

۳۲-۳۹-۵۶-۵۹-۶۰-۶۳-۶۶-۷۰-۹۸

۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱

۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۵-۱۷۴-۱۷۸

۱۹۳-۲۰۰

پرابها کارامیترا: ۱۵۳

پرموده: ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۳۲

پروکو پوس: ۱۹

پشنگ: ۶۱

پلیو: ۳۱

پوزاندخت: ۱۸۶

پوردادو: ۵۹-۶۱-۶۲-۶۴-۶۵-۶۶

پوشی: ۱۳۸

پامبر اسلام (ص): ۴۷-۱۷۶

پدخش (بیدخش): ۱۴

پران (پران ویسه): ۵۷-۶۱-۶۳

پیگولفسکایا، ن. و: ۱۰-۱۸-۸۵-۹۴-۹۵

۱۰۳-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۱-۱۷۵-۱۷۷

پلسم: ۶۱

ت

تاردوش خان: ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳

تامان: ۱۳۸

تامان چولوخان: ۱۳۹-۱۴۰

تای - تسزون: ۱۶۲

تئوفانس بیزانسی: ۹۷-۱۵۹-۱۶۹

ترنوفسکی: ۱۵۹-۱۶۹-۱۷۱

تیرور: ۱۶۵-۱۸۰

تیسر: ۸-۹

توباخان: ۵۰-۵۱

توبوخان: ۱۴۵

توچ: ۶۰

تور: ۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۴

تورکسلف: ۱۰۲

توکارف: ۳۶

تولستوف: ۴۴

تون: ۱۳۰

تون جیفو: ۱۳۰

تون جیفوخان: ۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۷

۱۴۸-۱۵۳-۱۵۷-۱۶۵-۱۷۷-۱۸۲

۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶

تونگاشاد: ۱۴۵

تیمور فآن: ۴۰-۴۳

ث

ثعالبی: ۶-۳۷-۹۸-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۲

۱۲۳-۱۲۸

ج

جیفو: ۱۳۰-۱۶۷-۱۷۱-۲۰۰-۲۰۱

جیفوخان (جیفوخاقان): ۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷

۱۵۹-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۳

جده جی (جده جی): ۴۰-۴۱

جمبو: ۱۳۰

جواہیشوبلی: ۱۸۰

چ

چان - له: ۴۹

چی خان: ۱۸۸

چژن - چو (جیفو): ۱۹۶-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳

چنگیزخان: ۳۹-۴۳-۶۸

چور پان طرخان: ۱۸۲-۱۹۷

چولوخان: ۱۳۴-۱۳۹-۱۵۶-۱۵۷

چولوخولو: ۱۰۴

خ

خاآن: ۲۸-۶۷-۶۸-۶۹

خاتم الاسرار: ۱۳

خاتم التخلید: ۱۳

خاتم الخراج: ۱۳-۱۴

- خاتم الرسائل: ۱۳
 خاتون: ۷۰-۱۲۸
 خاقان: ۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۹۶-۱۲۰-۱۹۳
 خاقان ترک: ۲۸-۲۹-۳۸-۳۹-۵۵-۵۶-۷۰-۷۱-۷۲-۹۰-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۳-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-۱۳۷-۱۵۹-۱۷۷-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷
 خاقان چین: ۵۶-۵۷-۷۳-۸۹-۱۹۲
 خاقان خزر: ۱۷۷-۱۸۳
 خاقانی (شیروانی): ۱۷۰
 خال - لبق: ۱۹۰
 خدیو جم، حسین: ۶۶
 خراد برزین: ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
 خرداد به رازی: ۱۹۳
 خرداد مهر: ۱۹۳
 خسرو افراسیاب: ۵۶
 خسرو انوشیروان (خسرو یکم): ۹-۱۰-۱۱-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸-۷۳-۸۳-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۶-۱۲۴-۱۴۳-۱۶۵-۱۷۶
 خسرو دوم «ابرویز» (خسرو پرویز): ۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۷۳-۸۳-۸۴-۱۰۱-۱۲۴-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۴-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۸۶-۱۷۹-۱۷۸
 خلیلی، عباس: ۱۹۴
 خلیلی، مهار: ۱۹۴
 خوارزمی، ابو عبد الله: ۶۵-۶۶
 خوشنواز: ۷۸
- دگین: ۶-۲۱
 دواشتیج: ۱۷
 دولان خان: ۱۲۸-۱۳۲
 دومباده: ۱۸۰
 دهخدا، علی اکبر: ۴۱-۴۲-۱۳۴-۱۵۲
 دیا کونوف، ای. م.: ۶۲
 دیا کونوف، م. م.: ۷۸
 دیلی: ۹۳-۹۴
 دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: ۶-۱۵-۵۵-۵۶-۷۰-۷۱-۷۸-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۹۵-۱۹۷
 دیهگان: ۱۶
- ر
 رستم: ۵۷-۱۱۲-۱۹۳
 رستم فرخ زاد: ۱۹۰-۱۹۳
 رشیدالدین فضل الله همدانی: ۳۴-۳۹-۴۰-۴۱-۴۳-۴۴-۶۷-۱۲۱
 رشید یاسمی: ۱۴-۷۷-۷۸-۸۷-۸۸-۹۷-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۸
 رضا، عنایت الله: ۶-۱۳-۶۲-۶۴
 رموزان: ۱۷۸
 رومن: ۱۰۹
 رومیزان: ۱۷۸
 رومی زن: ۱۱-۱۷۸
 رهبان هورمزد: ۱۷۵
- ز
 زاخو: ۶۵
 زادسهر: ۱۲۷
 زراونداد: ۹
 زرتشت: ۶۳-۶۴
 زوتنبرگ: ۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۲-۱۲۸
- ژ
 ژولیودوراتیویایی: ۹۳
- دا - شائو - لین: ۱۷

- ژوستی نین: ۹۰-۹۱-۹۶
ژولین: ۲۴-۴۸-۵۰-۱۳۲
- س
- سادات ناصری: ۱۹۴
سامان خدات: ۱۵۲
سان: ۶۱
سانه: ۳۱
ساره شاه: ۳۸-۳۹-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
ساز: ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹
سایب: ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۵۱
سایب: ۱۲
سبوس سوربانی: ۳۷-۱۰۹-۱۲۹-۱۳۰-۱۴۲
سپاه بد (ایران سپاه بد): ۱۴-۱۶
سرم: ۵۸
سلم: ۵۸-۵۹
سمبات باگراتونی: ۱۲۹-۱۳۰
سکون: ۳۹
سو-دین-فان: ۲۰۲-۲۰۳
سورگالادزه: ۱۸۰
سوی شو: ۱۲۳
سیاوخش: ۶۱
سیاوش: ۶۱-۱۱۲
سیبیر-قاردوش-شاد: ۲۰۱
سیبیرخان: ۱۸۳
سیموکاتا، توفیلاکت: ۸-۱۰-۲۲-۱۰۳-۱۲۶
سیو: ۱۳۲
سیو-آن-نسان: ۱۵۳-۱۵۴
- ش
- شاپو: ۱۱
شابلو-خان-خلو: ۱۹۱
شابلویو: ۳۱-۳۲
شابه: ۳۹-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰
شاپردوم (شاهپور): ۱۰-۷۷
شاد: ۱۴۴-۱۴۵
شارل پسلا: ۳۱
شانه: ۳۱
شان-یو: ۱۶۲
شاوان: ۶-۱۷-۲۴-۱۰۳-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱
شاهین وهمن زادگان: ۱۷۸
شتو: ۵۰
شگوی: ۱۳۱
شم: ۶۱
شهربراز (شهروراز): ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶
شاهین: ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۲
شه موخه شابلو خان: ۵۰
شیبویی-خان: ۱۸۴
شیر کشور: ۱۰۴
شیرویه: ۱۶۰-۱۷۲-۱۷۹
شیرین: ۱۴۲
شیگوی خان: ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱
- ص
- صاحب التوقيع: ۱۳
صاحب الزمام: ۱۳
صاحب العمل: ۱۳
صاحب النهر: ۶۶
- ط
- طباطبایی، ابوالفضل: ۱۹۷
طبری، محمد بن جریر: ۶-۹-۱۱-۱۲-۱۵
طبرستان: ۱۷-۳۷-۳۹-۵۵-۵۶-۵۹-۶۰-۶۳-۶۶
طبرستان: ۷۰-۷۱-۷۸-۹۸-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷
طبرستان: ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴
طبرستان: ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۴۲
طبرستان: ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۸-۱۹۳-۱۹۴
طبرستان: ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸-۲۰۰
طرخان: ۲۰۲
طوح: ۶۰

- عباس احوال: ۱۰۷-۱۰۶
- عبدالله بن عامر: ۲۰۰
- عثمانوف، م. ن: ۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۵۸-۵۷
- علی یف، رستم: ۱۰۶-۹۳-۹۲-۸۹-۵۷-۳۷
- ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۷
- ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۶
- ۱۵۰-۱۵۱
- عمادالدوله ابی الخیر: ۶۷-۴۳-۴۰
- عمرو بن ازرق: ۱۰۷-۱۰۶
- عمید، حسن: ۱۵۲-۴۱
- ف
- فراسیا: ۶۱
- فراسیاک: ۶۱
- فرخان: ۱۷۸-۱۷۴-۱۷۳
- فردوسی: ۵۵-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۶
- ۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶
- ۷۸-۸۹-۹۱-۹۲-۹۳-۱۰۶-۱۰۸
- ۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵
- ۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲
- ۱۲۴-۱۲۶-۱۴۲-۱۵۰-۱۵۱-۱۹۲
- ۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰
- فرنگرین: ۶۱
- فرنگیس: ۶۱
- فرهوشی، بهرام: ۶۵-۶۴-۶۲-۶۱-۵۹-۴۱
- ۶۶
- فریاک: ۶۳
- فریان: ۶۳-۶۱
- فریدون: ۶۶-۶۵-۶۱-۵۹-۵۸
- فغفور: ۱۲۲
- فوکاس: ۱۵۷
- فیران: ۶۳
- فیروز: ۱۹۲-۹۲-۷۸-۷۷
- ق
- قآن: ۶۹-۶۸-۲۹
- قباد: ر. ش. به کواد
- قتیبه بن مسلم باهلی: ۱۹۶-۱۹۵
- قراایسیق خان: ۵۰-۴۹
- قراجوزین: ۱۰۲-۱۰۱
- قراجوزین: ۱۰۲-۱۰۱
- قراجوزین: ۱۰۲-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵
- ۱۱۰-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۸-۱۴۰
- قولوق - سیبیر - خان: ۱۸۳
- ک
- کاردار: ۱۳
- کارداربگان: ۱۷۶
- کاردیگان: ۱۷۷-۱۷۶
- کاسکیر: ۳۱
- کاموس: ۵۷
- کت - ایلخان: ۱۶۵-۱۶۴-۱۶۲-۱۶۱-۱۵۷
- ۱۸۵-۱۸۴
- کردیه: ۴۶
- کرسوزد (گرسوز): ۶۱
- کریستن سن، آرتور: ۸۸-۸۷-۷۸-۷۷-۱۴
- ۹۷-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹
- ۱۷۰-۱۷۸
- کریمی، بهمن: ۶۷-۴۳-۴۰
- کسری: ۸۹-۱۲
- کشاورز، کریم: ۸۲-۸۰-۷۹
- کنستانین: ۱۷۵-۱۷۳
- کنفسیوس: ۶۸
- کوآل بو: ۴۸
- کوآد دوم (قباد دوم - شیرویه): ۱۶۰-۸۳-۷۳
- ۱۷۲-۱۷۵-۱۷۹
- کوآدیکم (قباد): ۱۲۶-۸۶-۹
- کودای: ۳۶
- کوشو: ۵۰
- کولا کوفسکی: ۱۷۲-۱۹
- کولسنبکوف: ۱۸۶
- کونونوف: ۳۱

- کوی لی - سیبی - خان: ۱۸۲
 کبخسرو: ۱۱۲
 کیکاووس: ۱۱۲
 کیومرث: ۶۳
- گ
- گائوفان: ۱۳۲
 گائوهوان: ۴۷
 گراز: ۶۱
 گرگ زاده: ۳۵
 گروسه: ۱۳۲
 گروم: ۱۸۵
 گریگوری یف: ۳۶
 گسٹهم: ۱۲۷
 گوئیدی: ۱۷۵
 گوئیل: ۱۸۵-۱۶۲
 گویت شاه: ۶۱
 گودرز: ۱۱۲
 گورام: ۱۰۹-۱۰۵
 گورام با گرانی: ۱۰۹
 گورام با گرانی: ۱۰۹
 گورخان: ۴
 گومیلوف (گومیلف): ۶-۲۹-۳۱-۳۳-۳۴
 ۴۳-۴۴-۹۱-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۱
 ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۰-۱۲۳-۱۲۷
 ۱۳۰-۱۳۴-۱۳۸-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰
 ۱۶۸-۱۶۹
 گیورفوا: ۸۸
- ل
- لیو: ۲۱-۱۸۴
 لوکونین، و. گ: ۱۳
 لی - شی - مین: ۱۵۴
 لیو - مائو - نسزای: ۶-۲۱-۲۴-۴۸-۵۱
 ۱۶۲-۱۸۴
 لی - یو - آن: ۱۶۲
- م
- مارکوارت: ۲۲-۶۴-۶۵-۷۷-۱۲۹-۱۳۱-۱۴۵
 مالوف: ۴۲-۱۸۵
 ماناندیان: ۱۶۸-۱۸۰
 مانی: ۳۵
 ماهوی سوری (ماهوی-ماهویه): ۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰
 محمد (ص): ۱۷۶
 محمد بن زفر بن عمرو: ۱۷-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۵۲-۱۳۲
 مدرس رضوی: ۱۷-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۳۲-۱۵۲
 مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: ۶-۳۱-۳۲-۶۰
 مسیح: ۹۱-۱۷۱
 مشکوره، محمد جواد: ۵۶-۷۱-۱۹۲-۱۹۳
 مناندر: ۳۶-۳۷-۹۲-۹۵-۹۸-۱۰۳
 موخودوخان: ۱۸۲-۱۸۳
 موخو-شاد: ۱۴۴
 موریکیسوس (موریک): ۱۰۲-۱۰۳-۱۲۹-۱۳۱-۱۵۷
 موسی خورنی: ۱۳۱
 موسی کاگان کاتوانسی: ۱۴۴-۱۶۵-۱۶۶
 ۱۶۷-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱
 ۱۸۲
 موغان خان: ۵۰
 موفق الدوله: ۴۰-۴۳-۶۷
 مهر نرسه: ۹
 میر بشیر قاسم اف: ۱۶۷
 میرخواند: ۳۷
 میکایل سورنایی: ۱۰-۱۱
- ن
- ناظم الاطباء: ۴۲
 نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: ۱۷-۱۰۱-۱۰۲

- ۱۵۲-۱۳۲-۱۰۴
نشأت، صادق: ۱۵-۵۶-۷۰-۷۱-۱۱۲-۱۱۵
۱۲۷-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۵
نوشین، عبدالحسین: ۵۷-۵۸-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴
۲۰۰-۱۹۸-۱۹۵-۱۹۲-۷۴
نولدکه: ۱۸۲-۱۷۵
نیزک: ۱۹۸-۱۹۷-۱۹۴
نیزک طرخان: ۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴
نیشو- گیانا- شاد: ۱۴۵
نیگیو چولوخان: ۱۳۸
نیلی خان: ۱۳۹-۱۳۸-۱۳۲-۱۳۱-۱۲۳-۱۰۵
- و
- وئسک-ویسه: ۶۱
وحید دامغانی: ۱۹۸
وراز- گراز: ۶۱
ورنادسکی: ۱۷۲
ورزگ فرمذار: ۱۲
وسپهران (وسپهران): ۱۰
وستریوشان سالار: ۱۳-۱۲-۹
ولف: ۱۵۰
ون-دی: ۱۳۳-۴۸-۲۲
وهرام پنجم (وهرام): ۷۲-۷۱-۷۰-۵۸-۵۵
۸۳-۷۸-۷۷-۷۴-۷۳
وهرام گشنسپ: ۱۱۱
ویسپهران: ر. ش. به ویسپهران
ویسغان: ۶۳
ویسه (وئسک): ۶۳
- ه
- های شاه: ۱۶۶-۱۶۵
هایک: ۱۶۵
هراکلیوس (هرقل): ۱۶۰-۱۵۹-۱۵۷-۸۳
۱۷۱-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۵-۱۶۴
۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۳-۱۷۲
۱۸۳-۱۷۹
هرمزد چهارم (هرمز): ۸۸-۷۳-۳۹-۱۶-۹
- ۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۱-۱۱۳
۱۱۵-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶
۱۲۷-۱۵۰-۱۵۱-۱۷۶
هرمزد گرابزین: ۱۱۵
هرودوت: ۶۳
هشام بن محمد کلبی: ۱۰۶-۳۹
هلاکو: ۵
هنیگ: ۲۳-۲۲
هونخشبد: ۱۴
هومان: ۶۱
هونگن: ۱۸۲
هیربدان هیربد: ۹
- ی
- یافت: ۴۲
یان-تسزبان: ۱۳۲-۱۳۱
یان-دی: ۱۴۰-۱۳۸-۱۳۴-۱۳۳
یان سو: ۱۳۲
یانگ سوئوه: ۱۱۰
یپغو: ۱۳۰
یده جی: ۴۱-۴۰
یده چی: ۴۱-۴۰
یزدجرد: ۱۹۳-۱۹۲
یزدگرد دوم: ۷۸-۷۷
یزدگر سوم: ۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰
۱۹۹-۱۹۸-۱۹۶-۱۹۵
یشبارا خان: ۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۱
یشبارا-خان-خال لبق: ۱۹۹
یگونوف: ۹۳
یلنکین: ۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱
ینال: ۱۹۷
ینال بزرگ: ۱۹۷
ینال کوچک: ۱۹۷
ینگ سوئوخ-نگین: ۱۰۳
بوداکیا: ۱۸۳-۱۷۷-۱۶۷
یوستی: ۶۲

یوستی نیانوس: ۹۰-۹۱-۹۴-۹۶

بوکوک - شاد: ۱۸۵

یون یوللیق: ۱۲۸

نام جایها

آ

آفریقا: ۵-۹۰	آبادان: ۸۱
آق سو: ۷۹	آبخاز: ۹۸
آق کول: ۷۹	آبدک: ۸۱
آلان: ۹۰-۹۱-۱۷۰	آبکان: ۳۳
آلانی-آلانی: ۹۰	آب گرم: ۸۰
آلبانی (آلبانیا): ۱۰-۲۹-۱۵۹-۱۶۵-۱۶۶	آبو: ۳۳
۱۷۰-۱۸۰	آخسو: ۸۰
آلتای: ۳۰-۳۳-۳۴-۳۵-۴۸-۶۰	آذرآبادگان: ۷۴
آلمان: ۶-۲۱	آذربایجان: ۶-۲۹-۷۰-۱۱۱-۱۵۸-۱۵۹
آمد: ۱۰	۱۶۸-۱۶۰
آمل: ۷۱-۷۲-۸۰-۱۴۱	آذربایگان: ۲۹
آمو (آمو): ۷۴-۸۰-۸۲-۹۶	آذرگنسپ (آشکده شیز): ۱۵۸-۱۶۸
آمودریا: ۶۶-۷۴-۷۵-۸۰-۸۲-۸۳-۸۹	آرال: ۶۶-۸۹-۹۰
۱۲۸-۱۳۶-۱۴۱-۱۸۶-۲۰۱	آران (اران): ۶-۹۰-۱۰۶-۱۴۴-۱۵۹-۱۶۶
آناتولی: ۲۹	۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۸۰
آواز: ۱۲۲	آزوف: ۱۷۰
ا	آستر: ۷۱
ابخشه: ۸۰-۸۱	آسگین: ۸۰
ابره شهر: ۱۲۹-۲۰۰	آسیا: ۲۹-۴۲-۶۰-۹۰-۱۰۲-۱۷۷-۱۸۳
ابورد: ۸۱-۲۰۰	آسیاب: ۸۰-۸۱
اتحاد شوروی (شوروی): ۲۲-۲۹-۴۲-۴۴	آسیای صغیر: ۸۳-۱۵۸-۱۶۸-۱۷۸
۱۷۰-۱۶۶-۷۹	آسیای مقدم: ۸۲-۹۰-۱۶۱
اتل: ۹۱	آسیای میانه (آسیای مرکزی): ۴-۵-۲۲-۲۳
اتورپاتکان: ۱۱۱-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۸	۲۹-۳۴-۴۱-۴۲-۵۱-۵۸-۶۰-۶۲
اخرون: ۸۰	۶۶-۷۳-۷۴-۷۹-۸۲-۸۳-۹۳-۱۱۰
اخیسک: ۸۱	۱۳۱-۱۳۷-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸
اخیسکت: ۸۱	۱۵۲-۱۷۹-۱۸۳-۱۹۰
اربنجن: ۸۱	آغوان: ۱۶۶-۱۶۹-۱۷۹
ارخس: ۸۱	آغوانک: ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹-۱۸۰-۱۸۱
اردبیل: ۷۱-۷۲	

- ارس: ۱۸۱
 ارمنستان: ۱۴-۱۰۶-۱۱۱-۱۲۹-۱۴۳-۱۵۸-
 ۱۶۵-۱۶۸-۱۶۹-۱۸۰
 ارمیه: ۷۰
 اروان: ۸۰-۸۱
 اروپا: ۵-۳۰-۳۵-۷۸-۹۰-۹۴-۱۴۴-
 ۱۶۱-۱۶۴-۱۷۰-۱۷۷
 ارومیه: ۷۰
 ارهن: ۸۰
 ازبکستان: ۲۹
 اسپسک: ۸۱
 اسپسکت: ۸۱
 اسپانیا: ۵-۹۰
 اسپيجاب: ۸۱
 استان: ۸۱
 اسروشنه: ۸۱
 اسفزار: ۸۱
 اسکلیج: ۱۱۴
 اسکندرکام: ۸۰
 اشترکت: ۸۱
 اشتیخن: ۸۰-۸۱
 اصفهان: ۱۳۰-۱۹۵
 افراز: ۱۲۲
 افراسیاب: ۸۱
 افرینکت: ۸۱
 افشینه (افشنه): ۸۱
 افغانستان: ۲۸-۱۴۲
 اقیانوس کبیر (اقیانوس آرام): ۴-۲۲
 اقیانوس هند: ۹۴
 السکانی: ۸۱
 المذیابامجکتی: ۸۱
 امان کوه: ۱۱۴
 اندرآب (اندرآبه): ۸۰
 اندکان: ۸۱
 اندیجرغ: ۸۰
 اندیزان: ۸۰
- انطاکیه: ۹۸
 اورال: ۳-۲۹-۳۰-۱۰۲
 اورجونیکیدزه: ۹۱
 اورخون: ۴۸
 اورگنج: ۸۱
 اوست (اوستی): ۶۲-۶۳-۹۰-۹۱
 اوش: ۸۱
 اویغور (اویغورستان): ۲۸-۱۳۴-۲۰۱
 ایبری: ۱۶۷-۱۶۹-۱۷۳
 اینیل (اتل): ۱۷۰
 ایران: در بیشتر صفحات کتاب
 ایرانشهر: ۷۷-۱۳۱
 ایران و بیج: ۶۱-۶۶
 ایرتیش: ۱۳۶
 ایروان: ۷۳
 ایشیم: ۱۳۶
 ایلی (رود ایلی): ۲۰۱-۲۰۲
- ب**
 باثولی گاه: ۱۱۴
 باب الابواب: ۹۸-۱۰۷
 باب دستان: ۸۱
 باخترا: ۶۹-۸۰-۱۱۰
 بادغیس: ۳۹-۱۰۶-۱۱۰-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸
 بادن: ۸۱
 باراب: ۸۰
 باردیزه: ۸۱
 باف: ۸۱
 بالجیونه: ۴۳
 بالکان: ۳۰
 بامیان: ۸۰
 بایکال: ۲۲-۱۸۵
 بتم (بتمان): ۷۹
 بخارا: ۱۷-۷۴-۸۰-۸۹-۱۰۴-۱۳۷-۱۳۹-
 ۱۴۱-۱۴۵-۱۹۸-۱۹۹
 بدخشان: ۸۰

- بران: ۸۱
 براران: ۱۱۴-۱۲۰
 بریان: ۸۰
 برقان: ۸۰
 برخشه: ۸۱
 برداد: ۸۱
 بردع: ۱۶۶-۱۶۷
 بردعه: ۱۶۶-۱۸۱
 بردعه: ۱۶۶
 برسان: ۸۱
 برسخن: ۸۱
 برقان: ۸۱
 برکد: ۸۱
 برگان: ۸۱
 برلین: ۱۳۱-۱۵۰
 بست: ۹۷
 بسفر: ۹۰-۹۸-۱۰۳-۱۰۴-۱۶۴-۱۶۸
 بش بالغ (بش بالیغ): ۱۵۳-۱۸۲-۱۹۱
 بغاباد: ۸۱
 بغدادک: ۸۱
 بغلان: ۸۰
 بلجران: ۸۰
 بلخ: ۶۶-۶۹-۸۰-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۴-۱۳۰
 بلخان: ۸۱
 بلنجر: ۹۸
 بلنگور: ۸۰
 بنجر: ۹۸
 بنجهیر: ۸۰
 بن خانه: ۱۳-۱۶۰
 بوداپست: ۸۸
 بوراب: ۸۰
 بورجیونو: ۱۷۵
 بوزماجن: ۸۰
 بوسه: ۱۴۶
 بوغ (بوگ): ۸۰
 بهرود: ۸۵
 بیت المقدس: ۱۶۸
 بیرون: ۸۱
 بیزانس: ۳-۱۱-۲۲-۷۳-۸۳-۹۱-۹۳-۹۴-۹۸-۹۹-۱۰۳-۱۲۹-۱۴۲-۱۴۶-۱۴۷
 بیکنند: ۸۱-۱۰۴
 بین النهرین: ۹۷-۱۰۳-۱۱۰-۱۲۹
 پ
 پارت: ۶۹-۹۰-۱۶۶
 پارخر: ۸۰
 پارس: ۵۶
 پارسه: ۱۴۶
 پارغز: ۸۰
 پارس: ۱۱-۲۱-۳۱-۴۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹
 پارس: ۱۲۲-۱۲۸-۱۳۲-۱۵۰-۱۶۲-۱۸۴
 پارس: ۱۸۵
 پامیر: ۵-۲۸-۷۹
 پای کند: ۱۰۵-۱۲۲-۱۲۸-۱۳۱
 پرتو: ۱۶۶-۱۸۱
 پرتوه: ۱۶۶
 پرنکت: ۸۱
 پکن: ۱۸۵
 پنج: ۸۰
 پنجاب: ۲۰۳
 پنج خین: ۸۱
 پنج رود: ۸۰
 پنج کند: ۸۱-۱۴۹
 پنجیکت: ۸۱
 پیکان: ۸۰
 پی کند: ۸۱
 ت
 تاجیکستان: ۱۴۶
 تاراب: ۸۰-۸۱
 تاشکند: ۸۱-۸۹-۹۲-۱۳۱-۱۴۱

- نالخان: ۸۰
 نان شو: ۱۴۵
 نجبت: ۲۸ — ۴۸ — ۱۳۲ — ۱۴۷ — ۱۴۸ — ۱۴۹
 ۱۸۷ — ۲۰۱
 نخاران: ۸۰
 نخارستان: ۸۰
 نیرک: ۱۹۱ — ۱۴۵
 ترکستان: ۳۷ — ۴۲ — ۷۹ — ۸۰ — ۸۲ — ۸۳ — ۱۳۷
 ۱۳۸
 ترکستان چین: ۸۹ — ۱۳۴
 ترکیه: ۲۹
 نرمد: ۸۰
 نسون — لین: ۱۸۷
 نسی: ۵۱
 نسین کیانک (سین کیانگ): ۶۹
 نقت: ۱۱۵
 نفتازان: ۸۱
 نفلیس: ۱۶۷ — ۱۷۱ — ۱۷۲ — ۱۷۹ — ۱۸۰
 نکلہ مکان: ۲۸
 نوران (نور): ۵۶ — ۵۷ — ۵۸ — ۵۹ — ۶۱ — ۶۲ — ۶۳
 ۶۴ — ۶۵ — ۶۶ — ۷۴ — ۸۲ — ۱۹۲
 نورفان: ۱۳۴ — ۱۳۷ — ۱۳۸ — ۱۴۰ — ۱۵۳ — ۱۸۵
 نوس: ۲۰۰
 نوسن: ۸۱
 نوغان: ۱۳۰
 نوگون: ۴۸ — ۱۳۳
 نونگو: ۶۷ — ۶۸
 نهران: ۶ — ۹ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۷
 ۳۲ — ۳۹ — ۴۰ — ۴۱ — ۴۳ — ۵۶ — ۵۹ — ۶۰
 ۶۱ — ۶۲ — ۶۳ — ۶۴ — ۶۵ — ۶۶ — ۶۷ — ۷۰
 ۷۱ — ۷۷ — ۷۸ — ۷۹ — ۸۰ — ۸۲ — ۸۷ — ۸۸
 ۹۷ — ۹۸ — ۱۰۱ — ۱۰۲ — ۱۰۴ — ۱۰۵ — ۱۰۷
 ۱۰۸ — ۱۰۹ — ۱۱۰ — ۱۱۱ — ۱۱۲ — ۱۱۵
 ۱۱۷ — ۱۱۸ — ۱۱۹ — ۱۲۰ — ۱۲۱ — ۱۲۲
 ۱۲۳ — ۱۲۵ — ۱۲۷ — ۱۳۲ — ۱۵۲ — ۱۵۷
 ۱۵۸ — ۱۶۸ — ۱۷۰ — ۱۷۴ — ۱۷۸ — ۱۹۲
 ۱۹۳ — ۱۹۴ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۱۹۷ — ۱۹۸
 ۲۰۰
 نیان — شان: ۱۴۰ — ۲۰۳
 نیسفون: ۳۷ — ۱۱۱ — ۱۲۷ — ۱۶۹ — ۱۷۲ — ۱۷۳
 ۱۷۵ — ۱۹۰
ج
 جا کردیز: ۸۱
 جرخ رود: ۸۰
 جریاب: ۸۰
 جگر بند: ۸۱
 جلیندان: ۱۹۴
 جمهوری فدرال آلمان: رش. به آلمان
 جنابذ: ۱۹۴
 جوزجان: ۲۰۰
 جویبار: ۸۰
 جویباریکار: ۸۰
 جویبار شیشه گران: ۸۰
 جبیحون: ۶۵ — ۶۶ — ۶۹ — ۷۰ — ۷۴ — ۸۰ — ۸۲
 ۸۵ — ۸۹ — ۹۳ — ۱۰۸ — ۱۰۹ — ۱۲۲ — ۱۴۱
 ۱۸۶ — ۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۹
چ
 چاچ: ۸۰ — ۸۱ — ۸۳ — ۸۹ — ۹۲ — ۱۳۱ — ۱۳۷
 ۱۴۱ — ۱۵۳ — ۱۹۸ — ۲۰۲
 چارجوی: ۸۰
 چان — آن: ۴۹ — ۹۲ — ۱۸۷ — ۲۰۲
 چوکساری: ۳۲
 چرچن: ۱۳۴
 چرچن دریا: ۱۳۴
 چرمنگان: ۸۰
 جزو: ۵۱
 جزو کیویو: ۱۸۷
 چو: ۲۰۲
 چور: ۱۶۵
 چو — سی: ۳۳
 چین: ۳ — ۴ — ۵ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۸
 ۲۹ — ۳۰ — ۳۱ — ۳۲ — ۳۴ — ۳۵ — ۳۷ — ۴۷

خجستان: ۸۱	— ۶۸ — ۶۷ — ۵۸ — ۵۷ — ۵۶ — ۵۱ — ۵۰ — ۴۸
خجند: ۸۱	— ۹۳ — ۹۲ — ۹۰ — ۸۹ — ۸۲ — ۷۳ — ۷۲ — ۶۹
خداآباد: ۸۱	— ۱۳۳ — ۱۳۲ — ۱۳۱ — ۱۳۰ — ۱۰۳ — ۹۵ — ۹۴
خراسان: ۵۶ — ۵۸ — ۷۰ — ۷۱ — ۷۷ — ۹۳ — ۱۰۹	— ۱۴۴ — ۱۴۰ — ۱۳۹ — ۱۳۸ — ۱۳۷ — ۱۳۴
— ۱۱۰ — ۱۱۵ — ۱۲۱ — ۱۲۳ — ۱۲۹ — ۱۴۶	— ۱۶۱ — ۱۶۰ — ۱۵۹ — ۱۵۶ — ۱۵۴ — ۱۵۳
— ۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۵ — ۱۹۸ — ۲۰۰ — ۲۰۳	— ۱۸۵ — ۱۸۴ — ۱۸۳ — ۱۸۲ — ۱۶۴ — ۱۶۲
خرزنگ: ۸۱	— ۲۰۱ — ۱۹۹ — ۱۹۳ — ۱۹۲ — ۱۹۱ — ۱۸۷
خرشاب: ۸۰	۲۰۳ — ۲۰۲
خرقان: ۸۱	
خرقان رود: ۸۰	
خرقانکت: ۸۱	
خرگان: ۸۱	
خروخت: ۱۲۹	
خرون: ۸۰	
خزر (سرزمین خزر): ۸۹ — ۹۸ — ۱۰۶ — ۱۰۷	
— ۱۰۹ — ۱۳۱ — ۱۶۷ — ۱۷۰ — ۱۷۱ — ۱۷۴	
— ۱۷۷ — ۱۸۰ — ۱۹۲ — ۱۹۳	
خزوان: ۸۱	
خشنروسوک: ۶۱	
خلم: ۸۰	
خوارزم: ۵۸ — ۵۹ — ۶۵ — ۶۶ — ۶۹ — ۷۴ — ۸۱	
— ۸۳ — ۱۴۳ — ۲۰۰	
خورآبان: ۵۸	
خوربران: ۵۸	
خوبتوتامیر: ۲۴	
د	
دارابال: ۹۰ — ۱۰۶ — ۱۷۰	
داغستان: ۲۲ — ۸۹ — ۹۰ — ۹۸ — ۱۰۹ — ۱۷۰	
دانمارک: ۷۴ — ۱۶۷	
دانوب: ۵۹ — ۱۵۸	
داهی: ۶۵	
دربند (دربند قفقاز): ۸۵ — ۹۰ — ۹۸ — ۱۵۸	
— ۱۶۵ — ۱۶۶ — ۱۷۰	
درخاس: ۸۱	
درزبوه: ۸۱	
حاجی طرخان: ۱۹۷	
حلسدان: ۱۹۴	
ح	
خ	
خاقانات: ۲۹ — ۱۰۳ — ۱۰۴ — ۱۲۸ — ۱۳۰ — ۱۳۶	
— ۱۴۰ — ۱۴۸ — ۱۵۹ — ۱۷۰ — ۱۸۲ — ۱۹۱	
— ۲۰۱	
خاقانات خزر: ۹۱ — ۱۷۰	
خاقانات شرقی: ۴ — ۵ — ۲۱ — ۲۲ — ۱۵۶ — ۱۵۷	
— ۱۵۹ — ۱۶۰ — ۱۶۱ — ۱۶۲ — ۱۶۴ — ۱۶۵	
— ۱۷۲ — ۱۸۲ — ۱۸۴ — ۱۸۶	
خاقانات غربی: ۴ — ۵ — ۸۳ — ۱۱۱ — ۱۲۸ — ۱۳۴	
— ۱۳۶ — ۱۳۸ — ۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۱ — ۱۴۳	
— ۱۴۷ — ۱۴۸ — ۱۴۹ — ۱۵۲ — ۱۵۴ — ۱۵۷	
— ۱۵۹ — ۱۶۰ — ۱۶۱ — ۱۶۲ — ۱۶۵ — ۱۶۹	
— ۱۷۰ — ۱۷۹ — ۱۸۲ — ۱۸۳ — ۱۸۴ — ۱۸۶	
— ۱۹۰ — ۱۹۹ — ۲۰۰ — ۲۰۳	
خامه: ۸۰	
خانگاه: ۸۱	
خاور: ۵۸ — ۵۹	
خاوران: ۵۸	
خاوررود: ۸۰	
خاوک: ۸۱	
ختا: ۶۷	
ختل: ۸۰	
ختلان: ۸۰	
ختن: ۵۷ — ۶۷ — ۹۲ — ۱۰۳ — ۱۳۴ — ۱۴۱ — ۱۸۷	

۸۰: رودک	۸۱: درون
۸۱-۸۰: رودان	دریای خزر: ۴-۲۲-۲۳-۲۹-۷۷-۸۳-۸۹
۱۷۲-۲۲: روسیه	۹۶-۹۸-۱۴۲-۱۵۹-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰
۳-۴۷-۵۶-۵۸-۵۹-۷۸-۸۳-۹۰	۱۹۷
۹۱-۹۳-۹۶-۹۷-۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶	دریای سرخ: ۹۴
۱۰۷-۱۱۱-۱۲۸-۱۲۹-۱۴۳-۱۵۸	دریای سیاه: ۲۳-۵۹-۶۸-۸۳-۹۰-۱۴۶
۱۵۹-۱۶۴-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۱-۱۷۲	۱۸۴
۱۷۳-۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۲	دریای غربی: ۸۹
۱۸۳-۱۸۶	دریای مدیترانه: ۴-۱۷۵
۹۰: رومانی	دن: ۲۲-۱۴۵-۱۴۶-۱۷۰
۳-۴-۵-۱۱-۱۴-۲۳-۳۰	ده‌نور: ۸۱-۸۰
۳۶-۷۳-۷۷-۸۳-۹۰-۹۱-۹۳-۹۴	دیزک: ۸۱
۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵	دیلم: ۱۹۰
۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۷-۱۴۲-۱۴۵	دیوار چین: ۴-۲۲-۶۷-۱۳۲
۱۴۶-۱۴۷-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰	ذ
۱۶۱-۱۶۴-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴	ذیدوان: ۸۱
۱۷۵-۱۷۸	ر
۹۳-۱۱۱-۱۳۰: ری	راشت: ۸۰
۸۰: ریگ‌دشت	رامن: ۸۱
۸۱: ریگستان	رامنه: ۸۱
۸۱: ریو	رامیت (رمیت): ۸۰
ز	رامیشن: ۸۱
زاب: ۱۲۷	رامیثنه: ۸۰
زابلستان: ۹۷	رامید: ۸۰
زامین: ۸۱	ربان هورمیزد (دیرربان هورمیزد): ۱۷۵
زر: ۸۰	ربنجن: ۸۱
زارافشان: ۸۰-۲۰۳	رخج: ۹۷
زرخش: ۸۱	رزمان: ۸۱
زرگران: ۸۱	رشت: ۸۰
زونگره: ۸۱	رستان: ۸۱
زکان: ۸۱	رم: ۴۷
زمخشر: ۸۱	رود بلخ: ۶۶
زنجیرگاه: ۱۱۴-۱۱۷	رود زرد: ۳۵
زند: ۸۱	رود سغد: ۸۰
زندرامش: ۸۱	رود شاش: ۸۰

سنگ‌سان: ۸۰	ژ	
سنگ گردک: ۸۰		ژوزان: ۳۳-۳۹-۴۹
سو: ۳۳	س	
سواد: ۱۰۷		سائینی: ۶۵
سوربون: ۲۱		سافردز: ۸۱
سوربه (سوربا): ۳۰-۱۶۴-۱۷۳-۱۷۵		سثیریم: ۵۹-۶۵
سولاک: ۱۷۰		سدختای: ۶۷
سومان: ۸۰		سرا: ۹۱
سیاب: ۸۰		سرخاب: ۸۰
سیان بی: ۳۱-۳۲		سرخان: ۸۰
سیاه‌آب: ۸۰		سرخکت: ۸۱
سیب: ۸۱		سرمان: ۵۹
سیبیری: ۳-۲۲-۲۴-۳۳-۴۷-۶۰-۱۸۴-		سرمت (سرمتیا - سرمته): ۶۵-۹۰-
۱۸۷-۱۸۵		سغد: ۳-۱۷-۱۸-۲۲-۲۳-۲۹-۳۵-۵۸-
سیحون: ۵-۶۲-۸۹		۶۹-۷۴-۸۲-۸۳-۸۹-۹۲-۹۳-۹۵-
سیردرنا: ۶۲-۸۰-۸۲-۸۳-۸۹-		۹۶-۹۷-۱۲۹-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۳-۱۹۵-
سیستان: ۱۹۳		۱۹۸-۱۹۹-۲۰۳
سیگو: ۳۳		سغدبیل: ۸۱
سین کیانگ: ۸۹		سکاکت: ۸۱
		سکان: ۸۱
ش		سمرقند: ۱۷-۸۰-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-
شایبرگان: ۹۳		۱۹۵-۱۹۸-۲۰۳
شاپورگان (شاپورگان): ۸۱-۹۳		سمندر: ۱۷۰
شادکان: ۸۱		سمنگان: ۸۰
شاش: ۸۰-۸۱		سن پترزبورگ: ۱۷-۲۳-۳۶-۳۷-۴۸-۹۳-
شاشکند: ۸۱		۹۴-۹۷-۹۸-۱۰۳-۱۰۹-۱۱۳-۱۱۷-۱۱۸-
شام: ۱۷۳		۱۱۹-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۳-۱۳۹-۱۴۰-
شان دون: ۱۶۱		۱۴۱-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۹-۱۵۳-
شانسی (شان-سی): ۳۰-۱۶۱		۱۵۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۶-۱۶۷-
شاودار (شاودر): ۸۱		۱۶۹-۱۷۱-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-
شاودان: ۸۱		۱۸۴-۱۸۷-۲۰۱-۲۰۳
شاه‌بخش: ۸۱		سند: ۵-۸۵-۹۷
شروان: ۸۱		سنگاپور: ۵
شرون: ۸۱		سنگ‌آباد: ۸۰-۸۱
شغنان: ۸۰		سنگ‌دیزه: ۸۱
شکان: ۸۱		

- شکستان: ۸۱
 شمیدیز: ۸۱
 شوروی: ر.ش. به اتحاد شوروی
 شوغان: ۸۰
 شومان: ۸۰
 شهرستان: ۸۱
 شهرشتر: ۸۱
 شیا: ۸۱
 شیان: ۸۱
 شیرآباد: ۸۰
 شیروان: ۷۳-۸۰-۸۱-۱۷۰
 شیزه: ۷۰
- ص**
 صرمنگان (چرمنگان): ۸۰
- ط**
 طارم: ۱۳۶-۱۳۷
 طالقان: ۸۰-۱۱۰
 طبرستان: ۷۱-۱۹۰
 طخارستان: ۹۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۴۱-۱۸۳-
 ۱۸۶-۱۹۷-۱۹۹-۲۰۰
- ع**
 عراق (عراق عجم): ۶۹-۷۰-۷۱-۱۹۳
 عراق (عراق عرب): ۱۲۳-۱۹۳
 عربستان: ۵
 عقبه: ۱۰۶
- غ**
 غار: ۸۱
 غزنه: ۸۰
- ف**
 فاریاب: ۱۷-۸۱
 قراب: ۸۰
 قرات: ۸۵-۹۵-۱۰۶-۱۰۷
 فراخ کورت: ۶۱-۶۲
 فرانسه: ۶
- فراوز: ۸۱
 قرب: ۷۴-۸۱
 فربر: ۸۱
 فرخسه: ۸۰-۸۱
 فرغانه: ۶۶-۸۱-۱۳۹-۱۴۱-۱۹۲-۱۹۳
 ۲۰۳
 فروز: ۸۱
 فروزه: ۲۹
 فریان (فریانه): ۶۲-۶۳
 فغاندیر: ۸۱
 فنلاند: ۸۸-۸۹
 فولین: ۱۴۶
 فیروزه: ۸۱
- ق**
 قاجار: ۱۹۹
 قاجارباشی: ۱۹۹
 قادیسه: ۱۹۰
 قبادیان: ۸۰
 قجقار: ۱۹۹
 قجقارباشی: ۱۹۹
 قراسو: ۷۹
 قرا - کول: ۷۹
 قرغیزستان: ۲۸
 قزاقستان: ۸۹
 قسطنطنیه: ۸۳-۹۳-۱۵۸-۱۶۴-۱۸۳
 قفقاز: ۴-۲۲-۲۹-۳۰-۳۱-۶۳-۶۸-۷۳-۸۳-۸۵-
 ۸۹-۹۰-۹۱-۹۶-۹۸-۱۰۲-۱۰۳-
 ۱۰۹-۱۱۰-۱۳۱-۱۳۶-۱۴۲-۱۴۳-
 ۱۴۵-۱۴۶-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۵-
 ۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۲-
 ۱۷۳-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۳
 قم: ۱۹۵
 قندز: ۸۰
 قندوز: ۸۰
 قهستان: ۱۱۴

- قبروان: ۷۳
- ک
- کاباردینو-بالکار: ۲۲
- کابل: ۸۰-۲۰۳
- کابلستان: ۹۷
- کاپادوکیه: ۳۰
- کارالاگ: ۱۶۸
- کاربنک (کاربنج): ۸۰
- کاسان: ۸۱
- کاشان: ۱۹۵
- کاشغر: ۲۸-۹۳-۱۳۴-۱۳۷-۱۴۱-۱۸۷
- کاشغریاشی: ۱۹۹
- کافرنگان: ۸۰
- کالسدونیا: ۱۷۳
- کان: ۱۴۰
- کان بادام: ۸۱
- کایشکن: ۸۱
- کیود: ۸۱
- کیودنجکت: ۸۱
- کت: ۸۱
- کتسپون: ۱۱۱-۱۶۹-۱۷۲
- کد: ۸۱
- کر: ۱۸۱
- کران: ۸۰
- کرز: ۱۹۶
- کرشاب: ۸۰
- کره: ۵۰-۶۹-۱۴۰
- کریمه: ۶۸-۹۸-۱۰۲-۱۰۳
- کش: ۱۷-۸۱-۱۴۱-۲۰۳
- کشان: ۸۱
- کشکه: ۷۹
- کشکه دریا: ۸۰
- کشمین: ۸۱
- کشمین: ۷۱-۷۲-۷۳-۸۱
- کشنه: ۸۰-۸۱
- کعبه زرتشت: ۱۳-۱۶۰
- کفرنگن: ۸۰
- کفرنگن رامید: ۸۰
- کلاباد: ۸۰
- کلیاب دریا: ۸۰
- کمره: ۸۱
- کمکانان (کمفنان): ۸۰
- کند: ۸۱
- کندریم: ۸۱
- کنزک: ۱۵۸-۱۶۷-۱۶۸
- کنستانتینوپولیس (کنستانتینوپل): ۹۳-۱۵۸-
- ۱۵۹-۱۶۴-۱۷۶
- کنگ: ۶۲
- کنگ دژ (کنگ دیز): ۶۱
- کنون: ۸۱
- کوادیان: ۸۰
- کوبان: ۱۳۶-۱۴۵-۱۴۶
- کوتیان: ۴۰
- کوچ: ۱۳۷
- کوچو: ۱۸۷
- کوشان: ۳-۱۲۹-۱۳۰-۱۴۱
- کوشک مغان: ۸۱
- کوک: ۸۱
- کوکت: ۸۱
- کوم رود: ۸۰
- کوهک: ۷۹
- کهن دز (کهن دیز): ۸۰
- کینای: ۶۷-۱۴۰
- کیدان: ۴۹
- کیروف آباد: ۱۶۷
- کیف: ۱۹-۱۷۲
- کیلیکیه: ۱۵۹-۱۶۹
- گ
- گائوچان: ۱۴۰
- گائوچان لی: ۱۳۷

مارتیرو پولیس: ۱۰۶	گئوکله: ۸۱
ماسفری: ۱۱۲	گبر قلعه: ۸۱
مالایا: ۵	گرجستان: ۱۰۵-۱۰۹-۱۴۳-۱۵۸-۱۶۷
ماوراءالنهر: ۴۲-۵۸-۶۰-۷۱-۷۹-۸۲	۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۹
۸۳-۱۵۲-۱۸۰	گرجمین: ۸۱
ماوراء سیحون: ۵-۸۱	گرزوان: ۸۱
ماه روز: ۸۱	گرگان: ۷۱-۷۲-۱۹۰
مجارستان: ۸۸-۸۹-۹۰	گرگانگ: ۸۱
مداین: ۱۲۳	گریابه: ۸۰
مدر: ۸۰	گلزاربون: ۸۹
مدوا: ۸۱	گجه: ۱۵۸-۱۶۷-۱۶۸
مدیا مجکت: ۸۱	گوبی (صحرای گوبی): ۲۸-۳۱-۱۵۶-۱۵۷
مدینه: ۴۷-۱۷۶	۱۸۵
مرزین: ۸۱	گوتینگن: ۱۳۱
مرغاب: ۸۰-۸۱-۱۳۰-۱۹۴	گوربند: ۸۰
مرغینان: ۸۱	گوزگان (گوزگانان): ۸۱-۲۰۰
مرگیان: ۷۷	گیان کم: ۳۳
مرو: ۶۲-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۷-۸۰-۱۴۱	گیحون: ۸۰
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۷-۲۰۰	گیلان: ۶۳
مرورود: ۸۰	
مزن: ۸۱	
مسکو: ۱۶-۱۸-۲۵-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳	
۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۹-۴۲-۴۳-۴۴	
۴۹-۵۰-۵۱-۵۷-۵۸-۵۹-۶۲-۶۷	
۶۸-۶۹-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۸۹-۹۱	
۹۲-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۳-۱۰۴	
۱۰۵-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳	
۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱	
۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸	
۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۷	
۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶-۱۴۸	
۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۰	
۱۶۲-۱۶۵-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۵-۱۷۷	
۱۸۰-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸	
۱۹۲-۱۹۵-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲	
	ل
	لنینگراد: ۱۰-۱۸-۲۳-۲۵-۳۰-۳۹-۴۲
	۴۳-۴۹-۵۰-۵۱-۹۳-۹۶-۱۰۳
	۱۰۵-۱۱۶-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۲
	۱۳۳-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶
	۱۴۷-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۷
	۱۷۰-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۰-۱۸۳-۱۸۴
	۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۲۰۱-۲۰۲
	لیپزیگ: ۶۳-۶۵-۱۲۹
	لیدن: ۱۴۵-۱۷۵-۱۹۷
	لین چژوئو: ۱۳۲
	لیوکند: ۸۰
	م
	ماترود: ۸۱
	مادی (قریه مادی کنونی): ۸۱
	ماربورگ: ۶۲

- مصر: ۱۴۳ - ۱۵۸
مفکده: ۸۱
- مغولستان: ۵ - ۳۰ - ۳۲ - ۱۴۷ - ۱۹۱
مکه: ۴۷ - ۱۷۶
منجوری: ۳۰ - ۵۰
منک: ۸۰
موج شکن: ۶۲
موصل: ۱۷۵
مهنه: ۸۱
میان رودان: ۷۹ - ۸۰
میانه: ۸۱
میربشیر: ۱۶۷
میغ: ۸۱
میغن: ۸۱
میهنه: ۸۱
- ن
- ناحیه چغانیان: ۸۰
نخجوان: ۷۳ - ۱۵۹ - ۱۶۸ - ۱۶۹
نخشب: ۸۱
نسا: ۷۱ - ۷۲ - ۲۰۰
نسف: ۸۱
نصیبین: ۹۳ - ۹۷ - ۱۰۶ - ۱۲۷
نمنگان: ۸۱
نوبهار: ۸۰
نوذر: ۸۰
نور: ۸۱
نوزآباد: ۸۱
نوزواره: ۸۱
نوشیبی: ۲۰۳
نوکلک: ۸۱
نوکلند: ۸۰ - ۸۱
نهام رود: ۸۰
نهایوند: ۱۹۰
نیشابور: ۱۲۹ - ۲۰۰
نیوشاپور: ۲۰۰
- نیوهاون: ۱۷۲
- و
- واتیکان: ۱۷۵
وادک: ۸۰
وخاب: ۸۰
وخان: ۸۰
وخش: ۸۰
وخشو: ۸۰
وخن: ۸۰
وزارود: ۸۰ - ۸۳
ورخشه: ۸۱
ورغ سر: ۸۱
ورمند: ۸۱
وروالیز: ۸۰
وشگرد: ۸۰
وکشو: ۸۰
ولادی قفقاز: ۹۱
ولادی وستوک: ۲۲
ولگا: ۴ - ۲۲ - ۲۹ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۰۲ - ۱۳۶ - ۱۴۵ - ۱۷۰ - ۱۹۱ - ۱۹۷
ولوالیز: ۸۰
وهروت: ۸۵
وهرود: ۸۵ - ۱۴۵
وی: ۴۷ - ۴۸ - ۴۹
ویبود: ۸۱
ویتنام: ۶۹
ویسپادن: ۲۱ - ۵۱ - ۱۶۲ - ۱۸۴
ویسر: ۸۱
وین: ۱۷۵
- و
- هایستان: ۱۶۵
هرات: ۳۷ - ۳۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰
۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۵۱ - ۱۹۸
هریرود: ۸۰ - ۱۱۴ - ۱۱۷

هیلمند: ۸۰	هزاراسپ: ۸۰
هینگان: ۴۸	هشترخان: ۱۹۷
ی	هفت رود: ۱۳۷-۱۳۶-۸۹-۸۳-۸۰
یارکت: ۸۱	هلبوک (هلبک): ۸۰
یارکند: ۱۸۷-۸۱	همدان: ۹۳
یاقوستان: ۲۹	هند (هندوستان): ۵-۲۸-۵۶-۶۸-۹۴-
یانک تسه کیانک: ۶۹	۱۲۹-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۳-۲۰۳
یزدگرد (شهر): ۷۷	هندوکش: ۱۵۳-۱۳۶-۷۹
یمگان: ۸۱	هنگان: ۱۳۰
یمن: ۹۴	هوانگ - هو: ۶۹-۳۵
ینی سئی: ۱۸۷-۳۳-۲۴	هیرگان: ۱۹۰
یهودییه: ۸۱	

نامهای اقوام، تیره‌ها و قبیله‌ها

ب	آ
بالکار: ۲۲-۹۸	آورسها: ۹۰
بلغار (بلغر): ۲۲-۲۹-۳۵-۹۸-۱۴۵-۱۴۶	آریا: ۶۴
۱۴۷-۱۷۰-۱۷۱-۱۸۴	آریایی (آریاییان): ۲۲-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳
بنی عباس: ۵	۶۴-۶۵-۶۶-۸۲-۹۰
پ	آس: ۹۰-۹۱
پارتی (پارتیان): ۶۹-۱۱۱	آشینا (آشینو): ۲۹-۳۰-۳۱-۳۳-۳۴-۱۳۶
پارسی (پارسیان): ۵-۱۸-۵۵-۵۸-۶۱	۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۵
۷۴-۷۸-۷۹-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۱-۱۴۶	آلانها: ۲۲-۳۰-۹۰-۹۱-۱۵۳
۱۵۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	آلبانها (ارانها): ۱۴۴
پیشدادی: ۶۶	آلتای: ۳۶
ت	آوار (آوارها): ۴-۲۲-۶۹-۸۳-۸۹-۹۰
تاتاب: ۵۰	۹۱-۹۸-۱۳۱-۱۴۶-۱۴۷-۱۵۷-۱۵۸
تاتار: ۵۰-۹۱	۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۴-۱۷۲-۱۸۲
تاتارهای کریمه: ۶۸	۱۸۴-۱۹۲
تازی (تازیان): ۵-۱۲-۱۶-۲۹-۳۴-۴۷	ا
۵۵-۶۳-۷۴-۷۸-۸۲-۸۷-۱۰۸	ارمنی: ۱۸-۲۵-۱۳۰-۱۴۲-۱۴۷-۱۶۵
۱۰۹-۱۱۰-۱۶۰-۱۶۶-۱۷۰-۱۸۶	ارمنیان: ۸۷-۱۶۵-۱۶۹-۱۷۲
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸-۲۰۰	ازبک: ۴۲
۲۰۳	اعراب (عرب): ۵-۸-۱۰-۱۳-۱۴-۴۷
تان: ۲۸-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶	۷۷-۱۰۶-۱۰۷-۱۵۸-۱۶۸-۱۷۰
ترک (ترکان): در بیشتر صفحات کتاب	۱۷۸-۱۹۰-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۰
ترکان آبی: ۱۸۵	۲۰۳
ترکمان: ۲۹-۴۵	افتالیت: ۷۷
تسین: ۶۷	اوس: ۲۲-۹۰
توبا (توباها): ۳۰	اوست: ۶۳-۹۰-۱۰۹
تودون: ۱۴۱	اوگرها: ۸۳-۸۸-۸۹-۹۶
توران (تور-تورانیان): ۵۸-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳	اوگور: ۸۸-۸۹
۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۹۰-۱۹۲	اولوس: ۶۸
تورک: ۳۱-۳۴	اویغوران (اویغور): ۲۸-۸۹-۱۴۷-۱۵۷-۲۰۲
تورکیو: ۲۵-۳۱	ایرانیان (ایرانی-ایران): در بیشتر صفحات کتاب
	ایرون: ۲۲-۹۰

تورکیوت (تورکیوتها): ۳-۳۱-۳۳-۳۴-۴۰-

۴۸-۵۰-۱۵۷-۱۸۵

توکیو: ۲۵-۳۱-۳۴

توگون: ۱۳۳

تونگوزی: ۳۰

تیوکیو: ۳۴

د

دولو: ۱۸۲-۱۸۳-۱۹۹-۲۰۲

دیلمیان: ۸۷

ر

روس (روسی): ۶-۲۲-۲۳-۳۱-۳۷-۷۹-

۹۰-۱۰۳-۱۴۹-۱۷۱

روکولانها: ۹۰

رومی (رومیان): ۳-۵-۱۵-۱۸-۲۴-۲۵-

۴۷-۷۳-۹۰-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-

۹۹-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۶-

۱۰۸-۱۰۹-۱۱۱-۱۵۹-۱۶۴-۱۶۸-

۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-

۱۷۶-۱۷۷-۱۷۹

ژ

ژرمن (ژرمنها): ۳۰

ژوزانها: ۳۹-۴۳-۴۸-۴۹-۵۰

س

ساسانیان (ساسانی): ۳-۴-۵-۶-۸-۹-

۱۰-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۱۸-۱۹-۲۱-

۳۵-۵۸-۶۹-۷۳-۷۴-۷۷-۸۳-۸۵-

۸۶-۸۷-۸۸-۹۲-۹۷-۱۰۵-۱۰۶-

۱۰۸-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۸-۱۳۱-

۱۵۰-۱۵۱-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-

۱۶۵-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-

۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-۱۸۶-۱۹۰-۱۹۱-

۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸-۱۹۹

سامانیان (سامانی): ۵۸-۷۹-۸۳-۱۵۲-

سرمته (سرمتهها): ۵۹-۶۲-۶۳-۹۰-۱۴۹

سرمتهای شرقی: ۵۹

سریانی: ۸-۱۲۵

سغدی (سغدیان): ۳-۴-۱۸-۹۴-۹۵-۹۶-

۱۰۵-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۶۰-۱۶۱-

ج

جغناپی: ۶۸

جونگار: ۲۰۱

چ

چغانیان: ۹۷

چن: ۶۸

چول: ۷۷

چوواش (چوواشها): ۲۹

چینی (چینیان): ۳-۵-۶-۱۷-۲۲-۲۵-

۲۶-۲۸-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۹-

۴۸-۵۰-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۷-

۶۹-۷۰-۷۲-۷۳-۷۴-۷۹-۸۳-۹۰-

۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۳۷-۱۴۵-۱۴۶-

۱۴۷-۱۴۹-۱۷۲-۱۹۱-۱۹۶-۲۰۱-

۲۰۲

ح

حان: ۶۹

حیشی (حیشیان): ۹۴

خ

خزر (خزران): ۴-۲۳-۲۹-۶۸-۶۹-۷۳-

۹۰-۹۱-۹۸-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۳۸-

۱۴۵-۱۴۶-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۴-

۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-

۱۷۳-۱۷۴-۱۷۷-۱۷۹-۱۹۱

خزروان: ۷۲-۷۳

خور: ۱۴۷-۱۵۲

خوی خور: ۱۴۷

خیونان: ۷۴-۷۷

کوره کنان: ۲۹	۱۹۹ — ۱۹۸
کوشانیان: ۷۴ — ۱۲۹ — ۱۳۱ — ۱۴۸ — ۱۴۹	سکاییان (سکایی): ۵۹ — ۶۲ — ۶۳ — ۶۴ — ۸۸ — ۹۰
کیداریان: ۷۷	سوی: ۱۳۱ — ۱۳۲
کیدان (کیدانها): ۴۴ — ۵۰ — ۱۴۶	سیان بی: ۳۰ — ۱۴۷
گ	سیراکها: ۹۰
گائوجان: ۱۳۷	ش
گار — رگا — بور: ۱۴۸ — ۱۴۹ — ۱۵۰ — ۱۵۲	شاد: ۱۴۱
گرجی (گرجیان): ۲۱ — ۹۰ — ۱۶۹ — ۱۷۲	شیوی: ۵۰
گور: ۴۴	ص
گیلک: ۶۴	صفویه: ۱۱۲
ل	ط
لخمی: ۱۰	طرخان (طرخانان): ۱۹۵ — ۱۹۷ — ۱۹۸
م	طغان: ۱۴۷ — ۱۸۷
ماد: ۴۷	ع
مانسی: ۸۸	عباسیان: ۵
مزدکیان: ۸ — ۹ — ۱۰ — ۱۸ — ۸۵ — ۸۷ — ۱۲۴	عرب: ر. ش. به اعراب
۱۲۶	غ
مغول (مغولان): ۵ — ۲۱ — ۲۹ — ۳۴ — ۴۰ — ۴۱	غز (غزان): ۳۴ — ۵۸ — ۶۰
۴۲ — ۴۳ — ۶۸ — ۸۲ — ۸۸ — ۹۱ — ۱۴۸	ف
مهران: ۱۱۱	فریان (فریانها): ۶۲ — ۶۳
ن	فوبون: ۱۳۳ — ۱۳۴
نایمان: ۳۹ — ۴۰ — ۱۲۱	ق
نوشیبی: ۲۰۲	قارلوق: ۳۶
نهرار: ۱۴۲	قبیچاق (قبیچاقها): ۵۸ — ۶۰
و	فرغیز (فرغیزان): ۲۹ — ۳۳ — ۱۸۷ — ۱۸۸
وارها: ۸۹	قرل اورددا: ۶۸
ه	قرلباش: ۱۱۲
هانت: ۸۸	ک
های: ۱۶۵	کرد: ۶۴
هدال: ۱۴۸	کره‌ای: ۳۰ — ۱۴۰
هپتال (هپتالان — هپتالیان): ۷۴ — ۷۸ — ۱۴۱	کسا: ۱۴۶
۱۵۲ — ۱۴۸	کور: ۴۴
هخامنشیان: ۸۲	

هفتال : ۱۴۸

هندیان (هندی) : ۹۲

هونها (هون) : ۲۱-۲۳-۳۰-۳۲-۳۳-۳۶-

۴۸-۷۷-۷۸-۸۳-۸۹-۹۰-۱۳۷-۱۷۰

هونهاى شرقى : ۴۸

هونهاى غربى : ۳۳

هى : ۵۰

هياظه : ۷۸

هيتال (هيتاليان) : ۷۴-۷۷-۷۸-۸۳-۸۹-

۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۷-۱۰۲-۱۰۳-

۱۲۹-۱۴۱-۱۴۸-۱۹۸

هيون (هيونان) : ۱۰-۷۷-۷۸-۸۳-۱۳۷

ى

ياس : ۲۲-۹۰

يان : ۱۴۹

يان - نساى : ۹۰-۱۴۹

يان ستى : ۱۴۹

يونانى : ۲۴

يهود : ۱۷۰-۱۷۱

دیگر نامها

	آ
	آثار الباقیه... ۶۶
	آندراج: ۴۲ - ۱۵۲
	ا
	اخبار الطوال: ۱۵ - ۵۵ - ۵۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۱۱ -
	۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
	۱۲۷
	اسکندرنامه: ۴۱
	اسلام (اسلامی): ۵ - ۶ - ۲۳ - ۳۶ - ۴۷ - ۶۰ -
	۸۳ - ۹۱ - ۱۷۰
	المسالك والممالك: ۱۹۷
	انجمن آرا: ۱۵۲
	اوستا: ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ -
	ابیل: ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۹ - ۱۰۵ -
	ب
	برهان (برهان قاطع): ۴۲ - ۱۵۲
	بندهشن: ۶۰ - ۶۱
	بهرام چوبین نامگ: ۱۲۴
	ت
	تاریخ آغوانک: ۱۴۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۸۱ -
	۱۸۲
	تاریخ بخارا: ۱۷ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۳۲ - ۱۵۲
	تاریخ طبری: ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۵ - ۳۸ - ۵۵ - ۵۹ -
	۶۰ - ۶۳ - ۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۸ - ۱۰۵ -
	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۰ -
	۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۷۴ - ۱۷۸ - ۱۹۲ -
	۱۹۳ - ۲۰۰
	تاش: ۴۲
	تنگری: ۳۵
ج	
جامع التواریخ: ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۶۷ -	
جدالمیشی: ۴۱ - ۴۲	
جدامیشی: ۴۱ - ۴۲	
جده: ۴۰ - ۴۱	
جده تاش: ۴۲	
ح	
حبیب السیر: ۴۲	
حجرالمطر: ۴۲	
حدودالعالم: ۱۲۲	
خ	
خزائن العلوم: ۱۰۴	
د	
داس: ۴۲	
ر	
رموز حمزه: ۴۱	
س	
سنگ یده: ۴۱ - ۴۲	
ش	
شاهنامه: ۳۶ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۶ - ۷۳ -	
۷۴ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۱۰۶ - ۱۰۶ -	
۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ -	
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۹۲ -	
۱۹۵ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰	
شمن: ۴۰	
غ	
غززالسیر (غزراخبارملوک الفرس وسیرهم): ۱۱۷ -	
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۲	

- ف
- فارسنامه: ۱۹۸
فتوح البلدان: ۱۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶
فرنودسار: ۱۵۲
فرهنگ جهانگیری: ۱۵۲
- ک
- کاما: ۴۰
کامل (الکامل): ۱۹۴
کوش: ۵۰
کوک تنگری: ۳۵
- گ
- گاتها: ۶۳
- م
- مروج الذهب...: ۳۱-۳۲-۶۰
مسالك وممالك: ۸۲
مفاتيح العلوم: ۶۶
مینوگ خرد: ۶۱
- ن
- نامه تمبر: ۸-۱۰
- ی
- یده: ۴۰-۴۱-۴۲
یسنای: ۵۹-۶۳-۶۴-۶۶
یشتها: ۶۱-۶۲-۶۵

کتاب ایران و ترکان در روزگار ساسانیان نخستین کتاب مستقلی است که پیرامون روابط ایران و ترکان در سده‌های ششم و هفتم میلادی به زبان فارسی نوشته شده است. در این کتاب نخست شرحی پیرامون نظام دولتی و نظامی ایران و پژوهشی در منابع تاریخ ترکان ارائه شده است و آنگاه منشأ و سرزمین اصلی ترکان از دیرباز و نیز نام و آیین قوم مذکور مورد بررسی قرار گرفته است.

گذشته از اشاره به بعضی دیدگاههای نادرست، جهت حرکت ترکان به دشتهای آسیای مرکزی و روابط ترکان خاقانات غربی با ایران در روزگار خسرو انوشیروان، هرمزد چهارم و خسرو دوم به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. یکی دیگر از نکات مورد بررسی نقش دو امپراتوری بزرگ روم و چین و بهره‌گیری آنها از خاقانات غربی است. یکی از مباحث کتاب پیرامون دو خاقانات شرقی و غربی و دو اتحاد بزرگ جهانی است که تا اندازه‌ای نقش ایران را در سیاست جهانی آن روزگار روشن می‌سازد.

در کتاب از هجوم مشترک ترکان، خزران، و رومیان در سده هفتم میلادی، پایان کار ساسانیان و انهدام ترکان از سوی سپاه چین سخن رفته است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

قیمت: ۶۰۰۰ ریال